



۱- منافع الطالبین از عبدالکریم ۱-۲۶

۲- رساله سوال و جواب شاه عبدالعزیز

مرتبه نعیم الدین  
۴۱-۲۷

۳- کلمات التحقیق از عبدالکریم ۹۶-۴۲

۴- قاید الطالبین از میان شیخ امیر علی ۹۶-۱۱۴



2

115

SECRET

دری و کمال و جلال و عظمی

94301

۲- تاریخچه

5-G-1

100





2.

بسم الله الحمد للرحمن

يا قهرار ذ البطش الشديدي وانت الذي  
لا يطاق انتقامه يا قاهر افعهم وافع  
من قهرهم وانت اسهل حق حق

بسم الله الرحمن الرحيم

یا حسن یقین ریزنی در زده اشکستیزی تب

که یگر بیزی خشن آمد خشن آمد در کوی

در اسرار مهر به بخواد و در کور لب به مرید خواند

سایه تو را لب دفع نورد

بسم الله الرحمن الرحيم

حسین خرد و سبب اسبقیاس بران معبود بر این است که مثل او هیچ  
شیء آفریدی نه درود و سلام بران رسولی را بویست که هیچ بود در صفات  
حمیده و فضائل پسندیده هیچ معبودی نه و برال و اصحاب او که مردن  
از ادب و محبت این از دوستی دیگری هیچ بودی نه اما بعد از صلوات  
الست بختی در بیان اذکار و السخا و اعمال هویدا ای که با نذر نه مهتر  
کانت الحروف عند الکرم عقیق العظمه را از بزرگان رسیده برای عذر  
که طایبان اید چنین اند در ضمیر تحریر آورده و بمنافع الطالبین موسوم گردانیده  
و باید التوجه و الاستعانة به در آنکه من سحاح و قلم ادمی را برای  
هرزه و بازی و لهو و لعب نیافریدم بلکه بران طاعت و عبادت و معرفت  
تو بیشتر بوجود آورده و از انزال کتب و ارسال رسل مقصود وی  
همانست که با وجود متابعت حبیب خورشید رستگار شدی و از آنست  
که در امتیان احکام نزعیم و اجتناب از لغو امر و استیاضه کون و کلاه و کلاه

که بر مصلحت الی الله فی حق و واجب و از این می باشد و از این نام و نام  
 صدرا کنیم و بعضی در عدالت و کذب و حقیقت و حقیقت جوهر مسلمانان  
 و دیگر از فضایل نالایند و بهر این که در این همه مسلمانان را فضا و صفا  
 و از خدا را اسم قاتل و نه هر یک از این است و اختیار فضایل نالایند و محوده  
 چون دوست و محبت و عدالت و دیانت و تقوی و کان غیر و غیر از افعال  
 پسندیدار کنند که بیانی فرمودی خدا و در کمال است مسلم و در او می تواند  
 صبح و شب بلکه علی الدوام اگر میسر آید از دست نهد و فغان گویند که بیخ را غایب کردند  
 و دوست او فغان در در دل او بر سر باب و در میان حال بیخ  
 بدانکه بیخ در لغت معنی غمناک است ان بیخ با در موصوفت و  
 و اما کجاست غمناک اگر بیخ با در موصوفه اعتبار کرده شود که معنی آن در لغت  
 معهود باشد و محال غمناک و غمناک را اعتبار از بیخ و بیخ فوقانیه محبت  
 محال گوید و غمناک بیخ معنی آن فروختن باشد در اصطلاح بر قول در اسلام معروف  
 از کفر و قول در ایمان خود را فروخته است بکلی و اندر زبان دیگری گفتن  
 محال و از خود بر سر و ارادت خود بر آمدن است تمامی نهاد جمهوری و بیخ  
 را اتفاق است بر آنکه در بیخ است بر سر دیگر در بیخ حکم بیخ خود بیخ  
 باشد در بیخ خیال و محبت ارادت را موقوف بر بیخ است و بیخ  
 را تصور برین کرده اند و بیخ ظاهر است که کمال اندر کمال اراده است  
 و برید خود است نه بیخ را و بیخ و بیخ را و بیخ را و بیخ را که  
 در بیخ و بیخ را و بیخ را و بیخ را و بیخ را و بیخ را و بیخ را

و بیخ

من عیاد اوردن به باراده شیخ و نیز نذر اند در زمان معراج حاصل الموعود  
 اصحاب را شرف است بیعت میارند بر چند قسم بعد کرد و همی بیعت بر چهار  
 وجه و دیگری بر ناست ارکان اسلام و کافیه بر شتاب و قدر در سوره  
 الحکما و بعضی بر تک سببه و اختیاب از بدعت و ضرر بر طاعات  
 دیگر اند پس این همه بیعتها موقتند که الله بیعتی نوریه از مواضعی که  
 این اختیاب از بدعت و ضرر بر طاعات است باقی مانده اینطریق  
 صوفیه و ثنائیه خود است اسرار هم زنده در ستند و اختلاف کرده اند  
 این بیعت کنند است یا واجب بعضی گفته اند نیست است اما که  
 بعضی برای بر شایسته تارک آن وارد نیست و نه کسی از اجماع بر آن  
 آن انکار نموده و بعضی بوجوب آن قایل شده اند بدلیل آیه تالیها للذی  
 امنوا لقولهم و ایضوا الیه الی سید لکم و الله اعلم و نیز اختلاف است  
 که مکرر بیعت و تعدد و شح بایز است یا نه شح محرم در غیر شح  
 میفرماید چنانکه نمی باشد و جوری که در میان دو معبود و متکلف در میان  
 دو معبود زن در میان دو شوهر چنانی نمی باشد مرید در میان دو شیخ  
 نمیتواند باشد مرید بیعت و هرگاه هر یک مرید صحت با نرسد  
 پس بیعت است او را صحت شح الح و الله مرید میفرماید از بی  
 که آنکه بیعت جو نیز نمی نمایند و تعلیم طریقت را در نزدی نامند  
 چنانچه در نزد و رعایت است از این بیعتی را در حق او بگوید نمی دارند

از کجای چهل و نارسای ایشان نیست نمیدانند که مساجد بیرون و  
بیرون محبت را نیز بیرون اند و خود بر خود نموده بلکه در محبت  
بیرون اول آنکه عالمی باشد خود را در جای دیگر بنشیند آنکار بیرون و بیرون است  
که بیرون از اختیار خود مقدر می آید و نمیدانند که در باب خود و خود و خود و خود  
از این از علماء و مجاری فتوی درست فرموده اند از آنکه از بیرون خود و خود  
از این است که از دیگران خفته از ادب بگیرد و اگر گیرد و خفته بگیرد  
از بیرون است که باید که بهر دیگر اصلاً نگیرد بلکه بدست که خفته از ادب است از  
دیگری نگیرد و تعلیم و محبت از دیگر و حکمت با ثبات دارد و از این است  
و دولت از یکی میسر شود به نفع است و قیاس است از تعلیم و حکمت از  
آنچه منقول و استفاده نماید از این کلام و کلام و کلام و کلام و کلام  
به کتاب قول الجلیل می نویسند که تا از بیعت از رسول صلی الله علیه و آله  
است و همچنان از صورتی دیگر از دست بیرون است که بیعت ظهور  
از آن شخص که تا از بیعت کرده است پس هیچ مانع است و همچنان  
از آن شخص تا بیعت منقطع از آن شخص شود و لیکن باید در  
بیعت منقطع بیعت است و از آن میسر شود و کلام و کلام و کلام  
کلام از محمد آن و اول عالم و اهل آن که نکر بیعت از هیچ  
خود و محمد از آن بیعت است تا از رسول الله صلی الله علیه و آله  
عالم و همچنان مثل صورتی که خفته است از آن

مناجحه کرد و شیخ از سبب ظهورش تنی که موجب سر باشد غوره است پس چ  
یک شیت یا که نشخوفه که بالو محبت کردن آن شخص وفات یافت و مرید را از  
بیم فایده دینی حاصل شده یا غیبت منقطه زده داد که امید ملاقات از شیخ  
با جمله منقطع شد و در غیبت هم لایس است اما بگذرد که آنست از حرکت  
خلاف شیخ صدور یافت من را باز در مسخری است عباد و بالله است  
مزیل حرکت است که از انفس مشرک شیخ خودی باید عدل او هم از  
او بر میگردد بلکه خیر دنیا و الاخره میگردد اللهم احفظنا من سوء العسنا  
و من سمات اعمالنا و باید دانست که شیخ آنست که در ذات او  
صفات باشد اول آنکه قندی از علم تفسیر و حدیث رفیع آگاه باشد بر  
از اصول و کلام و ضربات رفیع و فیه نباشد دوم آنکه محبت از  
کلیه و غیره بر صفایر باشد سیرم آنکه تارک دنیا و رغب باشد  
و صریح بر طاعات و عبادت حق باشد و اکثر اوقات با خدا باشد چهارم  
آنکه امر معروف و نهی منکر را بحد خود از دست نهد پنجم آنکه صحبت  
کرده باشد و از زبان ترمیم یافته باشد و پیایع هم واجب است  
باقل و مانع و رغب باشد و در حدیث آمده است که آورده شد حدیث  
انحضرت صلی الله علیه و آله برای پیوستن شیخ که در حضرت صا الله و  
سر او را و ظاهر کت در حق او فرمود و محبت نکرد بعضی از صاحبان



صفات و بزرگواران و بزرگواران است که در صورتی متوجه  
 است هم برتر گوید است یکی تبعیت و تبعیت است از مواضع فقط در تبعیت  
 بزرگوار است هم برتر در فضل در رسد صالحین خبر رسد استاد صدیق  
 پس چنین بیعت بزرگوار است سیوم تبعیت تا که است که تابع فرمان حق  
 باشد و در دنیا با باز ماندن در یاد او قوت باشد عبودیت محقق و در  
 و این بیعت اصل است و در ذکر مذکور ذکر حد بسیار است  
 و این یاد کردن حق است و اقامه آن بسیار است و ذکر آن بیعت  
 و مقامات اینها در مراقبه معلوم فرماید و بزرگان ذکر را بر چهار وجه  
 بیان کرده اند اول بیان ذکر و قلب غافل و دوم زبان ذکر و دل با او  
 مودت والا آنکه دل گاه گاه غافل هم می شود بخلاف زبان سیوم زبان  
 هر دو ذکر و گاه گاه هر دو غافل و هر دو زبان غافل و دل ذکر این است  
 و اما در این که اول ذکر و قلب غافل است که بنویسد از این کتاب یا بعضی  
 از ثبات ذکر که آن ذکر است در هر اوقات با اکثر اوقات و اصلاح حال مبتدی  
 ذکر است و حال متوسط ملاوت و آن در میان مشتی نماز نفل اما مختار بعضی از  
 بزرگان اقتضای ملاذمت ذکر خفی و تصفیه دل و تقوی اخبار و عدم التفات  
 به امور دنیوی و غلبه تفصیل و در ادب ذکر را لازم است اول  
 و دوم طهارت بیوم است و در این علم آنکه است و در این از بیعت است  
 علم و سلم دان از حضرت حق است جل و علل چهارم مربع است یا بطور غار و  
 وضع هر دو گفت بر دو زبان پنج لب و شوق ظاهر است و تار یک چشم

این بیعت در ذکر است و در ذکر است و در ذکر است

بختم این جور که کوشش و پندیدن و جست و جوی هم احضار صورت میبخشد و این  
 او که شرایط است بهم صدق در ظاهر و باطن باز و هم احوال دوازدهم اختیار کلام  
 قویید بر غیران از کار سینه دهم احضار معنی کلام در بار سبب نفع کردن  
 هر موجود هم از مساحت ضمیر عمیق و صریح و در خواص ذکر است  
 هر که هر صاحب بطهارت هزار بار بگوید اسان سوره بر وی اسباب رفیع  
 دیگر توین است نزدیک نواب هزار بار بگوید روح نوح وقت عرش و وقت  
 خود بر حسب قدرت خویش دیگر هر که خدا را ستوا هزار بار بگوید باطن در کمال  
 محفوظ ماند و دیگر هر که بگوید نزد رویت بلال الله تعالی و از جمع  
 دیگر هر که خدا را فضل و المرحوم از شهر ندرت بگوید خدا را بعد از حمد و تعالی  
 خود نگاه دارد از این شهر دیگر هر که بگوید هزار بار حضور دل الله تعالی و بعد از حمد  
 خود دارد از ظلم و اورا مودع و داند دیگر از ذکر این اسم اعظم اعظم بر خیر است  
 هزاره ملک و ملکوت و تعالی و دیگر هر که بگوید داخل شود در جنت و بعد از حمد  
 گفته اند که از ذکر است برسد اسباب جان و ذکر قلب سبب باید که از ذکر این  
 هم در کنند و در حال جمع آن و خیال با ملک امر که یکبار است و قد اکثر  
 اسل این نزدیک آمده است اما در طریق نفیست به اقتضای ذکر قل  
 میبند و حبس کردن نفس در حالت ذکر و بعضی از صفت از صاحب  
 است در بعضی قراطی فاما نزد اصحاب قادر و روح شیشه و کبر و در و طایفه  
 و غیر هم گفته است که حبس نفس نلند و بعضی اصحاب گفتند هم گفته

و از هر دو نیز منکر اولی و منکر بعدی قضیه اینست که کتب دیگر زندگوست  
 و ذکر را در اثبات ذکر چند انور ظاهر است که نگاه نور سپیدگاه سبزگاه و حقیق  
 و از هر دو نیز سیاه و این را نور حیرت میگویند پس حقیقت حال امین نور  
 باید دانست که اگر از طرف راست متصل کشف ظاهر شود این نور گشت  
 سیاهی است و اگر غیر متصل باشد این نور سیخ است و اگر از طرف چپ ظاهر شود  
 این نور محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است و اگر از طرف چپ ظاهر شود  
 کشف است این نور کاتب است و اگر غیر متصل باشد دانند که از  
 تبلیغ است و اگر از طرف راست از چپ ظاهر شود هم از تبلیغ است  
 و اگر از بالا باز پس ظاهر شود دانند که از ملائکه حقیقه است و اگر از چپ  
 ظاهر شود و در ظاهر و پشت آید و بعد رفتن حضور نماید دانند که این هم  
 از تبلیغ است و اگر در وقت ظهور حضور شود و بعد رفتن فراق شود  
 و استیاق بود دانند که از مطلوب است و اگر از بالای سینه یا از بالای کلاه  
 ظاهر شود و نه از صفای دل است اما غالب صادق هیچ یکی از این انور در سر  
 نیاید و در الشرح انکه در لازم است که از کلاه بر مراقبات مقدم دارد و اگر  
 نزد بعضی از صوفیه مراقبه مقدم است و این نیز رواست از دول اصحاب اما  
 حق است که اول با ذکر مشغول شود و بعد از آن مراقبات و در تعلیم از کار هم  
 تفاوت است هر کس را شیخ به دنیا مایل بیند او را تعلیم نفع و آفتاب است  
 و هر کس را که دنیا را دوری گزیند سول محبوب دارد و اسم جلال فرماید و اگر  
 درونی خلق دل یا وقت در طبع احساس نمایند بخواهد و اگر را  
 رعایت سرابط این است نیز لازم است

بزنج و ذرات و صفات و محدوده است فوق و تحت و فوق و تحت  
 را کل نفس بزرگ و تن و اندام و از بزرگ و در سطح صغیر است  
 و مراد از ذرات ذرات و وجود مطلق سبحانه و تعالی است و مراد  
 از صفات اینهمه که صفه و علم و قدرت و جمیع و غیر در آمده  
 و کلام و مراد از مد کلام الله است و مراد از شدید از شدید  
 و مراد از تحت از سر از سر از سر از سر و اتصال کلام از تکلف  
 راست و انی الفهم راست کرده بقوت زدن بر فقای دل  
 بحکم الله و این مراد از فوق است چون از سر از سر حاصل است  
 مبتدی در اندام باید که در خلوت شکست و در بر و تکیه از زدن بر فقای دل  
 طور بدعت است زیرا که جل شکر آن است الله در وقت ذکر نفس جایست  
 و چشمها به بند و بند و دستها بر سر مخزن بگذرد و بنویسند ده  
 در و در وقت را راست دارد و کلام الله در خلاف بوقت برگشت و  
 در از گذشتن از پیوی و شش راست پس بگوید الله الله الله  
 بقوت و شدت بر دل که طرف ایشان چپ است بزند و معنی ذکر را  
 خاطر بگذرانند که نیست مگر وجود حق و قیود ذکر نفس را گذارند  
 بگوید ای خدا ذکر نفس را که میگردد از کلام الله و اولی غلام  
 و در اوایل مبتدی را لا معبود الا الله میفرماید و مقصود را لا معبود الا الله

فی الجود اللطیف اور درینند که در کتب علمه اسرار حکما شیا فی حقیقت  
 اولی درین طریق معلوم که قادر است بیکر چه میفرماید و قرار از هر  
 غیر مفرد است و آنست که در این طریق چهار نوع ضرب میکنند اول  
 یکضرب و اوالت که لفظ الله را باند و مدتی بجز وقت بردن ضرب  
 کند و دوم ضربی است و اوالت که بر نشیند مثل علمه نماز و ضرب  
 لفظ الله چهار بر زانوی راست و یکبار بر دل و بیانی خود می کند لفظ  
 فصل و سوم سه ضربی است و اوالت که بر نشیند مربع یکضرب  
 و دوم ضرب را یکبار بر زانوی راست و بار دیگر بر زانوی چپ  
 و مدتی سیوم بردن این ضرب اجیر و لذت و قوت و بجز باشد و  
 چهارم چهار ضربی است و اوالت که بر نشیند مربع یکضرب کند  
 یکبار بر زانوی راست و یکبار بر زانوی چپ و یکبار بر دل و بار  
 دیگرش خود یکضرب چهارم است و اجیر از بر سر باشد و در کتب علمه  
 لا اله الا الله وای یکضرب و ضربی و چهار ضربی می مانند و است  
 باید که اونی و اختیارات اثبات گوید و بعد از اثبات اسم ذات و کلمه الله  
 لا اله الا الله بیا گوید و چنان الله را از مجموع لا اله الا الله چنان طور است  
 که از طرف باضافه را از زانوی رسید است و صفات است  
 که اول خاصه بود و اختیارات قادر بر چه می تواند و بعد از آن

وید و هر چه که خوانده شود بخواند اقل آن یزده بار بعد از آن لا اله الا هو  
بستان احوال دل است بگزیده وزیر بستان است که محل روح است  
برساند و از روح الدالیه کشید و در دل زنده بود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
همچو این است باید که پس کلمه طیب را دو صد بار فقط عجم بنظر حق بگوید  
و لفظ محمد رسول الله بعد از آنکه سه مرتبه بود و ده مرتبه خواند و هم خواند بعد از آنکه ده مرتبه  
بعد از آن کلمه طیب را سه بار بطور سابق بگوید پس الدالیه را فقط چهار مرتبه  
بگوید و لفظ محمد رسول الله را بطور یک نوشته از مخطوط در دو وقت سه بار  
کلمه طیب را بطور سابق بگوید و بعد از آن لفظ الله را فقط سه صد بار بگوید  
همین پنج که مذکور شد باز الدالیه محمد رسول الله را بطور سابق سه  
بار بگوید و آنرا فریاد کند که در طریق قادریم محمول است بعد از آن  
صد بار لفظ ال که مختصر الدالیه است بگوید بعد از آن کلمه طیب را بطور  
سابق بگوید و بعد از آن صد بار لفظ ال فقط که مختصر الدالیه است بگوید  
بعد از آن کلمه طیب را بطور سابق بگوید و بعد از آن یک صد بار لفظ  
هو که اخرب اخر هسته های کلمه طیب است یا بطریق بگوید که یا  
ای ال یا الاله که مفتح است از باق بگوید و تا ثانیه تا که از لایحه  
الدالیه مرفوع است از دماغ بگوید و تا ثانیه تا که از لفظ محمد رسول الله  
است از دل بگوید و بعد از آن کلمه طیب را بطور سابق سه بار بگوید مثل

نسخه با این دفتر ساخته گشتن نیز گویند و آن عبارت از این است  
 است یا از صفات امهات نبی علیم و سمیع و بصیر و طریقت است  
 که نیز الهی از زینباف قوت برکش و تمام دم بسوی سینه بگیرد و بگوید  
 و آنست و در دل او بگوید بازادی سمیع بگوید یا بصیر و همیشه باز از او بگوید  
 و با وی بگوید یا قهر معین باز از او بگوید و با وی علیم بگوید یا ظهور  
 و این را عروج گویند و تمام از طبع البصر غم السمیع و این را اترول  
 گویند و السمیع البصر غم العلیم و در دل را عروج ثانی گویند و باید دانست  
 که السمیع البصر غم العلیم و العلیم البصر غم السمیع و البصر غم العلیم و العلیم غم  
 البصر و این قدر کند که در وقت که در بازگشت تلویذ و نیجه دهد تواند  
 کرد و احاطت در راه پیدا اید و بسوسه شیطان دفع شود و حکمت غالب اید  
 و سفلایس انفسا اسلطان الد و کارش نیز فامند بهیچیک بر نفوس هیچ رسیم  
 برای و در سیم درون رود و عالی از مادی نباشد و در بر آوردن دم الهی و در درون  
 بر درون ظاهر ملاحظه کرده باشد فوره کلمه لا اله الا الله را یاد و کلمه لا اله الا  
 الله را در دل کند برای کشف از روح ضعیف میکند و جانب راست بسموح  
 و مخالب حب قدوس و بسوی آسمان رب الملهیکتم و در قلوب و آله  
 و برای نشستن صبر و صبر است اما از گزند پس ضرب کند بهی  
 رخت یاجی و بظرف حب یا و صاب بهیجانی برار بار بکشد و در  
 مشاعر مرغیر و دفع گوشتی و برای دوست زنی و فقره و باید که کل  
 مناسب از اسباب الهی باشد برای حاجت بگیرد و بر بطور کامل و در کمال

صیغی خواجه چهار ضلعی عمل کند همچو یاساقی یا صیغی بارزلق و یا  
 عدل و همچنان انواع اذکار بسیار سبب در این کتاب موقوف  
 داشته اما ذکر نزد اعیان حجاب چشمه نظیرین تعلیم میکنند و این  
 بیت سید است تصویر و او را دور است یکی فوقانی که از ذکر هر  
 کس ده شود و دوم تحتانی که از ذکر هفت صفت میگوید و در میان این  
 که از ذکر هفت صفت میباید آورد و هفت که در ذکر لاله الله است  
 پس باید که ذکر بر نهند مربع بطریقی که در کمال کمال بیرون از  
 یعنی خراگشت پای رخت و انگشت که برابر است و در ذکر  
 آن دو فایده است یکی نفی خواطر هم صراحت دل پس شروع کند لاله  
 از زیورات و مدد ساز گشت و نفی ماسوا می کند و باز دوم جریده گفته  
 لاله الله در دل غریب کشید کند و برای کشف قبور و از این بیرون  
 است چون مد مفرد داخل شود اول دو رکعت نماز بخواند و در رکعت  
 بود فاتحه سوره انفا فتحنا بخواند و بعضی پنج بار قل هو الله یواحد دم در هر  
 دو رکعت بعد فاتحه بخواند پس نشیند تقابل روی صفت و پشت  
 بجانب کعبه سوره ملک بخواند پس تکبیر و تهلیل گوید و باز ده بار سوره  
 فاتحه بخواند و نزد بعضی بعد فاتحه باز ده بار صلوات است پس ضرب کند  
 و قلبت و قیتیک باید که در آن منقطع فیض از صاحب عزت شود  
 که در دل او می رسد اما ذکر نزد اعیان حجاب نهند یا به طریق  
 که زبان خود را بکام می آورند و در صحنه می کنند و شروع باز که لاله

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت  
 ...



از زبان و دیگر از آنجا نیست و مانع بعد از آن میل و بعد حکم الهی  
بجاست کتف یعنی در ضرب کند الله را بر طرف و سار بجایست  
از ضرب و در آنجا ظاهر شود و در صورت این که از آن  
خود ظاهر است و نمی کند ذهن را ثابت نماید و زبان دل بگوید  
ای این است مظهر و در ضابطه مظهری و باید که بر سار است  
و این نوعی از این نوعی و اثبات محسوس شود و زبان قلب محسوس اول  
و در یکدیگر برساند چون عدد و متی و در شود و از آنجا متی شود  
و در این نوعی و در حقیقت روحی شمایید پس از آنکه در در شرط خطا کرده  
و الله این دو که ثابت افروخته است و اثبات است که منتفی کرد و نمی  
مشت با اثبات و تعلیم و ذکر اسم ذات از این سر مکان میفرماید  
و این را لطیف سیستمی نامند لطیف اول قلبی است که در این سر  
پسین است و صورتی شکل با تپیدن که زبان بکام میبندد  
و در طریق را بر قلب منور بری اندازد و در نظر ظاهری به نبرد  
و پس خود را با یکدیگر متوجه قلب نموده از طریق آن اسم ذات را  
نویسد مظهر که این اسم را غیر از ذات الله و در روح از دست  
نماید لطیف دوم روحی است که محل این زیر لبان است و  
نزد این لطیف همچو بنده بعد از ذکر اسم ذات را بطور لطیف  
قلبی گویند و این سیستم را هم تکرار اکثر اوقات مکرر نمایند تا در  
مثل ذکر قلبی حقیقت و لذت حاصل شود و نگاه باشد و در آنکس درین  
روح لطیف تجلیات بود و بعد از یکدیگر با تپیدن قلبی نور میفرماید

در هر یکی است محل مخصوصه این لایحه وسط است در میان دو  
استان ذکر اسم ذات را از اینجا میگوید و این مثل سابق لطیفه چهارم  
فصل است محل مخصوصه از بطور در پیش است اسم ذات در پیش  
عمل بطور یکی گویند و تکیفه پنج افعی است و مقام این لطیفه قوی است  
بطوریکه مذکور در اسم ذات را از اینجا گویند و تکیفه ششم نفعی است  
جای این دماغ است در اینجا هم بطور سابق ذکر کند بعد از آن امر  
به شغی و اثبات میکنند چنانکه طریقی آن مضمون تراکیب افکار زیاده  
از آن است که بخیر تحریر اسم طالب را بهمان قدر کافی است، بدانکه مراقبه  
دل است از طریق باغ و راه نیاید و بیجاری دل است چیز است تا بدانی غیر  
حق قول است یکی قرینت النفس که هم نشانی قصد و اختیار در دل صد میکنند  
و دوم نقطه بعینه قصدی آید و میرود و سوم نظر کمال عالم باشد و مشکوره و اصل  
در علاج این مرض شغل باطن است و آن بر چند اسم است آن مراقبه  
محبت است که سبک زبان گوید از قاضی و در دل معنی آن تصور  
نمودن او حاضر است ملائمت ظهور و چون از باطنی گوید سبک نظر بر  
و در و از موجودات بر داند و در باطن تصور کند که او ناظر است  
ما و چون از معنی بگوید چشم را به بندد و ملاقات کند و هو معلوم اینها کنند  
در دل بگذرانند و با حالت دوم مراقبه اسم ذات است با الهیات  
صفات با ربط هیچ بحد صوره پس زوی جانب دل مایل نمی شود

[illegible]

و در ظاهر و الباطن پس از همه مراد و معنی که برای تعلق فلک بسوی مدال  
 این مراد غیر متصوره بر این اطمینان و خبر و تمام و مسک و همه پس بر این  
 تن کل علیها فان و بین و همه یک در و طلال و الا که در طریقت است که فکر کند  
 نفس خود که غیر دو خاسته شده و هوا او را پر خیزد و اسفل باره باره و باطل باشد  
 بعد از این را به کسب و صورت او و تصور کند (الباطن) و موقوف است و این است  
 الموت الذي تعرفون منه فكم له حلا قلم و انما تكونون يدك لكم الموت و لو كنتم في موضع  
 متبینه و در سلسله حایفه نشیندیم بنا بر کار برست طریق است اول نظر و بعد از آن  
 یعنی همچون و به کون بی شبهه به خوف که از اسم مبارک او مفهوم میسر می شود  
 عبادت عربی و فارسی و غیره بحال و لفظ غایبه و جمیع مدارک و فروع بعد از آن متوجه  
 شوند تا بی تکلف در دم آگاهی است و بعد دریم طریق را به است و آن توجه به  
 نیست که کافی است و در دقایق است و تمام و خست و بخود بی روی غایبه و طریق  
 که در آید و الله اعلم بطریق تفهیم که جامع نفع نفعی و اثبات است و مراقبه است و به طریق  
 که از ایدر محموده میگویند و ترکیبش است که در حقیقت ده دارد و نظر بر او  
 نرمه بی دارد درین چنان نظر کند که سیاهی بر وجه غایت نور رسیدی  
 چشم ظاهر گردد و جمیع خاطر و خطره بندی پیدا شود و این شغل مقام نصیر است  
 و در نظر برابر و پای خود و روز و شغل خواب و گمنام شد و این شغل را مقام  
 محمده گویند و حضرات نقش بند و اکلمات از که بنا بر طریقت این  
 چون این و اینها این در چشم در دم و نظر بر قدم و قلوب در این سخن و

در ظاهر و الباطن پس از همه مراد و معنی که برای تعلق فلک بسوی مدال  
 این مراد غیر متصوره بر این اطمینان و خبر و تمام و مسک و همه پس بر این  
 تن کل علیها فان و بین و همه یک در و طلال و الا که در طریقت است که فکر کند  
 نفس خود که غیر دو خاسته شده و هوا او را پر خیزد و اسفل باره باره و باطل باشد  
 بعد از این را به کسب و صورت او و تصور کند (الباطن) و موقوف است و این است  
 الموت الذي تعرفون منه فكم له حلا قلم و انما تكونون يدك لكم الموت و لو كنتم في موضع  
 متبینه و در سلسله حایفه نشیندیم بنا بر کار برست طریق است اول نظر و بعد از آن  
 یعنی همچون و به کون بی شبهه به خوف که از اسم مبارک او مفهوم میسر می شود  
 عبادت عربی و فارسی و غیره بحال و لفظ غایبه و جمیع مدارک و فروع بعد از آن متوجه  
 شوند تا بی تکلف در دم آگاهی است و بعد دریم طریق را به است و آن توجه به  
 نیست که کافی است و در دقایق است و تمام و خست و بخود بی روی غایبه و طریق  
 که در آید و الله اعلم بطریق تفهیم که جامع نفع نفعی و اثبات است و مراقبه است و به طریق  
 که از ایدر محموده میگویند و ترکیبش است که در حقیقت ده دارد و نظر بر او  
 نرمه بی دارد درین چنان نظر کند که سیاهی بر وجه غایت نور رسیدی  
 چشم ظاهر گردد و جمیع خاطر و خطره بندی پیدا شود و این شغل مقام نصیر است  
 و در نظر برابر و پای خود و روز و شغل خواب و گمنام شد و این شغل را مقام  
 محمده گویند و حضرات نقش بند و اکلمات از که بنا بر طریقت این  
 چون این و اینها این در چشم در دم و نظر بر قدم و قلوب در این سخن و

در درون پهنش دردم معنی انتقال از نفس منفی می باید که از سر خلقت  
 نماند و از سر حضور باشد و نفس که میزند از ماد و حی و جان خالی و عاقل است  
 نظر در قدم عین سالک در حق و اعدل و نظر بر نسبت پای او نماید  
 نظر او بر آنکه در جانش که می باید بی اختیار خلوت در بخش یعنی خلوت می باید  
 که میان خلق باشد ظاهرش و باطنش با خدا باشد تا خلق از احوال او و رفت و آمد  
 و احوال او عیارت نبرند و در وطن یعنی سر میاید کرد در طبیعت صفای اندوختن  
 صفات مرضیه حیده انتقال می باید و بنای مغوی این ن برای فاش است که  
 میگوید یاد کرد و باز گشت و نگار است و یاد داشت

نکته است و یاد است و یاد که عبارت از آنست که تکرار کند و هر چه از او می  
پرسیده شد و از کثرت عبارت است از آنکه در وقت هر سخن که می گوید صد و نود  
عقده و دهن از ذکر ضامن است و نگارنده عبارت است از آنکه در وقتی  
دل خود را آنکه دارد در حضور انبیا باید که یک شب یا دو ساعت باز نهد  
از او حالت آنقدر که میسر شود خاطر خود را بگذرد از آنکه غیر بیخاطر او نگردد  
یاد و راست عبارت از آنست که دل خود را با جناب مقدس خاطر در و محو  
از لباس حرف و صوف و عربی و فارسی و محو از جمیع جهات و بوی آن  
راوشیده گویند و طریق یادداشت دیگر آنست که نفس خود را در دیوان  
کثرت و زبان را بکلام حسنه و بدل بگوید کلمه طیبه اللهم الله محمد رسول الله  
و کثرت بازده تا آنقدر که خود را و طاق گوید اینهمه کلمات مذکوره  
خوب است بعد از آنکه غنی می گردند و بعد از آنکه کلام دیگر انداز حضرت و اجماع  
بها و این نفع بخشند و آنها و قوف زمانی و قوت قلبی و قوف عددی باشند  
اما و قوف زمانی سهوش در دم و در حدیث قد مر بیان و اما و قوف قلبی  
معنی آن متوجه شدن بوی جانب حب زیرستان است و حکمت درین  
وجه مثل حکمت است در مراعات فریاد نزد قادر به و قوف عددی  
مما فطرت کردن عدد و جای است چنانکه کثرت و سواد ازین اینفرق  
کلام را متعاقب و طاعت و دیگر اندیش استندار بیان آن نکردم  
مطلب بر این قدر کفایت است و الله اعلم  
سوم در احوال

و قد اشتهر له کاتب الحروف فی الزمان امیده است در همین کتب  
می آید که در ابیات و زنگار و او غم که برای شاعران و عارفان و غیره از حدیث  
میرد و در قیام میکنند نفع و شفا و ذات انانیات لیکن قبولیت آنها و عدم  
تأثیر از دو وجهی است اول آنکه در مطلق او سیاه قلم است و اجابت کننده  
و حال او است قبل جلاله بر مردم فرو بر میگذرد و آنکه اشیای که شرایط خواندن آنها و عمل کردن  
بخوان از بزرگان است بقول است ضایع الکل طلال و ضیق مقال و مصروف قلب و طبع  
و بگویند و در ابیات اوقات صالحه و آنکه وقت سحر و عند الافطار و بعد نماز و اوقات  
و در سحر و در وقت بختان و بعد تلاوت قرآن و در نزول باران و در غار و در  
و در بکار اوقات که بر کتب مرقوم اند و اینها و ختم بر در و در کتب السیر و در حال  
علم و سلم و علم طلال از علم سر است اجابت و قد یدر و استغفار و سر و در  
و در ابیات کامله و تقدیم فعل خالص بیرون صوفیه و مانند آن و استقبال و بعد  
قبل و ترک ایضا و تاتقی بیو و هر سر و بعد شرایط که بزرگان مرقوم دارند  
و در عمل و در حیوانات جلدی و جلدی و ترک ایضا و مانند چون بیاز و سر و در  
و اندک و غیره که تفصل الیهم بعد و در کتب الی ان سطور است از علمان آنها و در  
و اجمع شد و ازین سر - قابل اجابت است که تقدیر اجماع است علم را بر و در  
و در شرط اول بکلام الی و دوم دعا و یکم زبان طریقی باشد یا زبان غیر  
که معنی آن علوم بود و میوم آنکه بدانند از روی افتقاد که موثر حقیقه است  
سمانه تمام و در کتاب - صراط الی - مقیم که در حواله سادات است از حدیث  
سلم روایت جابر علی بن ابی ذر که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
از آن پس بعضی ضحاک بن یسار و گفتند که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
مصدق

میگردم و آن رفیق را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردند و فرمود ما  
نیست تا ایند نفقه رسانید برادر خود را البته و هم در کتاب مذکور  
مشهور است بترک اسرار و احوال نبوی صلی الله علیه و سلم بطریق آنست  
میکنم و بزرگترین رفیق باقر است فایده حرارت معوذتین در اثر الکس و تحولات  
نبور صلی الله علیه و سلم که در احادیث صحیح ثابت شده از آنجمله اعوذ بکلمات  
الله التامات من شر ما خلق و اعوذ بکلمات الله التامات التامات  
تجاوزین بر او الله فاجزاد بالسماء الله الحسنة ما علمت مشبهها و ما لم اعلم و من  
خلق و در او و برای و من شر ما ينزل من السماء و الموح من منافع و بها  
و من شر ما دس في الارض و من شر ما يخرج منها و من شر فتن الليل و النهار  
و من شر طارق الليل اللیل اللطاریق بطریق کثیرا حسن و از آنجمله اعوذ بکلمات  
الله التامات من شر ما خلق و من شر ما ينزل من السماء و الموح من منافع و بها  
و ان یحضون و از آنجمله رفیق جبرئیل است که بهر اصلی الله علیه و سلم رفیق  
کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک  
و من شر کل نفس او عین عاصد الله یفیک بسم الله ارقیک من کل  
از ابن عباس نقل است که زنی از طلحه ماند و بود ایستی را یاد  
و آیت را از قرآن و نه که نشویند و بسوید و بخور ایست و شفا  
و شفا و بر قوم شین و شفا لمانی الصدور یخرج من



شرب مختلف الوانه فيه شفاء للناس و منزل من القرآن ما هو شفاء  
 و رحمة للمؤمنين و اذا قرئت فهو شفاء قاصد النبي صلى الله عليه و آله و سلم  
 و انما استند قرات ايات مذکور و کتبات انها دارد  
 عرض چینی و سنان انرا باب و نون بنون بیمار لده است  
 انکه گفت مایوس الی مراد بدن و جوع عظیم است و از لول السلام  
 تا این زمان باقیست فرمود که دست بر موضع الم نه و سه بار بگوید  
 بسم الله و بیفت بار بگوید نفقه الله و قدرته من شتر ما جدد و احوال  
 در جامع تر منک است که چون که را کار سخت پیش است  
 فرمود یا حی یا قیوم بر جنتک استغیت میفرمود دعا را به یکی  
 و بسم الله بر جنتک ارجو فلا تکلفی الی نفس طرفه بینی و  
 صلاح الشانی کلمه لا اله الا انت و فرمود دعا را از خون  
 و بر شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من  
 الظالمین حاج مسلمانا نکوید الله که مستجاب شود فرمود الحمد لله  
 صلح الله علیه و سلم برای ادای دین اللهم اکفنی بجلالک عن حرامک  
 و اغنی بفضلك عن حرامک و از حضرت صلی الله علیه و سلم برای کوفه  
 ابنی رقبه میگردد اوتاب الناس فی سبک الشف انت الشافی  
 مدرن فی الدوائت و از حضرت صلی الله علیه و سلم برای اعصاب  
 مریم

و احوال

خ

۱۲  
 ریت سرج میگوید از دست راست خود بر دوج ند و میخواند  
 اذهب الدائم رب لنا و اذهب انت الشا فی الدائم و اذهب  
 کشفه و بدینا در سجده و گفت احدث علی امر علمه و سلم و لا  
 عیارت کند مریض را که در پیش نرسیده باشد پس بگوید نزد او بگوید  
 یا رسول الله العظیم رب العرش العظیم ان یغیب عنک عافیت  
 دهد و ارضا نماید از آنحضرت و میگوید هر مسلمی که دعا کند ملائکه اللات  
 سخاوت انی گننت من الظالمین چهل بار پس بخیر در آن مرد را بگو  
 او را اجر شهید دهد و اگر شفا یافت جمیع گناهان را و به بخشند  
 که کت و در عدد را بگوید اللهم لا تقلنا یحک و لا تهلكنا بعدا  
 ابدک و عاقنا قبل ذالک و افاضل جان الذی یسبح اسمک  
 بحمد و عطفه کلمه من جففته و قتیکم یورای تنه بر خیزد بگوید اللهم انی  
 اسرک خیرا و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعود ذکیر من غیر ما  
 فیها و شر ما ارسلت به و ایضا اللهم اجعلها ریا حادلا تجعلها  
 یی اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا و هر که بطلد بگوید  
 یا اکریم اللهم ابدل علینا ما لیمن و الدیمان و السلامه و الدائم  
 و التوفیق لما تحت و ذی فی ربی و خیر الی بطلد خیر بدین اللهم

انی اس کتاب فی شریف البصر فی القدر واعوذ بک  
 ما یمنع من مودع هر که از باد شاه یا از زلفی نبرد بگوید اللهم اکبر الله اکبر  
 اللهم عز من عز خلقه جميعا اللهم اعز ما اذاف واحذر اعوذ بالله الذي  
 لا اله الا هو اللهم اكبر وال تشع شمع نجر الله بآذانه من نور طيب  
 قلله في دنوره وارتقار اسماء من الجن والانس اللهم كن لي  
 جاز من غريم حل ثباتك وطخاراك ولله غيرك الله بار وفيا  
 بر بده ثواب ويا مباد وشتع يا نور ثواب نيايد پس بگوید اعوذ بک  
 الله التامة من غصه وعقار وشر عباد و من سمات الشياطين  
 وعظرون ويوديد الله بن عمرم تعلیم میکرد و این کلمات است  
 که عاتق می پند از بر او دهر که عاتق نمی می نوشتن امرادرگاه  
 از می بست بکردن او و بکشد بر می شود از خود است  
 و الله می گفت الحمد لله الذي احيا نبيها مشا و ربه المستور و غير مودع  
 که بیدار شود از شب پس بگوید الله الله وحده لا شريك له الحمد لله الذي  
 قدير العا و حان الله ولا اله الا الله و اكبر و الله حول و لا قوة الا  
 بالله اللهم اغفر لي و دعا کنز اجابت کرده شود پس اگر وضو کند و بگوید  
 قبول کرده شود و از او و مودع هر و در قبل شود در حلقه را  
 در نوبت پس بگوید اللهم انی اعوذ بک

[illegible]

و در این معجزه که نعمتیست من کل بر او الهی من کل ذنب و الله اعلم  
من اعم لا تدع لی ذنبا الا عطف علی ذنوبی و لا یغفل عن ذنوبی و لا یغفل  
عن ذنوبی رضا الله فیضاها یا ربهم الرافعی و غموده که با این دعا  
در هر روز بنویسند و بخوانند و در هر وقت که بخواهند بخوانند  
اللهم انی اسئلك و اسئلك انیک بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد انی اسئلك  
الی ربی فی حاجتی هذه لتفقد لی اللهم فتقوم فی حقنک اذ عذبت ثوره  
اخفرت صلی الله علیه و آله بسیار اند و در هر وقت که از اوقات میخوانند  
بسیار درازی این رساله مختصر با مختصر بر دهنده تیر کا اینقدر طالب را  
بسیار است و اگر زیاده از این خود هر کتاب حصص خالص را مطالعه کند و عمل نماید  
که همه این مطالب اخفرت صلی الله علیه و آله در جمیع اقوال و اعمال هیچ حیرت  
و گشودن آنچه از این برگان رسیده است ان اظها میسارم بر سبیل انصار  
نا ایاله و لا یزکد در نماز قضاء هر حاجت بگویم خصوصاً السلام  
بجاء الدن لی فی راحته الله علیه تعلیم رکعت ناز است هر وقت بخواند  
بخواند لا کرب حبیب افضل است در رکعت اول بعد فاتحه کافران و ده بار  
و در دوم اخلاص ده بار بعد از سلام سر سجده نهد و ده بار و در دهم ده بار  
کلمه تحمید ده بار اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا  
عذاب النار و ده بار یا غیاث المستغثین اعثنا بخیر الدنیا و الاخرة  
حاجب هر چه که بخواهد از خدا بخواهد بخواند ده بار یا رب هر بار یکصد  
حاجب دینی و دنیوی بخواند و انموده را در رکعت زنی دو رکعت

[illegible]

نزد قبل طلوع فجر بخواند در هر رکعت این دعا را بخواند و در هر روز  
 یازده بار و بعد از آن سحران الهم و محمد سحران الهم العظیم و بعد از استغفار  
 صد بار التوبه و بعد از آن کند روزی او را و او را کند دین او را و او را  
 در نماز چشم و در رکعت نماز می بیند بخواند در هر رکعت کوشه چهار  
 بعد از هر سه بار اللهم متعنی سمیع و بعد از اجمعها الوارث  
 بعد از خوف می خواند و دعا را بر انگشت نهم میزند و در  
 برای روشنی چشم و دفع درد الله لا اله الا الله الحی القيوم بخواند و  
 به انگستان ببرد و بر چشمها مالند و باز گوید اللهم الله هو  
 کلور و هم بخشن کند و باز گوید و عنت الوجوه للحم الخسوف باز  
 کند برای قضاء حاجت آئی حاجت کانت چهار رکعت در وقت  
 و اول قل اللهم مالک المملک تا بغیر حساب یا نازده بار و در هر رکعت  
 یا نازده بار و در هر روز یا نازده بار و در رابع اخلاص یا نازده بار بعد از آن این  
 دعا بخواند یا حاجت روا شود و ان شاء الله تعالی ربهم الرحمن الرحیم لا اله الا الله  
 انت سبحانک انی من الظالمین حسنا و نعم التوکل انی مسع الفی  
 و انت ارحم الرحیم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد یا نازده  
 شرف الدکترین یا من طاعة کما للمطیعین یا من راضة علیها للعالمین  
 یا من لا یخفی علیه شئ المحتاجین برحمتک یا ارحم الراحمین صدوره الحاشیه  
 در هر رکعت کر زده بار و بعد از آن و یکبار یا نازده بار و در هر روز

[illegible]



[illegible]

است بپیر کرده بخشد و سخی شود و اگر چه چهره بد بختی اندک کار فرمایند  
 اگر چه بپیر و خورده اند از آنکه منقولست اگر چه راهی عظیم بود و پیش از  
 بنده عا... خود در دراب روان اندازد و اگر غرض از آن بر نیاید فردا بنیاید  
 صبح او در دامن زبانه را با وقت از شتی و با حق علی بایر بود و با حق  
 و فایده و چهار قل و وقت انداختن دراب خود بود و از انداختن چهره بنده  
 ابتدا از روز جمعه کند امثالهم الرحمن الرحیم الحمد لله و الله و الله و الله و الله  
 الله فایده هم الله الرحمن الرحیم رب العالمین الملك الحق المبین الغفور من العبد  
 الذلیل الى المولى الجلیل رب انی تسبیح القدر و انتم الرحمن با و و  
 یاسدی یا معید یا ذی الشرح المجد یا فعال المایر یا اسکر بعزمت انتی  
 الهم و بعینک الذی للنیام و بقدرتک الذی قدرت بر ما عا  
 اسکات از بقضی حاجت ان تقول کنهیکون و خیر محمد و ابی طالب  
 الم و بیته النبی صلی الله علیه و سلم هر که خود در جناب سید المرسلین  
 و سلم نماز نوزده بپند باید که در شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد  
 فاتحه یازده بار ایتة الکرسی و یازده بار سوره اخلاص و بعد سلام بعد یازده رکعت  
 بگوید اللهم صل علی محمد و علی النبی و آله و سلم و بپند انحضرت اگر در غیبت  
 او یا در از جمعه کنند و قد حرم بعض الفقهاء هر که بگذارد رکعت یازده  
 محمود در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد است و سنجار و بعد سلام نماز بار  
 در و نفرستد صلعم صلی الله علیه و سلم علی النبی و آله و سلم و بعد از دعا در خواب  
 از بر کسی بخیزد رسیده هر که سید چهار شنبه و شنبه و جمعه این در و در  
 سجد یا نه و آن حرف بپندید از باب است و صلعم الله علیه و سلم

بخت

اللهم صل على محمد بن ابي طالب وعلى اهل بيته وسلم  
جمل بار يا غياثي عند كل كرب وجميع عند كل دعوة ومعاذ عند كل شدة  
و يا عباسي جان شق طمع جبلت كوارثه صل على اهل بيته وسلم در صورت  
سفر امام الطه عليه غوث الاعظم قدس سره فرموده اند خداكم در احوال  
و امور سهرت اين گروه دريدان بر شما باد و بگوئيد كه من در دنيا با نيظ و بوي  
فويت ان اصل الاله كونه مملوءة الفؤدية متوجه ان الله لا اله الا الله  
بوانه بعد فاتحه اين آية را يكصد بار سهواً الذي لا اله الا الله هو عالم الغيب السجدة  
هو الرحمن الرحيم پس بشنيد و تشهد بخواند و سلام دهد بسوی دست راست  
ابنه در سر خود را در سجده يعنى وضع كند كلام سر بسوی كنف راست  
تا هفتاد و هفت بار بخواند الهى كبريت عالمك و لعلتك يا  
خديجه وقت اين بيان التوب بكن است و اگر نتواند در نيم شب بخواند  
از او را راست كه بحضور جان اين نماز بكند و در نيم فرموده اند كه  
بما در ان غافل مىويد از اين نماز بسيار از او را در رحمت بسيار و  
بركت و فتح بخبر كرده اند و فرموده اند كه اگر اين سر بغير اهل نكند و بعضى  
عالمان و اين كنف ملكوت و سر جبروت يافته اند و بار الله الرحمن  
الرحيم اللهم ارزقني حبك و حب من تحبك و حب عمل تقربك الي  
حبك اللهم اجعل حبك احب الي من الماء البارد الى الابد  
يا محمد من اين دعا براى محبت خدا و رسول او صلى الله عليه وسلم و توسل  
با او در هر روز ماه نيف جماعت و يكبار بخواند و يك دوم و سوم بخواند  
كنند بر طيبك اولادش با اين درود اللهم صل على محمد بن ابي طالب  
ص و آله و عا و ائمه و بعد سبعاشر رجب جان است بدانند

باعت الله وثان استبان بسمان الكرم يد الله وكان: فان الله المستحق لكل

مکان سخاوت من لایستندت ان عی شت و یزید ببالیل و یابی

و در صورتی که از صوره توبه قبل از توبه بخواند و بعد از آن توبه بخواند اول مرتبه ازین توبه است.

او علموهم علی افرالدینہ سے باوجود کہتے وہ ہم و سہم ہیں۔

عنه ان اشرار الذين هم باين و هو ازواج و اولاد يكده ديكبار اي استغفار

[illegible]

می‌استند تعلیم فرموده بودند این فقره از بزرگاری رسید در روزی است که

مفتي مصر محمد عبد النبي علي بن محمد علي بن محمد علي بن محمد علي

برای بیداری هر وقت که خواستید بیدار شوید، او را بیدار کردند این را

جاء من الذين آمنوا وعملوا الصالحات إلى افرايم

بهر کسب پس به هیولان لکیت و فقیر کند در انکسرت قلب است را  
 نرزد در صرف دل که در جمیع خلق و در هر کسب و در هر حرف

۱- ستم از این روش در دو صورت خواهد بود: اول در صورتی که

چشمه از آب شیرین و لذت نمود لیکن بار و بر وی آمده از او و خوف و  
رشد آن را و القه از شرم او امان یافت برای مسیح و عمارت که اسرار

خداوند بخت نا امید شده باشند سار و طرف صحن و آیند عاشق و ماس شمشه

چهل روز بنوشانند و استخاره برای دریافتن کار باید که در صفا کنند و بارش

بابک بیوزر و مستقر قلمبر دست راست نمیکردن بخیر و بخیر

[illegible]

و در نهایت با این هفت بار و قل سه الهم الله استجبت بر این  
 اللهم ارنی فی منای کذا و کذا و اجعل لی فی امری فرجا و محرجا و  
 ارنی فی حای ما استدل به علی حاجتی دعوتی پس اگر بر سینه او  
 شش بار است و در روز پنجشنبه بخواند و در روز شنبه بخواند تا هفت بار  
 بخواند و در هر بار او بیست و یک بار در روز پنجشنبه بخواند  
 و در بار شنبه در روز پنجشنبه بخواند و باذن الله تعالی و در هر بار  
 در ایام آخرت و الوقت باقیها و خلعت و از نیت کبریا و دست  
 اعیان الشراعیان برای اینکه خوشتر شود باید که هنگام دعا و دعا بر خط مستقیم  
 و در هر مرتبه که انگشت یک یا منتهی بگوید و در خانه که شیاطین سفید و اندک  
 چهار صبح بر هر پنجشنبه و پنجشنبه این ایام بخواند و هر چهار طرف کند  
 حق کند این نیت انهم بکید و نکید الحاریر برای السبب رده در  
 نیت او این ایام هفت بار بخواند و لقد قننا سلمان الی ثاب  
 برای دفع جیب بیماریها و ایام سیوم بخواند و در گردن نخل نهاده  
 کلان باشد با خود در رد مجرب است با نخل و نهاده حتم حتم حتم حتم  
 این سه تفری از حروف مقطعات برای جیب فواید است بخواند  
 رسیده تفری اول مرح مد مد ن ط ی ر نفوز دو م ع ل ام راح  
 مد مد مد سیوم مرح مد مد ک ل ی م ر ل ل اکا ازین نفوز  
 نفوز که هر روز بخواند و در هر برای بر آمدن حاجات و کفایت حاجات  
 فتح سوره یسین نماید با سطرین که از خروج ماه با اجتناب از استیلا و  
 که پیش از روز است چنانکه گفته بود بیاز و ط از کرات بخواند

هر چه کند شروع کند روز اول یکبار که از دویم و سیم است باین نحو تا  
 چهل بار و نه چهل و یکبار که اندک پس از آن یکبار یکبار یکبار یکبار  
 کم کند تا یکبار رسد ان شاء الله تعالی است که حاجت آن را برسد و بگوید  
 و صحت است و در هر جمیع از غار جو سوره که گفته شود و در هر روز  
 یکبار خواندن ثواب بسیار است و فضیلت سوره که گفت و حدیث آمده است  
 برای رفیق نزد امیر و ملک و بایست که عالمی که از خوف جان  
 بگریزد باید که بخوابد و مقابل شدن انگشت سیاه است رست زیر دهن  
 به بند و است بار و در هر روز و هر وقت بار این آیه نیز بخواند و الله اعلم  
 ما تصفون و باریت بار و در هر روز یکبار که گفت و حدیث آمده است  
 این شکر بزرگانی که الله تعالی از شکر او در میان خود دارد و در هر روز یکبار  
 محبوب او از موده شده است این دعا را است بار بخواند و دست بزرگ که بگوید  
 یا ظم ان حر رقی ولا تنفوس فخصک مولی بنی ابراهیم طالب این دعا را بگوید  
 بخوبی بخواند همچنان مکرر است و سباج رسیده که ترکیب خواندن سوره  
 برای وحت رزق و خوف اعدا منقول از امام حجت الاسلام عزله باین نحو  
 است بعد از صبح است و یکبار و بعد ظهر است ده بار و بعد است و  
 بار و بعد است و چهار بار و در غایت ده بار و از بزرگترین بقدار  
 باین غطر رسیده که بعد غایت است و یکبار و بعد غایت است و دو بار و بعد ظهر  
 است و سه بار و بعد غایت است و چهار بار و بعد غایت است و ده بار و این  
 پنج اسم پنج وقت روز و است که گفته شده بخوابد بعد از نماز عصر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 فإن من أوجب الواجبات  
 على كل مسلم ومسلمة  
 أن يحفظ دينه وأخلاقه  
 ويحافظ على نفسه  
 وأهله من كل خطر  
 ويحذر من كل ما يضر  
 دينه وأخلاقه  
 ويحافظ على نفسه  
 وأهله من كل خطر  
 ويحذر من كل ما يضر  
 دينه وأخلاقه





والمسلمين والمسلمات اللهم اني اسئلك بغيره بجزء من الوتر وصدقك الي  
 وخلصه وبقدر من عمر وصلاحه ورحمة اغفر لي ورحمة وسعها ورحمة وبعدها  
 سماحة وسماحة الحسن وبقدر من شهادة الحبيب ورحمة وسعها ورحمة  
 خالصا يا فاضل الحاجات اغثنني اغثنني يا غياث المسلمين  
 برأى سيد فوضته برجائي سطر زنبدة اس اللهم كما سطر نوران  
 غلب السموات والارض قارحها يا طحال ارجع الي مكان  
 جئ الي بكرن الصديق بركي شير عورت اين ايه بنوبد وها هو  
 ورد حينا الي ادموس ان اوصو تاوسلين براي عزيزه چهار روز  
 اين تقويم بابت شمسك بخورد اگر خواهد هر يك ترايد للدمك السموات  
 مخلق جان و هيبت جنات املنا فاهيبت لمن ين الذكور  
 يك تقويم بنوبد روز جمعه بود از قارح غلب كند من ويكي بخورد ويكي  
 بنوبد بهمان سان يفت ويكر و زانت و ارقطه بطلب برسد تقويم بابت  
 بسم الله خير الله اسم الله رب السماء والارض اللهم الذي لا يضر مع  
 اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو اسع العلة اعوذ بكلمات  
 الله التامة من بقة وعقابه وشر عبادك وكني تهرت السحابي  
 فاحذو بك رب ان يحفرون فاله خير حافظا وهو ارحم الراحمين  
 نو سيدن مفت اين ايتم الدن حقيق الله عنكم ومفت عدد و ترد الله  
 ان يحفون عنكم ومفت عدد ذلك تحففت من ربحكم ورحمة الله  
 رد فرزند عيشود اين تقويم ان ب در او نوا نواز و مفت

مردن بخیزند و آب دیگر ننوشند و اگر آب کمی شود دیگر آب اندازند از  
نعم شروع کنند و مرد با قدرت و حاج کند حق او را فرستد و بخشد  
سوره الرحمن اللهم انی اسئلك بالقیامه بک انت الیه الی  
الحمد الیه لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو الا الیه  
حضرت محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ان یزرقنا ولدا صالحا مطهر  
وصالحا علی سیدنا محمد و الیه اجمعین برای زینک دختر می زید بایزد قبل  
از یک تن مدت حمل اوست ماه بر دوت اهور از غفران و کلاب نشسته  
الیه یعلم ما تحمل کل انشی تا متعال و یا ذکر یا انا بیضا ک بخله الی  
سمی ابس بنوب حق مریم و عیسی انما صالحا طویل العمر حق محمد و الیه  
برادر و خور و سحر و حمل رفته سرخ مقدار قد زن بیمار و مقدار ماه کم  
فی مانند که نگردد و این ایتم بخیزند و اجبر و ماصبرک الی بابا و تا محزون  
قل یا ایها الکافرون برای در دوزخ نوشته بر آن چپ عالم به بدو  
فورا جدا بزراید و الوقت ما فیها و تخلت و اذنت لریا و حققت  
اینها شده ایمان برای دفع تب و صاحب تب نوشته بند و یا  
بنویس و غرض از دهن قلنا یا ناکونی بر ذوالسلام علی ابراهیم و ذوالکبر  
لید اجمعین اللهم لا حسرتی بر برای جنم کرده یا حقیقه یکصد و نوره  
بار و این ایتم با بنی اینها آن شب متعال حبه مسخر در دل نایات  
با الیکصد و نوزده بار بخیزد و بدو بخیزد که گفته شده در بار بار دهد  
بر خیزد که شبها این سنگها خراشند و بایز که نه قشبه بر قدر

در کردن صاحب آن بیاورد صفت دست دیگر برای دفع فی قبل عمر  
ابلیس مارک تا لظالمین فوسقه شد و بخورند فی بازمانده اگر تمام  
ایده مناجات کلمه ضمیمه را بر او بخواند بشفا یابد هر وقت خواب  
راست از آن تا حال من قوه و اندک تا فرخواند بسیار محکم شود  
منقول بر بعضی است و بر هر بیداری که آخر سوره کهف از آن  
استوار عملوا الهامات تا آخر سوره بخواند هر وقت که خواب بیدار  
در محراب است هر که آیته قل من ملکوکم باللیل والنهار من الرحمن  
بخواند هر وقت که خواب بیدار شود برای خلاصی که پس اول  
در کعبه نماز بخواند بعد از آن این دعا را یکبار بار بخواند و دوست بار  
ان الله تامل خلاص شود الهی بحق الحی و ارضیه و امیه و ابیه و جدیه و بنیه  
فرج عینی مما انا فیمنه این دعا را هم اگر هزار بار بخواند خلاص شود و یا  
الله شفیق اغثنی و ناصراً المظلومین الفیضی بر معون سوره بقره  
بخواند و بعد از آیته و ما ان الله فتوکل علی الله یتوکلون سوره  
جاء ویزد شفا یابد برای رفتن نزد کسی که از وضو و شستن باشد  
همچون مقابل اول است مسجود است راست را زیر دامن کشد  
این دعا را بخواند و بعد از آن این دعا را بخواند و بعد از آن  
از آن نهند در بار و در روز اول و سه بار و یکبار بر سر  
آیته و الله المستعان علی ما یقون بخواند و هر که از آن بر آنست نزد  
سوره

۱- محمد بن محمد طریق دانه از  
ابن اندازد و بپای ایند بر یک برده کلمه خوشه در خانه بپایان می رسد  
برای همه عمل اگر این ایزد را نبوسد و جواب نشسته بخواند باذن الهی  
بوی بسته کند ده کرد ایند از دست و اداستغفر مرکه قومه قفله انی یعبا  
ک الحی فافجوت منه اثنتا عشرة یقیما برای دفع جربان کلمه کاف  
الشیخی وقیل علی الارض ابلع ما رک و یا سمار اقلع و یا سمار و یا سمار  
الامر و استویت علی الجودی وقیل فعد القوم الظالمین  
و قیل تب لمره که روزه سیوم ایند بر نان کندم بنوسد و بوقت  
نیت بخورد فلما تجلی رب للعجل جلد دکا و در موی صفا بر آید  
که در رزاعت پیوا می شود بر سر سرف اردسته بار بخواند و در هر کوشه بنشیند  
و حیل بینیم و بیای فای شهرن تا یک مرید در کباب معینه دیده ام سوره  
در هر یک بعد از غسل میشت قبل از تکفین بحجر دست راست بود بر مواضع  
بسم الله الرحمن الرحیم بر پیشانی میشت و الا لا اله الا الله محمد الرسول الله  
خبر است مغفور شود هر که یکبار سوره فاتحه یکبار و سوره الم نشرح سه بار  
و سوره اما انزلناه ده بار بخواند روزی و سی فسخ شود هر که بیست و پنج  
علینا حکمتک و انشر علینا رحمتک یا ذا الجلال و الاکرام چند بخواند  
هم فراموش نشود که برای دفع فغان ایند ففتحننا علیهم ابواب السوء  
بما صنعوا و جزنا الله رحیمونا نالتع الما و علی امر قد و بر سر

[illegible]

یکصد بار ده بار پس فاتحه بروحانیت ایشان  
بخند و حاجت خود را بخواه اما ختم صغیر پس تکبیر و سوره  
باز شرح یکصد و چهل چهار و بیست و پنج مرتبه بخواند این است  
در سوره بقره و در ختم تنبیه کند والد از ضعیفیم کار ایشان می شود  
بقیوم و تکریم ترکیب ختم بسم الله الرحمن الرحیم بر کسی هر حاجت  
منه و ما برای شفا است چهار مرتبه بخواند و صد بار  
کند و در آن وقت بگذرد و کافرون و افلاک خوانند استیایا یا  
لست اکر جماعه صالحین درود هفت بار و ششم نازل  
باز بگوید پس یارب بزرگوار و هفت بار درود و یک  
طریق ختم او است که او را میبست بار الحمد و یکصد بار درود  
با صد بار ششم باز یکصد بار درود هفت بار الحمد و بیست و پنج  
ختم لافول و الاقوة الا بالله تعالی الموعود است ترکیب صد سوره  
انعام برای آمدن حاجات غسل کند و روی سویی قبله کند  
ایشان بید و فاتحه با ششم بخواند و سوره انعام آغاز کند و سحر بگوید  
تا بر شمایا در صحنه فوقی مثل ما اوتی رسل الله طمعه الهامه بخورد  
و در آن وقت نماز کند صد فاتحه اریه الکرم و ده بار سوره که  
ده بار

و نه باز چون از بخار فرار شود نگاه شروع کند زینبی الیه اعلم (25)  
حیث یجعل رسالتا سوریه تا بکند و سر سبز بند و مفتاد و بار  
نکویه للاله الله محمد رسول الله و یا حالت خود به ترکیب  
طریق سوریه قیام برای هر مہمی و مکللی کہ پیش از یاد سوریه و  
بالتی مکرر مع رسم به لایم احوال مفید و بیشتر و هفت بار کہ خدیو  
بحساب عمل باعتبار الف الرحمن بخواند و اگر مع رسم را سه بار تکرار  
کند و در اثر این گوید ان مهم لکھایت شد همین سورہ کی  
روزانہ یکبار روز دوم دو بار و این سال تا قبل دیگر روز  
چهل و یک مرتبہ تا این سال کہ کند ہزار خاتمت بحرب است ہر ہفتہ  
از اشیاء منتقمہ در خوردن و نوشتن نیز و دیگر این است باید  
کہ لفظ بس را سه بار تکرار کند چون قاعینا ہم فہم لا یعرون  
رسد این دعا بخواند اللهم یا سرورہ فی سرہ و سرہ فی ظلمہ اعظم  
لمرأین الناطقین و قلوب الخاسرین کما حفظت الروح  
فما احدا انک عن کل شیء قدير چون بہ و احوال من المیزان  
برسد بخواند اللهم اگر مخیر بقضاء خواہی بعد از آن خون  
در آب تقدیر انور العظیم برسد و این مذکورہ چہار بار



یا تکرر کرده اللهم انی اسئلك من فضلك  
یعنی ما یغنی به عن جمیع خلائق  
چون به سلام قولدین را التوسل برید این تکرر  
نموده یا تکرر کرده اللهم سلمنا من اقات الدین  
و فتنها یکبار بخواند بعد از آن تا اویس الذی خلق السموات  
و الارض بقادری ان یخلق مثلهم علی سر بخواند علی  
علی ان یفعل لی و هر حاجتی که داشته باشد بخواند و سه بار  
در هر بار اولی الذی تا بلی تکرر کند و در مرتبه چهارم  
اول سوره شروع نموده یکسان تا آخر بخواند و کت  
و قرونوع ظاهر حاصل شود اگر چه این کاتب الموفق  
را توسل ازین اعمال از اعمال دیگر از ترکیب کرده  
فصیده برده و حزب البحر و حریمانی و غیر از اعمال  
و صوره و هفت و شهر و حمل در بعضی از اسما و اسم  
و دیگر از ادعایات و تعویذات نفوس هم  
از بر کان رسیده بود سبب طول شدن آنست  
نموده

مختصر موقوف در شته طالب را بهیانی قدر کافیت  
و بس الحمد لله رب العالمین و هو حسنی و نبی الکریم و هم  
و هم النبی و الله ان و ندشوه الله بالحق العظیم و شیخ الایم  
خیر صلو علیهم و آله و صحابه اجمعین بر حجتک یا ارحم الراحمین  
المرامین تمام شد منافع الطالبین منصرف حضرت فاضل عبدالکرم  
در اربع بیت مستقیم و بعد ۱۴۵۵ در شهر کبودر مکه آن مشرف شریف  
صاحب الحمد لله علی حجتی کجایه فاج کز آثم محمدی عمر الیوم دست خطی  
در مشهور اسرار علما از جمله بیت ۵۵۵ خارج بیک طریق استخاره  
است نیک در رکعت نماز عمل استخاره کند در اول صدقانه و آخر  
یک مرتبه بخود در هم فرو فانی نیز اصطاف و دیگر جمع به علم سلام و  
ایم هر لحظه رو نکرد مکن تا رو بر روی جانب بر خود کند  
اگر جانب راست برگردد معلوم نمایند که قصد فرموده است اگر جانب  
چپ گردد معلوم نمایند که مطلق فرموده است و هر طریقی در  
انما از طینا حرم بظنا قصور یک و هر روز در این روش است

و طریقی بیوم الحمد لله اسمی هم آنرا تا ایام بعد و ایام پیشتر که  
اسم بر این طوطی نهنگ در گذر کند به هر طور و هر روز و هر وقت  
از خود بگوید یا مدد و سر رسد تا آنکه از گشت تمام نمایند و عطا

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد رب العالمين ونعت سيد المرسلين صلوة الله عليه وعلى  
 آله الطاهين واصحابه التابعين واضح بادكم عاصم كنه كنه  
 بالافق بنا بكار نعم الدين ساكنه توضع بر وقت بدو توبه بيلي عمله  
 واما جلادان بود در شهر راز مراد بود معلوم بنارس بدو الحاشيت  
 سماه چنان اباد و حجاب بدو بيت كسان و در مساد ما ب قبله  
 قبله بريستان و كعبه حقيقت كشتان محفوظ و قهين مدقق  
 مسائل و تير امام العايد بن زبيل العاين بنوار السان رسال  
 طالبين بر فخر محمد بنين سر دفتر مؤيد افضل الفخري زمان  
 افصح الفصحى دوران محي مراسم دينيه مجدى مطلقه ناب  
 لمرامان ابد و رسيد نجات عرض مستحق مولانا مرشد ناهيت  
 شاه عبدالعزير محدث درم فيضاد و بر كانه حاضر نه دعوت جليل  
 كرده چنه سوالات ديني و فلسفي و ديني كه از رسالهها مر كور خاطر

و مطمئن باطن بود بحجاب ممدوح گذارند و هوایا تیک از انجباب  
ارسلانها هر یکی از ان مادی راه هدایت و تعلیم و مرشد طریق مستقیم  
خدا توفیق میبخشد که عامل جزایات مذکور است و رفاقت است و محبت  
و نیا و ابرت بهرساند عید و کرم به دل از منیات متغیر و رغب  
او به شود اگر بسیار کوتاهی لا حول و لا قوة الا بالله و نفی و انشای  
باید ضرب ان بر قلب بشد و مدت و حوازی معوذتین صبح  
و نام یازده یازده بار معین است این معنی بوقت فجر و رکعت  
است و دو رکعت فرض و بوقت ظهر چهار رکعت سنت و چهار  
فجر و دو رکعت سنت و در وقت عصر چهار رکعت فرض و در وقت  
سنت رکعت فرض و دو رکعت سنت و بعد وقت عشا چهار رکعت فرض  
و دو رکعت سنت و سه رکعت و ترجمه انم اگر کسی ان در هر وقت  
گذرد که ان غار بعد از وقت خواندن ضرر نرود ایام گردد فرض و سنت  
و ایکی بهمان قدر آمده است اما اگر فرصت است و در چهار رکعت  
پس سلام بعد از زوال افتاب قبل از غار ظهر و باید کرد و رکعت  
است

(26)

است و چهار رکعت قبل از نماز عصر استنبات است  
و بلین مغرب یعنی صلوة الاولیاء است اللهم سمعت است  
نیم رکعت هم آمده است و بیت رکعت هم آمده است و هر  
چند رکعت میسر شود او باید بخود و نماز الشروق بعد از طلوع افتاب  
نزدیک سراسر روز بر آمده و نماز چاشت از یک سراسر روز بر آمده  
تا قریب روان و نماز تجمیع بعد از نیم شب تا صبح صادق او  
باید بخود نماز الشروق دو رکعت است و چهار رکعت هم  
آمده و نماز چاشت چهار رکعت و نماز تجمیع دو رکعت تا  
دوازده رکعت آمده بطور تراویح باید خواند بعد از دو رکعت  
سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانده  
در ترویج دیگر شروع باید نمود بعد از نماز پنجگانه بر اثر خواندن  
تسبیح و مناجات هر چه ارشاد نمود بعد از تسبیح اللهم  
اللهم فی المسین ضعیف درو و باید ساخت و بعد از نماز

ظفر الرفعت به خدا صفا الله ونعم الوكيل يا ضياء  
الرفعت نبالة لب و پنج باز و بعد از آن حضرت شيخ فاطمه  
و مشهور و معروف است بايد خواند و بعد از نماز مغرب و عشاء  
يعني سبحان الله و الحمد لله الح بار بايد خواند و بعد از نماز  
يا دور و دهر صوفيه را بايد صد بار متوجه سمت مدینه منوره  
و استحضار صورت مبارک جناب پير محمد عوده بايد خواند  
فيلی از مناجات مندرجه کلام آیه و احادیث رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و از مناجات تصنیفات خود عربی  
یا فارسی ارشاد نمود مناجات کلام آیه بعضی بزرگان  
جمع نموده اند و مصدر را بظرافت و واقع شده و مناجات  
احادیث و کتاب حصن حصین بقیه اوقات و تلا  
مقام است و فقیر مناجات تصنیف نکرده است مگر والد  
بزرگوار فقیر دعای مونس با اعتصام تصنیف نکرده اند بزرگان  
عربی آن را نقل کنانیده باید گرفت و در روزی یک بار  
باید بخواند

باید خواند برار عفو جرایم و عاقبت بخیر برای  
 عفو جرایم استغفار بسیار مناسب است و برای عاقبت  
 بخیر گفتار ذکر کلمه طیب و تلاوت آیه الکبریه بعد از نماز  
 برای محفوظ ماندن از عذاب قبر مداومت  
 سوره تبارک للذی بعد از نماز رقبل افشیدن و  
 سوره الم سجده نیز همین حکم دارد برای اینکه از غیب  
 و تحریص ابلیس و نفس ضعیف محفوظ مانده شود  
 اکثر کلمه طیب و لا حول و لا قوه الا بالله و نفوذ تنگی  
 و مداومت تلاوت معوذتین بعد نماز صبح و نماز مغرب  
 یازده بار در هر سوی روزه رمضان المبارک و هر  
 کدام روزه یکبار ماه باید کرد و سوی روزه رمضان  
 ایامی که روزه بهم دیکه نهایت کثرت ثواب دارد  
 و گناهان بزرگ را نکفر کند و روزه دهم محرم که روز عاشورا



است بنابر بسیار سنون موجب کفارت یک است و  
 لیکن این روز و روزه سه روزه در هر ماه است و بهتر آن  
 است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد و اگر اول و  
 آخر ماه یا اول عشره هر ماه یک روزه بگیرد نیز ادا است  
 می شود و روزه دوشنبه و پنجشنبه از مستحبات و روزه صبح  
 شب برات و روزه کنش عید و روزه عشره و نیمه  
 سوال روزه عید و روزه هر قدر ایام میسر شود در ماه حجب  
 مستحبات است و ثواب بسیار بر آن موعود  
 درود و استغفار بر او وظیفه دوم هر چه ارشاد شود  
 درود باین صغیر هر شب اگر ممکن باشد و از شب  
 جمعه صبح بار مودامت یا بخواند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
 اَنْتَ يَرْزُقُنِي اَللَّهُمَّ وَاللهُ يَرْزُقُنِي وَهَذَا مِنْ اسْتِغْفَارَاتِ  
 سَيِّدِ الْاَسْتِغْفَارَاتِ در وقت خفتن یکبار یا ماهانه  
 سعادتی باید خواند سید الاستغفار در سبیل الرضا و مذکور است غام

ان کتاب جز بر نفیست لفل باید گرفت و وظایف  
 و صلوة را موافق آنچه در ان کتاب است بجا آورد این  
 کتاب کو یا خلاصه سلوک طریق و طایران ماست ~~خروج~~  
 نواید سلوکیه از حضرت والد ماجد بسوی طالبان نومردان  
 فیضان غوده در ان مجموع مندرج است حضرت شاه محمد علی  
 قدس الله سره که از اجل خلفای حضرت والد ماجد بودند  
 ان کتاب را تالیف نموده اند بقدر نیس خزانة ظهور و حال ادب  
 تلاوت و ان لکرت ~~ادب~~ ادب تلاوت طهارت  
 و استقبال قبله حتی الامکان و حروف یحسینی را کردن  
 و متدوشه فرو نداشتن و در مقام وقت وقف کردن  
 این است آداب ظاهری و اما آداب باطنی باطنی بسیار  
 تصور کردن کو یا بحضور رب العزت تلاوت میکنم

و او تعالی در مقام ارستاد نشین نشود و منتهی به تصور کردن  
که این کلام در بلا و ارباب از زبان حضرت رب العزه می شنویم  
و فرق در مقام این است که در صورت اول زبان را خود  
را از حضرت رب العزت و در صورت دوم زبان را از  
رب العزت است و کوشش از خود و بهمان مقام و درم ان شاء  
فرموده حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه چنانکه شیخ  
در عوارف ارباب نقل کرده اند لا قراءه الا بالذکر حتی  
استموا من قائلین یعنی بخوانم ایت را و تکرار نکنم تا  
آنکه بمیدانم این را از قایل آن شیخ است و شیخ بعد نقل زین  
کلام عوارف فرموده که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه در  
وقت بجزر شجره موسی میشدند که اقی انا الله رب العالمین  
میگفتند برای دفع عذاب مرکب آنچه است بخود  
بمحل ارد بر آب سبیل شدن سکر است الموت مداومت  
رید الکرب

این حدیث مکرره اخلاص موجب است و برای دفع عذاب  
 القبریدار است و به تبارک الملک بعد از نماز غایت قبل  
 از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سورم الرقان مروت  
 این جواب سوال کورید بخط و هر حضرت پرو شد عنایت  
 سوال کور موافق احادیث مرقوم میشود حاجت مهتر  
 این جواب راورد زبان باید ساخت و بارجه لک از خوشبو  
 نوسانیده نزد خود باید داشت جواب انیس استشهد  
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا وَرَسُولُهُ  
 سَ صَدِّقْتُ بِاللَّهِ سَ تَا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ  
 نَبِيًّا وَ رَسُولًا وَ بِالْقُرْآنِ إِمَامًا وَ بِاللَّعْنَةِ لِمُضِلِّهِ  
 وَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانٌ وَ بِالصِّدِّيقِ بِالْفَارُوقِ زَيْنِ  
 الْقَوَّامِينَ وَ الْمُرْتَضَى إِمَامَةً مَرْضَاؤُنَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ

حَسْبَا بِالْمَلَكَيْنِ الشَّاهِدَيْنِ الْحَاضِرَيْنِ اشْهَدَا مَا نَا  
 نَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَانَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ  
 عَلَى هَذِهِ الشَّهَادَةِ عَمِّي وَعَلَيْهَا عَمُوْتُ وَعَلَيْهَا  
 نَبُوْتُ اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَرَاكِبُ بَارِجٍ مَسْعُوْلِي خِطَابِ  
 بَرَارِ كَفَنِ عَنَابِتِ شَوْرَ آتِ الدَّوَادِ وَنَوَاهِدِ  
 اَلْشَّجَرَةِ بِرَسْخِطِ صَوْتِ بَرْمَرِشِ عِبَارَتِ غُرِي يَافَارِجِ  
 بِطُورِ مَنَاجَاتِ قَظْمِ كَرْدِ عَنَابِتِ شَعْبِ بَارِجِ مَرَامِ  
 قَبْرِ كَسْبِ بَهَارَتِ نَوَاقِثِ غَمِّ تَوَانِدِ شَوْخِ قَادِرِ بَلْعَتِ  
 فَارِجِ وَهَمِ بَلْعَتِ بَهْدِيٍّ مَعَ مَنَابِتِ مَظْلُومِ هَسْتِ بَرِجِ  
 بَسَدِ اَيْدِ نَقْلِ اَنْ بَايْدِ كَرْمَتِ اَلْشَّجَرَةِ عَنَابِتِ قَبْرِ  
 بَهَادِ خَلَا بَهْمِ يَانِهْ اَنْ نَهَادِ خَرْدِشِ تَرَكِبِ اَنْ عَنَابِتِ  
 كَرْدِشِ بَهْمِ نَهْدِ شَوْخِ دَرِ قَبْرِ مَحْمُودِ بَرَزْ كَانِ اَيْدِ سَيِّدِ اَبِي  
 دَوَابِ قِيٍّ لَا فِقْصَا مَعَ مِيكَنْدِ وَ مِيكَوْنِيْدِ اَزْ دَرْدِ مَرْدِ خُوْدِ رِيْمِ  
 سَلِيْدِ مِيكَنْدِ وَ مَوْجِبِ سُوْدِ اَدَبِ بَا سَمَاءِ بَرَزْ اَزْ مِيكَوْدِ  
 وَ طَرْنِ دَوَاهِي اَيْدِ كَرْدِ خَانِصِ لَرْمَزِ اَنْزَوْنِ قَبْرِ طَرْنِ بَلْدَارِ

در آن کاغذ شجره را پیچند و ایچ در روایت از جناب حضرت

مرتضی علی علیه السلام تزیین با جناب مرحمت نموده ۳۲

اگر در تحریر آمده باشد قلمی فرموده مرحمت نمود و الا مانع من

الانوار نموده عنایت کرد و در فقره روایت جناب

حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه مشرف شده بیعت نمود

بود ایشان بعد از تذکره با فرموده بودند که در زمان ما یعنی

صحابه کرام برای وصول الی الله سه طریق مسکوک و معمول

بودند و طریق از آن موقوف شده یعنی صلوٰه و تلاوت

قرآن و طریق سیم ذکر است باقی است و در این طریق

بدعات بسیار راه یافته بعد از آن طریق تلاوت

و صلوٰه القادر مدونه طریق صلوٰه که بطور شغل اندر نه

طول مختصی بسیار دارد و این وقت است نشوینات

مرض خود و مرض صبیحا امکان تحریر آن نیست و بطوریکه  
برای مبتدی این است که خود را در حق را مستمع تصور  
کند و تخیل نماید که گویا حضور استوارب العالمین قرآن  
را میخواند و چنانچه شاگرد و حضور او سنا میدهد و بر او میبینی  
این است که حق را قاری و خود را مستمع قرآن در دنیا  
خود را انایب حق تصور کند و گوش خود را مستمع گویا حضرت  
حق بزیبان من کلام میکنند و من میشنوم بقیان که در حق تصور  
نسب غلبه محبت حال آنکه عاشق صادق را در وقت سماع  
کلام محبوب با لثامه روی دهر حاصل خواهد کرد و در وقت  
مدینه قرار شد و اله البس و اله که بحالت مرض  
الموت در بابت کنند که امید دارند کافی نیست خواه بعد  
بلکه نوره یاد و زیاده روز یا زنگنه از آن فوت که در دنیا  
پس از اندامک استیعنه قبل از موت در مرضی بر نظر  
بحال

(33)

بجای نمودن همکس و حواس او باورده مریض را بهر  
رقابت و نبات مریض چه تدبیر باید کرد و مریض  
را چون این حالت ببرد که مایوسی از زندگی شود و قرب  
انجیل متحقق گردد و از نان او را باید که اولی غسل با صابون  
مایه نیم بوجه احسن بپاشد و روی بقیده چارپایه  
او را فرش نهد و کدو پختن بوجه احسن صاف  
و نشت نموده به بایسین کلاب و نگاه داشتن عطایا  
خوشبوی سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر مانند کان مجبور  
او موقوف دارند بکار و نوم اصل را بخور بکنند و ناک که  
معلق قوی دارد از زن و فرزند مواج نه نمایند و اگر خود  
انرا بپا کنند بکدو بار بچند و آورند و دست کامله استغفار  
رو بزدی او بکمر غایت تا بخودی خود او را یاد آید و بر زبان



راندند و از این تاکید اندر کنند که کلمه بخوان یا استغفار بخوان بلکه  
خود قنای و وقت کلام استغفارها و از این بگویند تا او  
را بیدار می شود و همچنان سهل قبل و خوف حساب  
و خدا بدعقی از ذکر نکنند بلکه وسعت رحمت الهی  
بخشش کنان و عموم شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
و ذکر ارواح صالحین سماوات و ارض و بر این طریقت نزد  
او مذکور نمایند و امر زنده شدن کنایان و قیوم اعمال ذکر  
بخش او مذکور نمایند تا رجا را و خوف غالب بشوند  
و آنچه در آنوقت وصیت کند بخواند و ضامن  
شوند که مالین و وصیت را البته بیاورند او را و در آنوقت او  
متردد نباشد و حضور او سوره بس و سوره رعد و  
سوره اخلاص و دیگر سوره و آیات قرآنی که از این  
بیانند

34  
 این ترکیب نماز استغفار و سوره و حرفه  
 عالیه عذاب شود برای نماز استغفار پس  
 با حق تعالی در عید گاه سه روز متوالی برون آید  
 نه تن و تحمل مثل نکند به تدلیس و خضوع و شرمندگی و عید  
 گاه رفته دو رکعت نماز نفل بوقت چهارم بخواند بعد از آن خطبه  
 بخواند و دعا و استغفار از گناهان بسیار بکند و امام را  
 باید که تقیبه بر او از زیر به ناله و از مال به زیر و از راس  
 به چپ و از چپ به راست بکند و کوشش و دعا و  
 بخارد و دعائیکه در حدیث آمده است اولی است که  
 اسرار خوانند دعا اینست اللَّهُمَّ اسْقِ عَيْنَا مَغِيثًا رَبِّهَا  
 مَرِيحًا فَاَوْفَا غَيْسًا صَدْرًا جَلَدًا غَيْسًا حَلًّا اللَّهُمَّ  
 مَرِيحًا فَاَوْفَا غَيْسًا صَدْرًا جَلَدًا غَيْسًا حَلًّا اللَّهُمَّ  
 و این بلند است امینیت و طریق نماز و سوره

اینست که امام جمعه یا مردمان دو رکعت نماز نفل مانند  
سایر نمازها بوقت پوشیده بخوانند هر قدر طول قراة برسد  
بهر است در دعا و استغفار مشغول بشود تا که افتاب بدر شود  
کرد و در نماز خوف حاجت نیست هر پنجم دو رکعت  
نماز نفل تنها بخواند در دعا و استغفار مشغول بشود تا که  
میهتاب متجلی گردد و طریق نماز عاشره و قسمة افتاب  
مانند شود دو رکعت نماز نفل بخواند در رکعة اول بعد فاتحه  
ایة الکرسی بکبار و در رکعة دوم بعد فاتحه آخر سوره حشر خواند  
بعد از سلام درود هر قدر که خواهد بخواند و در بعضی روایات شیخ  
چنانی نوشته شده که شش رکعت بخواند در رکعة اول سوره  
الشم در رکعة دوم انا انزلنا و در سوم اذوالزلب و در  
چهارم قل هو الله احد و در پنجم قل اعوذ برب الفلق و در شش  
قل اعوذ برب الناس بعد از فراغ نماز هر سجده نهد و طاعت خود  
بخوابد

خود بخواند و در روز چهارم در حلال بخورد می شود و بوجه حلال  
 در روز پانزدهم و در زمانه سابق نیز عبادت می نمود و اول نوکری  
 بشرطیکه اعانت کفر و ظلم در آن نباشد و کار غیر مشروع  
 نباشد دوم زراعت بشرطیکه ادای حقوقی عاملان در زمین  
 ندهد و سوم تجارت در امور مباح بشرط ادای حقوق و  
 عدم قطعیت در کمال و وزن و غش و غیره الک حرام  
 صناعت و حرفت بهمان شرط و ظاهراً ترکیب زیارت  
 چگونه بود و نگاه برای زیارت قبری از قوم مومنین برود اول  
 پشت بقبله و روی بسینه میت نماید و لوله قاضی یکبار و اخلاص  
 سه بار و در سه بار بخواند ثواب آنرا بر روح میت برخیزد و در  
 وقت و از آمدن در مقبره این الفاظ بگوید اَکَلَمُ عَلَیْهِ  
 الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ یَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَلَکُمْ اَنَا اِیْنِشَاءُ  
 بِکُمْ لَاحِقُونَ و اگر قبر بزرگی از اولیاء و صلحا باشد

بهی سینه ان بزرگ کرده بنشیند و دست و یکدست  
فرموده و روح قدوس رب الملائکة و الروح طوبی و  
انا انزلنا رب و دل را از خطرات خلاص کرده مقابل سینه ال  
برکات بدارد و برکات روح او در دل این زیارت کنند  
خواهد رسید و این را در یافت اینک اهل قبر کامل است یا نه در  
صورتیکه اهل قبر کامل است از واسطه امداد خود چه صورت گیرد  
بعضی اهل قبور مشهور بکمال اند و کمال ایشان بتواتر ثابت  
شده طریق استمداد از این است که جانب برزخ اول  
سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مغلوب بخواند بار بطرف یائین  
قریباید امن الرسول تا آخر سوره بخواند و زبان بگویم ای  
وند من برای کار فلان در حساب الهی التجا و دعایمیکم شما  
بیز مدعی و شفاعت امداد من نمایند باز روی تعبیر آرد  
و مطلب خود را از حساب الهی خواهد و کسیانکه کمال

معلوم نیست مشهور و متواتر شده و ریافت کمال اینها  
 بهمان طریق است که بعد از فاقه و درود و ذکر سبع صد و شصت  
 و در مقابل سیدان مقبول بطور دیگر اصرار حق و تکبیر و تکرار  
 و ریافت کند که این مقبول از اهل صریح و کمال است بلکه  
 التعداد از مشهور نیز باید کرد و حال ترکیب استخاره  
 و غیره برای دریافت حالات آینده و ترکیب استخاره  
 در قول جمیل مذکور مستور است و طریق سهل آن است که شب  
 چهارشنبه و شب پنجشنبه و شب جمعه متواتر بعد از غار عشق  
 و اعتنا کلام و امور و بنویسم الله الرحمن الرحیم یا  
 معبود یا یغیاث مع المشرح مقتدره بار باب الله بر سینه و  
 روی خود و دست از نو دعا نمایند و جنات الهی در فلان  
 باب الی واقع گشته است و خواب یابد لفظ به تفه  
 یا الله یا یغیاث مع المشرح مقتدره بار باب الله بر سینه و

ختم نماید انتم عمل علی سیدنا محمد و علی بن ابی طالب  
بر روی کل معلوم و اگر خوانند نماز استخاره که در حدیث آمده  
مع استخاره بر این طلب سه بار بخواند و بحال قلب خود  
نظر کنند اگر عزم درست در آن کار باشد عمل دارند و اگر عزم  
متوکل کرده موقوف دارند دعا استخاره در مشکوٰه موجود است  
و برای حل مشکلات و صعوبت و سبب و دعا و الکفر  
که در حدیث وارد شده است بطلهارت و خلوت و بی  
صلی قیام و درین باب مجرب است دعا و این است  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَرِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ  
الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِالشَّمَاوَاتِ السَّبْعِ  
رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ  
رَحْمَتِكَ وَمُعْزَاتِهَا أَعُوذُ بِكَ مِنَ كُلِّ بَرٍّ  
وَالسَّالِمَةِ مِنْ كُلِّ آثِمٍ لَا تَدْعُنِي ذَنْبًا إِلَّا عَفَوْتَ

ولاتما الاة تحبته والاحاجه يبرئك من ضايقها  
 واما اعمال مشايخ ختم خواجگان نیز موجب سبب و طریقه  
 معروف و مشهور است و ختم یابد بیج العجايب بالجيزايد  
 بکنز رود و صد بار و اول اخذ رود و صد بار نیز موجب است  
 خود را تنها بخورده و جمعیت سوال برای حفظ ابرو و حرمت  
 اسم نیا عزیز اهل و تکلیف نوزده خورده و میدان وقت  
 صبح و هر وقت که اراده رفتن بدر بار و کسبه یا جمان حکومت  
 منظور باشد موجب است و اگر بهیمن اسم را در انگشت نری نقره که  
 آینه اش نیز نقره باشد در شکل مربع کنده نگاشته در وقت  
 رفتن زک در راه میشود و از اهل نجوم تحقیق آن تواند شد تبار  
 صافه بطل و خوشبو کرده با احتیاط نگا دارند و وقت که  
 در بار پیش از باب حکومت رفتن منظور شد آن انگشت  
 در خفیه دست راست پوشیده بروند و بهیمن در وقتیکه  
 در عدالت با خبر میشوند موجب است شکل مربع



این است سوال برای فراغت رزق بواب در وقت

ع	ز	ی	ز
ز	ی	ز	ع
ی	ز	ع	ز
ز	ع	ز	ی

جاست چهار رتبه نماز یکبار  
بعد از فراغ هر سجده روند و در سجده

یکصد و چهارده مرتبه یا و صاب و اگر فرصت نباشد

چهارده مرتبه بخوند و سوره که صد در روز جمعه خواندن بواجب

وسعت رزق است و همچنین سوره واقعه در یک شب

دو بار خواندن بعد از مغرب و بعد از آن نیز مجرب مشایخ

است و بعد از نماز صبح صد بار یا معنی و اگر فرصت

باشد یکبار و یک صد بار و سوره منزل بعد از آن

و یکبار و اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر از هر کدام

یک بار من باب بزرگ است بر سر رب المکرم و التوب

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الخاسرین و نعم الکفیل

است پنجبار بعد از آن سوره را تمام کنند برای ادای

قرض و دعا و شهادت و در وقت سجده یا هر نمازی که بخوانند

محرر

موجب است دعا اینست اللهم انی اعوذ بک  
 من الهم واذن واعوذ بک من العجز والکسل  
 واعوذ بک من البخل والبخل واعوذ بک من  
 غلبة الدین وقهر الرجال اللهم کفنی کمالک  
 عن حرامک واعزنی بفضلک عن سواک  
 بر این محفوظ بودن از جمیع افات و بلیات و کمرو  
 مات و نبوی سی و سه ایتیه است بعد از نماز شام  
 باید خوانند و اگر فرصت نباشد اینده الکری ده بار بوقت صبح  
 تحفیط دو کم هزار بار باید خوانند و حزب نووی و حزب البکر  
 و حزب اب موجب است آنچه در باب محفوظ بودن از  
 جمیع افات خواندن سی و سه ایتیه حکم فرموده بودند کدام سی و  
 ایتیه است یا مطلق است و سه از هر سی باره که یک نفه  
 انما اکر دوزی سه و سه ایتیه است چهار ایتیه از هر سی باره  
 بقیه و سه ایتیه الکری و سه ایتیه خاندون و سه ایتیه آخر

سوره اینه از لایحه ما فی السجوات تا اخر سوره بقره و  
سوره اینه از سوره اعراف از قوله تعالی ان رکعتم  
نا محسنین و دو آیه از اخر سوره بنی اسرائیل و از قوله  
او ادعوا الرحمن تا آخر و ده آیه از سوره الصافات  
تا الارب و سه آیه از سوره رحمن از یا مسود الجن تا طه  
تندھون و سوره اینه از اخر سوره حشر از لو انزلنا الذکر  
تا اخر سوره حشر و دو آیه از سوره جن از ان تعالجد ربنا  
تا نشاط و از سوره حکام و اینک همواره حکام زمان  
مهربان و دقیق باشند و نوعی اید از ساندن بر وقت  
نزد ایشان بروند یا رحمان کل شیء و راجعہ  
بهفنده تا بر خوانده بر روی ایشان ام کنند و در سوره خود مضموم  
غایه حکام شده یا مقلب القلوب یا حیزر و صد بار بخوانند  
و دعا کنند که حق تعالی دل او را مستحضر سازد و بسالو عمارت  
که مرقوم شده در بیاب مفید است شش مرتبه رویش  
بند

بنده را گفته بودیم از جمله نوزده نام الهی است و خداوند  
 ندیده و بهفتاد و نام شایم فعیم است اگر شما این اسم را می  
 یافیم بکشد و بهفتاد بار بعد از نماز پنجگانه بخواند برای حصول  
 مقاصد دینی و دنیوی مفید خواهد بود و چنانچه مطابق آن عمل  
 می آید بکشد و فعیم که بیان میگویند که اسم مذکور از جمله نوزده  
 نام است بریه یعنی خارج بنده اشتباه پیدا کردید در صورت  
 بعضی می برد از ذکر فعیم از جمله نوزده اسم است بانه و خواندن  
 اسم مذکور موافق موعظه صدر مفید است یا نه هر چه خواهد بود  
 و این موعظه ایما دارد و همچنان عمل آید از فعیم از نوزده نام  
 نیست نه بلکه عوالم سما و الهی توصیفی معدود اگر اطلاق  
 آن بر ذات حق سبحانه مجاز لطیف توصیف نه بطریق  
 تمهید کرده شود کنایهش در رد و بکشد مطابق گفته در پیش  
 یعنی باید آورد و هرگز ترک نباید کرد و این اسم را اسم توصیفی

باید دانست که شش با محبوب به هم می‌چسبند با هم می‌خورند و غلی  
به تنقیاس است. اکثر در خواب حالات عجیب و غریب الکام  
اتفاق دیدن آن است که در خواب و خیال هم می‌رسیده دیده می‌شود آن  
موجب کدورتها می‌گردد در زیر باب هر چه ارشاد نمود مجرب است  
و برای دفع کدورت خواب وقت نوم معوذتین و اذکار  
یکتسه بار خوانده بر سینۀ درویش خود می‌باید کرد و اگر از این هم دفع  
نشد اینترسم را سه صد و هفتاد بار خوانده بر اعلی بدن خود  
باید کرد بعد از آن در وقت خواب این دعا باید خواند یا شمس  
اللهم و صفت جنی و باب ارفع الله انشاء الله  
اللهم حفظنی فی نومی و ننبی بما تحفظ به عبادک الشاهین  
اَعُوذُ بِکَ مِنَ الشَّیْطَانِ وَهُمَزِهِ وَنَفْسِهِ  
اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّاطِیْنِ وَاِنْ یَحْضُرُنِ  
و اسم این است یا سکن تید و تریب سحر کردن به انواع  
ایما کرد بعمل آورد و قشکر اراده سفر باریک و سه عدد و  
نور

نود و دو رکعت نماز نفل که در این دعا بخواند بسم الله  
 الرحمن الرحيم اللهم اجنا وعلی ربنا توکلنا اللهم  
 انک خير المخرج وخیر المخرج اللهم هوون  
 علی السیف بذا واطوئی البعد وکن لی صاحباً فی  
 الشد وولیفه فی الابل اللهم اعیل فی من وعلی  
 السیف وکما یتم المنقلب وسوء المنظر فی المال والاهل  
 والعالی اللهم من وحبنی فی الشرفین هذا البیت والتقوی  
 من العمل ما شئت من بعد اذن انکنت شهادت  
 یت رست لا زد ورفود کرد اگر دما و متاع و جانوران در  
 تعان نور بگرداند و بگوید بسم الله کل الکل الله توکلنا  
 حیصاً وکما یقول الله قتل متماز دخلت فی  
 حزن الله و فی کتف الله و فی حیاة الله الله اعز  
 و احل و اکبر و مما اخاف و اخذ من الی بسم الله  
 و یا زبان و کیش و هوش که نیکه مارا بد خدا بدید

کند روزی از روزهای شریف و مبارک و ایمان و انشراح  
 بخاریق از درنده گان و کزنده گان و چرندگان و پیرانگان با  
 لَفْ مَالَفْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْكَافِرُونَ  
 اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَاصْبِرْ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ  
 سَبْعَ بَارٍ ابْنِ حَصَارِ دَسَنَكِ زَنَنْدِ وَرَوَاهُ وَنَدِ وَرَسَوَاهُ  
 دست راست خود را اول بپوش و بگویند و جای که  
 خط باشد اسم یا صلیف دو کم هزار بار خوانده هر جان و مال و  
 رفقا و خود دید و سوره الذلذلف بی غیبه طهارت و صل  
 و استقبال قبله اکثر اوقات بخوانده باشد برادر و بیع  
 شر اعدا در دینوی وقت و بی وقت و یقین طهارت و  
 نذر و شرا و دیگر مدد و مست این دعا خوب است و  
 وقت خواندن این دعا صورت اعمارا در خیال آورده  
 این دعا را مانند سنگ بر سینه ایستاده و بسیار بخواند  
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَجْعَلُكَ فِي خَيْرِ أَرْوَاحٍ وَنَجْعَلُكَ فِي خَيْرِ أَرْوَاحٍ  
 و خواندن

نوری و دفع شر اعدا و دینوی و در آن روز و در آن روز

و خاندان سونیه و فیما بین برادر دفع اعدای مجرب و  
حقیقت جبه و نیش افند و نهایت چمت در سازند  
بنا حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشیطان  
ابا و قریب باشد تا هفت پشت مثلا شخص از اولاد ملوک یا از  
اولاد پادشاه یا از اولاد شیخ عده یا از اولاد عالمی مشهور  
بوده یا از حقیقت نسب بر سر خاندان شخص است  
که در ابا بعیده باشد مثل حسین بودن و حسین بودن و یا شعی  
بودن و علوی بودن و قرشی بودن و ابراهیمی بودن و عیسی  
بودن و اقباس بعضی اشخاص میباشند که هر دو امر شود و دانند  
مثلا از اولاد حضرت عوثر الا غظم که هم سید از و هم شرف  
اولاد این قریه بزرگ دارند و بعضی حسب دارند و نسب  
دارند مثل تیموریه راج بوتان و اولاد اما اعظم علیه السلام  
و بعضی از نسب بلند مغلی حسب دارند مثل قد و ایان  
جانب و سادات پاره و ترا افند و نهایت در معرفت



واما اكثر در مقام بزرگي نسبت به مستعملين ناز و تمكلم نشد  
سوال وجواب رساله حضرت مولانا منصور و دريچوم  
مولانا عبدالعزیز قدس سرار به خارج لوازم ربيع الاول  
سنة ۱۲۱۲ هجره اخلاصا علیہ السلام در رد و امید شفاعت  
ترجمه کلام الحمد لله علی ختمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله واصحابه  
بعد ای مکتب باصفادای طالب راه خدا اکادمی شریعتیه کمال  
فی سبیل الله وغازیان لمضاهاة الدین ولایست خود را تقدیر کرده  
بالکمال و بخدمت اعلی و بپادشاه و ترویج دین شریف و اجرای احکام  
شرعیست غرض از مودند جز فرقه ناجیه اهل بصیرت و جماعت  
در سلاطین و علماء و اولاد و فقرا و دیگر از عوام مسلمان هیچ یک  
از فرقه باطله بنور و نهی با بر مذہب امام قدوة الانام الی ضیغه علمیه  
بودند و مدتها بر همین طریق ماندند اصداد و قطعا میان ایشان اختلاف  
راه شدافت پس از انقضای کمال از عهد و فرقه سید در ملکستان  
پیدا شد مفسد بر فتنه این مذہب به صورت استقرار یافت گفتگوی  
شیخ و سنی فیما بین بر دو فریق می ماند اکنون از چند سال دیوان  
نیزه ای بر اهل سنت و جماعت است با هم اختلاف و ارفع شد  
و فیما بین این طریق و مذہبشان اختلاف شد که قدامت مفسد ای دین

مودند اختیار کردند و در حق فقه برآمدند و شهادت نمودند  
 بلکه در حق اهل کمال از فرق صوفیه صاحبان طبع و تشیع طایفه  
 کردند و مدد حقیقت بر طریق خود داشتند و فطرتی را بخدمت خود  
 خواندن گرفته و برخی از ایشان گروهی شدند که نشاء در عقاید  
 در مسائل فقهیه آغاز کردند و رفتادوی در وایت غیر موقوف بر عمل  
 نمودند و برخی بر همین طریق خود قرار دادند و بنده از این فرق  
 جدا شدند که اظهار اسرار الهی و بیان مسلم و وحیت و وجود  
 علامیه آغاز کردند و مدد روی و السلام موقوف بر اظهار اینها  
 و دانستن مسائل حقایق و معارف داشتند و خلق خدا را بسوی خود  
 الراد و جهت فرمودند و بوجه از این طریق خاص از اجتهاد و در  
 پیدا کردند و آیات و احادیث را موافق طریق خاص خود بنا و تفسیر  
 بلکه تقویت و ترویج داده بر طریق خود روش دیگران زمان آنجا  
 که شد و مدد روی بر طریق خاص خود متوجه کرده تها که بر با نکردن  
 اختلاف در دین محمدی اقتدار خدای عز و جل را در این زمانها  
 که پیش آمد و از قضا صریح از این استوار کردند و آنها که بر  
 سلف صلی الله علیه و آله و سلم مانند از صمیم اینها اجتناب کرده اند را  
 نرندند اکنون ای طالب راه حق وای جوانی طریق رسول بر  
 بر تو لازم و واجب است که تا بجهت سلف صالحان خود و انجلی  
 که ان بروی ایشان ۳

از دست نندازی و خود را بخدا سپاری و آنچه که این همه را  
کلمه بطریق اختصار می فرساید بنویس بنویس بشعنی و جعل کنی که  
یعنی طریقه بزرگان دین و سلف صالحین بود و الله ولی التوفیق  
بدانکه ای عزیز اول چیزی که سنده بخارا از آن مسلمانان اورا  
بخدا و رسولی اوست صحابه علیهم السلام و سید الشهدا و سید  
او از امور آخرت خبر داده است بهم را ایمان آوردن و حق دانستن و یقین  
کردن است و از زوال ایمان بر طریقه و لحظه ترسیدن و بیگانه شدن  
بودن و اطاعت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم بدین و جان کردن و از این  
شریعت محمدی قیام و عمل و اعتقاد بر این نشستن و پایتخت  
که اهل سنت و جماعت اند اختیار کردن و عقاید ایشان است  
ماندن و توقف صحابه و ائمه علیهم السلام و رضوان الله علیهم  
این و لب و جگر و جز آنکه شوق و تمایل به نبوت محمدی کردن و از این  
را به ایمان تصور کردن و با علم از دین که فقهاء و محدثان اند ادب نگاشتن  
و با علماء و صوفیه که محققین اند دوستی کردن و جانب داری به کسی نکردن  
بطوریکه امانت قدما را در سخن لازم آید نکردن و کسی را از اهل اسلام مخر  
م نکردن و لعنت بر کسی نکردن و مؤمنی را چه عاصی باشد  
مدعی انکار ندانستن و مقلد محمدان دین محمدی بودن و بر تفسیر  
حدیث و فقه و اقوال سلف صالحین عمل کردن و زبان طعن و  
افترا بر علی و ائمه علیهم السلام و اولیا و محققان در این نکردن که این

اگر بر دین و مقتضای شرع متجاوز اند اجتناب از عملی که  
 بر دین و مقتضای شرع متجاوز است و خصوصاً فی جمیع اینها از وجوہات  
 السلام دانستن که میان طریق اهل اسلام است و پس و دیگر بدانکه خدا بر او  
 که در نه انبیاء علیهم السلام ظاهر است و احباب حدیث و قشبا و صوفیه اما طایفه اهل  
 حدیث بعد از اعتقاد بکتاب اقران بهام بظاهر حدیث و فقهاء و صوفیه  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گرفته اند و شنیدن و نقل کردن حدیث و  
 نوشتن آن و تمیز کردن میان صحیح و سقیم و فرق کردن میان احادیث  
 و متواتر و موافق کردن این احادیث را با کتاب نبی که کتاب دین اند  
 اما طایفه فقهاء بعد از استیفاء علم حدیث خصوصاً صحنی و فضیلی و دیگر حاصل  
 کرده اند بفهم و استنباط در عقل و بر یافتن حقایق حدیث بدقیق  
 نظر در ترتیب احکام و حدود دین و تمیز کردن میان اینها  
 و منسوخ و مطلق و مقید و مجمل و مفسر و خاص و عام و محکم و متشابه  
 پس این احکام دین و اعلام شرع متذکر اند که اجتناب از این یکی  
 از اصول شرع است و اما طایفه صوفیه متفق اند تا این هر دو طایفه  
 معتقدات و قبول علم ایشان و مخالفت ندارند در ممالک و رسوم  
 بلکه یکسانند آنها در از اتباع به و از مزو و بافتند را اصحاب و از

ان در باطنی نورانیت از ملک نفس ایمن و سوس و سلسله  
و دفع کردن ذیایم اطلاق و ضایل نامحسوس و ضالک لذت و غیره  
و بدوی و خل و طبع و طبع و سخن بینی و ایدن مردم و فکر و تدبیر  
و غرور و خود بینی و غای و تحقیر مسلمانان و غیره از اینها سرزنش و سید  
حمایه اطلاق و ضایل محسوس و صدق و صدق و رضا و تسبیح و علم و علم  
و عاجز و شکست و نفی و نصیحت و نفی و نفی و نفی و نفی و نفی و نفی  
احسان و مدد و است و ایثار و خدمت و الفت و است و کرم  
صوت و سخاوت و سخاوت و محبت با خدا و دوست با خلق  
صدور و خود میداد و خا خیر و حسن ظن و تصحیف نفس و توقیر نفس  
و بزرگسالی و ترجیح بر صغیر و توبه و انابت غیر ذلک و اینها  
گفته اند الطریقه کفی الباب السریه و منکر نیستند و اختلاف  
اینان در فروع که اختلاف ایشان در فروع و غیره است  
و در اصول و غیره است و ضلالت پس بهر اصول و غیره  
و اینها است اصل شرح ای مومن صادق کتاب و سنت  
و اینها است قیاس بر سخن علم بر حق بود و باینکه اصل شرح

محقق نوکری و دل پانی زین پرست یک نام نه بر افتادی  
ز راه وید اسلام چون از اصل اسرار الهی بایستی  
ای عزیز طالب راه خدا طریقه خود موافق شرح کم جامع بینی  
الیه بعتی و الطریقته بشمار نگا بداری و از یاد او سبحانه غافل نمانی  
و اوقات غیر خود را مهمل نگذاری و عمر خود از خلقت بیاد دینی  
و هر وقت ترک را یاد داری و از هر چه او سبحانه بفرموده است  
او امیدوار باشی و از همه گناهان برهیز و توبه بر رشتار خود داری  
و تقوی را و زار خود کنی و همیشه ترسان و لرزان باشی و در طاعت  
او بدرستی و غیر او انتفاع نکنی و عتبات حبیب و صلی الله علیه  
مکان دین بدانی و از هیچ عفتارست و از گناهت نه بینی و محبت  
با جدای تو نماندنی و بدانی که محبت در متابعت محبوب است  
صلی الله علیه و آله و ادب نگا بداری و مطاع کتب از تفسیر و حدیث  
و فقه و اخبار صالحان روگردان نشوی و برای تحصیل علم و عمل کمر  
بهت و سستی بسته در صحبت عالم محقق باش و از علمای  
عمل در معصوب برودن و صفیه جا بلی و ذریه و در صحن  
ملوک و اعیان اصرار کنی و خود را از جور و ستمانی شماری

[illegible]



و خوارج بر پهن کن و ذکر صحابه کرام و اولیاء و اولاد حضرت در نزد  
ایشان بنویس و تعلیم کار خیر و نفع مسلمانان کنن و شرط آنکه  
اول عامل این مورد باشد پس بعد از آن تعلیم و بی و خود اگر کسی شنوی  
که او عالم با عمل باشد زیرا که گویند بی کمند عاقبت در محط است و  
سیرت نبی برادر مسلمان و سیرت کردن در قضا و خراج ایشان از بهترین  
اعمال شماری و دینی بدینا ندر بی و مال کسی نباشن بخوری دار  
جمع گمایر اعتر از ورزی و بر صحابه مصر بنان و اعمال خیر و شریف  
که خیر و نیک نماند از همه اعمال خیر بهتر شانس دار صحبت  
انسان داملد و در بانی زیرا که خوف فتنه و زوال عقل است  
و از غیب جاه و صب مدح خود در بانی و اشتغال بعبود  
نفس خود از اشتغال بعبود خلق افضل شمراری و از سر خیر و دار  
به کمانی و افسه یاد و در بانی و تا توان از نعم شریف پاک خیر بزرگ  
فقط که گویند حلالت خوردن از اسب و اسلحه است بر سر میوه نماند  
در بدین زمانه نیک پاک در شستن و اعطای خوارج را از معاصی باز  
داشتن هر که در دست دید او بیند و وقت است و هر که از ور

در صراط شریعت پیروی است و خدا را از صراط صریح نبرد  
سلامت رود و هر کس را در سیر لغو نشود افتاد بی شبهه  
انجا نیز لغو نیست و در راه و بنا تواند قدم شریعت ثابت و قیام دارد  
تا بر خور داری صورت و معنی بیند روزگار عمر در حق و خور  
گذشت بر مدت عمر و حرکت نماز اسیدیده حضرت حق  
میرشد و دیگر روزی که از صوم توان گفت است و در  
بامثال مسلمان خالص و تمام روز در صحبت نداشتن  
و یکم خواب السلام آوردن و فسق است و خور کار را در راه  
پیش از حرام کار و کوزه ماهی ضد روزگار میکرد عمر بر طاعت  
بر غنا و بر روزه و حق سخا و قول ما را و دوستان ما را بلکه جمیع  
مسلمانان را بر جاده شریعت محمدی و دین احمدی و بحکمت و  
اطاعت قول و متابعت حبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه و  
سلم و بدو پیروی که هر دم و اهل بیت عظام و علمای دین و اولیای محققان  
بایست قدم در اسرار حق و در مشن در سر و دین و کیش اینان محسوس  
و افتاد و در صحبت علمای دینی محل و صوفیان جاہل و اعدا و کافران

پوشتمنان ایلدین بولورده عوز نادقمه بیدین و جمیع  
اہل الہواء و لفوان فی زماننا کہ از ایشان جز حضرت  
ہیج نفع در دین نیست مصون و محفوظ دژ و امین یارب  
المعالمین بحکمۃ الخ و اہل الطیبین و اصحابہ الطاہرین و صلی اللہ علیہ  
و علیہم اجمعین محمد بن ابی بکر و از دہم محمد بن ابی بکر

بسم الله الرحمن الرحيم  
 محمد بن محمد و سباسب بقیاس بر خالق را سر در تمام مخلوقات  
 و جمیع ملکات را بمقتضای استعدادات آن از کتب علم  
 منجمله نظم ظهور آورده و از این بشر را شرف مخلوقات و از  
 ملکات نکر دانیده بجلالت و تقدیر مناسبتی آدم سرفرازی کند  
 و میان این نکرده با آن کوه اعتبار اهلوات الهی و سلم علیهم  
 اجمعین بلباس قافله نبوت و رسالت از راسته برای ما  
 و ارشاد خلائق برگزیده و از جمله اینها حبیب خود را محمد مصطفی  
 علیه السلام خطاب مستطاب خاتمت که ما گمان محمد ابا احمدی  
 را جلالکم و لكن رسول الله و خاتم النبیین شرف کرد و بیداد امت  
 او را خیر الامم فرموده از این علمای محققان و اولیای کاملین را  
 بنسبت ابر علیهم اجمعین برای رضای خلائق افزوده تا براه رسالت  
 و تئید ایدنا الصراط المستقیم عبارت از است هدایت کنند

و از راه خلافت و یکی که غیر منصوص علیهم و الله الفایده است  
از ائمه باز دارند و غیر منصوص از نزول قرآن که تحصیل سیرت فواید  
بفهم ایشان دارند و از ارسال رسل که در حق طریق مغرب است  
بایشان الهام می نماید این کاتب الحروف در بهیمه علم  
محل عزیمت کلمه تنبیه از کلمات تحقیق به افراد و تقریط که در آخر است  
و مجیدان در رد و ابطال برای قاطع عزیزان و دوستان در رسم و نظر  
بیان نموده و این رساله را کلمات تحقیق به رسوم بهمنه و الهام  
التوفیق و بهیده از منزه تحقیق به بدو کلمه توافقه و ترا فواید  
کادسیه قدیم و نو مخلوق و ترا خالق است که لم که از مرده است  
بغضای هستی آورده و با فواید نعمتیه و فواید ترا فواید  
یکی از آن نعمتیه است بی بدل که ترا در زمره مشر  
افزیده و از بهمنی آدم گردانیده و از یک و خوک و گاو و گربه  
و دیگر از درندگان و دوکان افزیدی که از بهمنه چون و جبر آورد

باید که شکر این نعمت بجا آرد و بیاورد استهای نعمت است  
 که مثل آن ناپیدا و بدل آن معدوم و آن نعمت است که ترا  
 در دین اسلام افریده که آن توفیق عظیم است اگر در امور  
 فاضلین پیدا کردی و یاد در گروه مشرکان داخل کردی اگر اجابت  
 طاعت بودی که گفته چه اجتناب کردی و چرا صفتی نزدی و دیگر از  
 نعمتهای عظیم و از عطایات کبری نعمت است که آن نعمت  
 بجا آوردن فیلی دشوار و ادائی شکر آن نهایت مشکل کار است  
 در امت غیر الانحضرت صلی الله علیه و سلم که سید المرسلین  
 و خاتم النبیین است داخل کردن و شرف خطاب گفتن غیر آموخته  
 افتخار است للناس کردار نیده اگر در امت حضرت عیسی  
 و موسی و یابو دیگر از انبیاء علیهم السلام افریدی و یاد از  
 کردی که اختیاری بودی از خلف مرضی او کردی یا حرف  
 بدون وجه و ضمیمه و حیثان بر زبان آوردی اکنون  
 بر تو واجب و لازم آمد که شکر از این نعمت عظمی

و عقیده مکرر و یاد و خراش و شکر و تعجب و بی ادبی و بی وفایی  
خود را کفایت و دیگر از بیخای خود کوشش و شکر و بی ادبی و بی وفایی  
و از آنجا که تا کلام ویرا و احادیث حبیب و او را اصلی و اعظم  
صلوات علیهم السلام بشنوی و به بینی و بفهم آری و بدان عکس  
و معادله ای بدانی و بدل غور کنی که مقصود و بیخای و بی ادبی و بی وفایی  
ایصال رسل و انزال کتب چیست پس اینها از رسل و انزال کتب  
بدانی و یقینی در دل خود کامل کنی که اینها برای رفع سوای  
نفسان و تو را به تسلط است که ترا از راه راست که عبادت  
از صراط مستقیم است باز مبدل و پس پس رفع این  
سوای نفسان که دشمن با طاعت است و رفع این خود به هر شیطان  
رجیم که عدو ظاهر است موقوف بر احکام امتیان او و احکام شرعی  
و متابعت شریعت مصطفی و فقط پس معلوم شد که  
قدر که مبدء در شرح استقیم و تمایز بود و در شرح و در بیان  
تمایز از سوای آن آثاره با تصور و از فواید این در بیان

بعضی معتقدند از برای انکراج بهتر است از سر سید (۱۹)  
و گمان هر کس بر نفس باید و سنیان بر جمیع از امتثال  
او امر و نهی از سر و متابعت است مظهر است  
و برای آنها و نجات از شر مکاران آن جز در علم و ایمان  
از حق و معرفت که از نجات و مجاهدت بر آن نیست  
الحق است علی السلام بحکم باشد هر که مقصود است پس  
واجب است بر طالب حلق که خود را بلباس شریعت و بزرگ  
طریقت از استیلا نجات و مجاهدات با نفس اماره نماید  
و کلام سخن و التماس است سینه اختیار کند که غیر او سخا  
بخیزد و غرور نکند و جز را بنیاد او سینه در دست با و کار  
اشغال و مراقبه و مجاهده شود که بسبب آن محبت آن  
و دنیا بکلی از دل فراموش باشد از عالمی الهی دست  
بند و بر کوشش قناعت و ریاضت بیاد او سخا با  
حق و عاقبت شریک شود و از همه موهومی در گذشت  
و در هر دو مرتبه نیست انداختن از است محبت که با حق



گیرد و راه بحث و جهل و طریق برود و ابطال در مقدمه  
تحقیقات مسایل توحید و توفیق و وحدت بر مبنای  
و در مقامات و عبادات از حد گذشت و بعد از آن در درجه اول  
را از طبع و تشنگی بر زکات سلف بر بند و وسیع کند که بجز او سبحانه  
اکابر و سلف نمانده و آنان آنچه که مکتوف شود و از مرتبه کمال او محاصل  
شود و حمایت اوست پس اکنون باید دانست که هر دو مرتبه  
وجود از سبب کثرت مسایل صوفیه است و کشف این مسئله در  
حمایت او سبحانه محال است لهذا اکثری را از این مباحث الباب  
این مسئله میسر شده با تکیه بر راهی که از این سر  
هم دانستند و در کتب خود بطریق اجمال ذکر کرده اند و گفته اند  
این مسئله قابل وحدت شمرده اند و بعضی تطبیق بین  
المتکلمین کرده طریق توسط اختیار کردند و بعضی گفتار  
این مسئله و حق دانسته بر سبیل تفصیل در کتب خود  
کرده اند اکثری را بفرقی بین مسئله و حلول و اتحاد و قابل  
را بهیچ کان نسبت نمیکنند و عیاذ بالله هرگز بر این ادیان  
حلول و اتحاد باشد و این طایفه عالم حلول و اتحاد را کفر می پندارند  
چه حلول و آمدن چیزی در چیز و اتحاد و آمدن دو چیز است

50

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1990

جائزہ و مسائل ان کا فرق

[illegible]

۵۲  
 چنانکه در این کتاب مذکور است از علما و افاضه  
 حکم گفت بود و عمل از حدیث و کتب معتبره علی از علما و افاضه  
 گفت در نهج و اهل کفایت آن گویند و در این کتاب است  
 ندای طالب حق و برین وجهین فواید شریفه و تحقیق  
 باید که در این کتاب و در حدیث الطایف الهی باشد تا کمال نورانی  
 از این راه رسیده و در این راه از این او محلی نماند که از این وجود او را  
 از حق و حقایق کتب است باک که در این راه وجود و حق و حقایق  
 باید که خود را در این راه و در این راه و در این راه و در این راه  
 شود و او را در این راه و در این راه و در این راه و در این راه  
 حدیث الهی و فی الواقع را که در وقتیکه ملک با این مقام رسید  
 رسید و همین تقاضاست که از شریعت و در وقتیکه فصل می شود که  
 از حقیقت حق تا مندرجین مندرجین که در این راه و در این راه  
 حقیقت حقیقت و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه  
 است و پس از این بیوم با بیانات که طریق بسندیده و در این راه  
 صوفیه صافیه که در این راه و در این راه و در این راه و در این راه

علامی محققین که انصاف در حق و باطل است و انصاف در حق و باطل است  
 حقیقت را ندانند و حق را باطل و باطل را حق میدانند و حق را باطل میدانند  
 طعن بر آنست که در ظاهر نظر ایشان را اختیار کرده و باطن  
 را نادیده اند و حق را باطل و باطل را حق میدانند که اگر قول حق و باطل را مخالف  
 کتاب و سنت بنظر آید زود منکر نمایند شاید تا به حق و باطل را بداند  
 محققان این طایفه باین روش نیست که محققان اصولی را رسد اگر بنظر  
 داشتند که سر و خیمه فقه باید نهاد و الوداد باید کرد و نیز باید دانست  
 که محققان این طایفه متفق اند که حقیقت ذات حق سبحانی من حیث  
 بهر یک که بهر یکی از این مکتوبات و فروع آن است و باطل  
 نیست و باطلی را در این طایفه که باطل است مرتبه غیب القیام است هیچ  
 را در دنیا و دنیا را در حق و ذات او نیست چنانکه بزرگان  
 نوشته اند که انبیا و اولیا راه حق ذات او نیست چنانکه بزرگان  
 عارفان تا به حق علیه و سلم رسیدن هیچ خطی که از او در کلمات الهیه  
 یا بعد از آنست شهادت و شهادت انوار حق باید در دست زد که  
 سالک را به حق تا به حق و عاقبت حصول هر چنانی که حافی غایب  
 این طایفه هم بنظر آدمی از این چنانچه چنان را عین است و بروا  
 متروا

مستور و پنهان و غیر مشهور است که روزی سئوالتی کردم در شهر  
که نامش را نمی دانم که گاه و بگاه باید تا فرق بعد از دو تجلیات  
فراخ و در وقت است که در این باب باید به خود در تاخیر و تاخیر  
در این باب است که تا آنکه به خود در تاخیر و تاخیر  
باب من آمده مشهور است و در وقت است که در این باب  
قدیم مروی از رسول الله صلی الله علیه و آله که در این باب  
السلام و الاطاعت و الامار بیهیبت و التمسک بالحق و التمسک  
شعاف و قضا کردن نماز معروف است که در این باب است که  
باید که بر تجلیات رحمان و تجلیات قانع نشود و فریفته نگردد  
و بر مکاشفات مغرور نشود زیرا که غیر از تجلیات رحمان و تجلیات  
شیطان مشکل است و اولی واردات و الهامات که نصیب ارباب  
کشف و وجد است قدما و صوفیه و سید ریاضات و مجاهد  
سیر بود و او را شایسته این همه در دو تجلیات حاصل بود و در وقت  
صوفیه متاخرین البته برای اعتقاد می شاید و مکاشفات صوفیه  
زمانه که محض از مجاهده عاری هستند اعتقاد را نشاید چنانکه  
محققان این طایفه فرموده اند که هر اعتقادی و اعتقادی که از



که از کلام صوفیه متقدّمین که از علماء محققین بودند حاصل کرده  
اولی و السبب باشد از مکارش و ریاضت مجاهده این زمان  
برایم به ظاهر است که برای کشف ریاضت و مجاهده شرط است  
کسب ریاضت و مجاهده قدما را طایفه طایفه کشف  
این وقت که مکرر از مجاهده و ریاضت علماء و صاحبان  
کسب مکارشقات این ان میدان اعتمادی نیست تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران هزار شکر و سپاس مرا بخدای که مصباح القلوب  
 انوار فین رب جمیلات ذات نور ساحت و بقای  
 وجود عاشقین را با آثار الصفات پر جنت و کوناکون  
 ستمیش بقیاس مرا خدای که نهال بشیر لافراکدان  
 عدم پنجهندی گشت کنز مخفیا فاجبت ان اعرف  
 خلقت الخلق در دوستان وجود چنین گرا کرد انجید  
 کالبد فاکس را خطاب الان ان سوز دارا سره محاب  
 و اختیاری من بسم نفخت فیه من روحی بر مبدع  
 خلق و دم علی صورتی در برش کرده بر سریر خلافت

انی جا علی فی الارض خلیفه نبی اند و تاج مرا  
قلنا لعملا بکنه اسجدوا لله هم بر سرش نهاده و کتاب  
علم اوم الاسماء و کلمات خوانند

جهان جهان صلوات طیبات بر منند از می لولاک  
لما خلقت الافلاک که استشمام روح رحمت  
لعملا منبت مشام بر مزدگان مراحل مقصود و همان  
تازه و فرحت بی اندره محسوس و عالم و در و نامور  
بر صدر زاین چار بالشن بومار رسدناک الارض حمته للوالبین  
که شیره نبی شیخ المند منبتش کام افسردگان مندل  
مطلوب نهاده ایق و غیر و جانش به نظیر حیاتیه یاب  
امایه از نیزه فقره فقره طریق توبه دادن و

حالات لطایف ستمه مقامات که فوق لطایف است  
طریق حضرت نفی بند عالمه که سکر را در نیزه راه پیش  
من آیند و نیزه در سارات و اصطلاحات که حضرت صوفیه  
هافیه قدس السلام از سر کرده اند بهر استفاده  
و یاد است

و یاد داشت غالب این بنویسند بر او این درج محکم  
و اگر در طریق قیام دادن و تعلیم و ذکر و نمون و طور سکوت  
و تخم و حدت و در قلب طالب کاینتن بداند که این حدت  
غار حقه الله علیه اجماع نیست که بی مزید شدن و معیت  
کردن و داخل شدن در سلسله بر نرفتن و خفیه تعلیم نمیکند و قبول  
با سوال طریق غیر نمایند و چون مزید کنند و قیام و سیر طریق  
آن نیست که اول اخلاص است و حکم و ضرر کامل مقصودند  
و بعد و دو نفل از سخاوت و بعد از آن بر او تعلیم مقابل  
خود و طریق ستن بنویسند علیه و سلم می نشاندند و در آن  
زمان فطرتر حمان و سان بدایت نبیان خود نموده اند  
میکردند که نگذاشت طرفی مانع از رضوان الله تعالی علیهم اجمعین  
میل و خواستش میداری بگوهر کرا از طریق حضرات  
قادریه و نقیبندیه و حشیه اختیار میکرد بر اارواح  
طیاب حضرات از طریق فاخته میخوانند و استمداد میخوانند  
نوی از آن دست برداشت طالب می نهادند و از سرش می

بگویند که ای بنده یار یار تو نکند تا آخر اعظمی سیراب  
می ساختند و توبه پیدا دهند و معنی اینها اینست که هر  
ایم که بیعت کرده با تو خیر اندر نیست که بیعت  
با خدا است و دست خداست بالا و دست این  
بسی بر عهد نکند پس خیر اندر نیست که می نکند خیر  
نفس خود و هر که تمام کند آنچه بر او با خدا عهد کرده است  
تو به داد مزد بزرگ و میفرمودند که بگو استغفر الله  
مناقی من کل ذنب و التوب الیه و او نیز  
میگفت تا سه کرة و معنی این کلمات در تعلق  
میگردد و نیز میفرمودند که کرة بگو استغفر الله الذی  
لا اله الا هو اخی العیثم و التوب الیه و او نیز میگفت  
و معنی نیز تلقین میگردند و نیز میفرمودند که بگو اخی  
کرده ایم در عمر خود گناهی و شرکی خفی و جلی و زنیسته  
و نادانسته و خاصیه و بکیره و دانسته و نادانسته بگو  
عفو و عطا کردن در گذشتن و توبه و صبح کردم و اند  
کردند

کرده بای خود شمار و منفصل شد و نادیدم و عزم بر  
کردم که آیند مطابق عمر توفیق الله بواسطه مرتب نگاه بدار تا  
هیکل شوم و او سر میبکشت و نیز میفرمودند که بگو ایی از  
سروایان او رویم در دو جانب تو کردم او نیز میگفت و شنید  
میفرمودند که بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَهُ  
وَأَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَانْزِلَ عَلَیَّ الْکِتَابُ وَنَبِیُّی  
کَمَنْ بَلَّوْا مِثْلَ بِاللّٰهِ مَلَا مَلَا تا از او نیز میگفت و نیز میفرمودند  
که بگو اَمِثْ بِاللّٰهِ کَمَا هُوَ اَسْمَاکَ وَصَفَاةٌ وَجَلَّتْ جَمِیعُ  
اَحْکَامُهُ وَانْزِلَ عَلَیَّ مَعْنِیَّتُی خَزِیْنَةُ مَفْهُومٍ وَفَلَاحُ تَنْزِیْلِ  
او میکردند و بعد میفرمودند که بگو بیعت کردم پیغمبر خدا را و  
الله را و اطاعت حضرت را بر وفق علمه تا در سه نام مبارک ضابط  
حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی میرزا سید  
سید محمد الدیر ابو محمد عبد القادر جیلانی رَحِمَیْهِ اللهُ عَنْهُ و همچنین در  
سلسله حضرات نقش بند سه نام حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند  
رَحِمَیْهِ اللهُ عَنْهُ و در سلسله ششم نام حضرت خواجه معین الدین  
چشتی رَحِمَیْهِ اللهُ عَنْهُ و در سلسله هفتم نام حضرت سید محمد

[illegible]

(51)

یعنی بلفظ مبارک الله پیش و بماند لفظ مبارک الله  
آند بر قلب من و با هر سی و بعد از آن آنست که نهاد  
خود بر اسم الله گفتند بر قلب صغیری او می نهادند و  
می گفتند می فرمودند که زبان را بکام حسان و  
تکس را نیز ناف بند کرده حق جل و علی را حاضر  
و ناظر تصور کرده بکمال حضور سه کلمه لفظ الله قابل  
گفتن میزدند و در آن خود بکلی تحرک فغان نمودند  
الله سه کلمه میگفتند و آنحضرت از زبان بیاید  
بیان خود با سه کلمه فغانک سامع سینه مرشد لفظ  
الله سه کلمه میکنند و از آنست که نهادت بر قلب  
میکنند نهاده اند همراه الله گفتن بر قلب او اندک  
آند و در میعادند و قلب او جاری میشود و بلفظ  
مبارک الله گویا میگردد بعد از آنحضرت درود خوانده  
بر کعبه دست حق پرست خود را بر قلب میزنند  
و میگویند میباید که مبارک خود را مقابل لطیف



قلب مسترند و شسته بتوبه او متوجه میشوند و عمر و حیات  
 در قلب او بتقریر هدیه میگذاشتند و تصور میکردند  
 که ذکر یک در لطیفه قلب مستقر است و لذت  
 هدیه در لطیفه این سخن مطابق پیرو و در باطن  
 او سرایت میکند در بیان طریق توفیق حضرت ماست  
 انه علمه ندانکه طریقی توفیق حضرت ماست  
 چنانچه در این زمین است موهوبه خود را در  
 نیست او سعادتهای کم و فناء میکردند و از انبساط  
 بکلن خارج میشوند و انداز قلب مشتند بجای  
 افتاب و غمت می یافت و در آن انوار مستقر میشد  
 و از خود میرفت و از زبان در فغان خود میفرمود  
 که اهل حقیقت توجه خود را فنا کردن و در سبب الله تعالی  
 کم کردن است و نیز میفرمودند که حقیقت توفیق مرشد طالقان  
 و مسترند انرا نزد فقیر است که بر گاه قلب مشتند در عالم  
 تصور مقابل قلب مرشد کامل خود کردید و تصور کی که مرشد  
 انرا بخاطر خود تصور کرده است چنانکه باید صورت پذیرفت  
 و سبب خود را بذات پاک او سخانه قائل کم و متحک کردند  
 و ماسوا را بهر وجهی از نظر غیب برداشت و فانی بذات  
 او گشت چنانکه از خود و مرشد و از ذکر و شکر و ذکر

بحسب الهی و غیر نماند که دانگرانی مذکور و عارف عین موعود  
کرد که در آن مقام بود اگر گویند عارف نو موعود بود  
چون مرشد کامل بود در حین توصیف این مرتبه خاص از آن زمان  
از ملاقات فوج بر قلب طالب انقباض نمی یافتی و باقی متجلی میبود  
و از قید استیلا و غلبه مرید بود و بر سر استیلا و غلبه و علی  
مستوفی میکرد و در مقامات زیر در این مرتبه است  
و سعادت و فرسودگی و در این مقامات است  
تمام جان میبخشید و نام این مقامات بیان اند باید که حقیقت  
مقامات بر تو عرض کنیم باید دانست که در مصطلحات  
مضرات صوفیه علیهم الرحمة و العرفان حکم کرد و غیر بود  
الکبر مع حق سبحانه تعالی و حقیقت نامند که التوحید افراد  
الحق حق الحق و الشرب استراکب الغیر یعنی توحید افراد  
حق از غیر او است و شرب استراکب بدون توحید و است  
الستواق و در بهشت حق سبحانه تعالی و گویند و خلاصه دل از  
علم بوجود غیر حق حق می رسد و حقیقت گویند و خلاصه از خود  
بدیدنی همانند سعادت خوانند و بیان خود نبود و نور وجود  
حق سبحانه تعالی و وصل نفع اند و ظاهر این حالتی بود که گویند  
در این مرتبه که گویند این چیز است

نام این مقام را سکر اصطلاح کرده اند و شایسته مذکور این مقام است  
در فقرات حضرت خواجه عبید الله احمدی رحمه الله علیه تفصیل  
مرفوم است و در بیان مثال تجلی حق جل و علل و قلب فرمود  
و قلب می زند بذا که آن حضرت میفرمودند که مثال تجلی حق  
جل و علل و قلب می زند و قلب مستقر است بر قلب که غلیظ و قوی  
چون انسان است و قلب می زند کامل بان الیینه است  
مثبت می زند بر سبب راه بنه مذکور نویسیم الیینه قابل  
آفتاب است و قلب تجلی ذات ان کردید بالقرورت چادر و آفتاب  
آتش میگرد و ظلمت است بنور مبدل میگرد و در سر آتش میگرد  
چونان قلب طالب کربان بنه سبب است چون نویسیم قلب  
می زند کامل که آینه دار تجلی است سحاب قهلا و میرا از نور  
الهی متجلی است و مثالش الیینه است مقابل آفتاب  
عالمش در عبارت از تجلی داشتند که ماضی کردید و مقبض  
انوار او گشت و آن آفتاب عالمش روان متجلی و متفلس  
بوده و لوکا و گریا فقرت است آتش عشق میگرد و از تجلی متجلی  
می شود و ظلمت تمام بنور نام منور میگرد و ملک سبب آتش  
جهان سوز عالم نواز میگرد و اگر کسی گوید که این قهلا  
قبل نام حضرت مولی علیه السلام و التجران و در حجاب  
ربداری فرمود که این ترانه حضرت مولی علیه السلام با او بود  
نبوة و قریب کلیم الله تاب و تاقیت تجلی بنیاد و میسر است

چون در اینجا مقامات که از افتاد مقامات که از دست و فصل دوم بنوعی مرفوم است  
و در این مقامات که از دست و فصل دوم بنوعی مرفوم است  
و در این مقامات که از دست و فصل دوم بنوعی مرفوم است

بنفاد نموده طور با اینسر خط و بر کلاه استقامت چهار  
از پنج اوار که انهم چون نور از سوزن بود طاقت نیامد دوباره  
بار که دیدیم چون نور تمام شده و گاه و قره موسی عقیق است  
ضعیف لطافت نمازت افتاب ظاهر شد و زانیه رخا فانی  
حق جل و عا چه قسم آورد و کوان بخا و حق که بر حضرت  
موسی اعظم السلام متجا که بر قلوب است و از سوزن نور  
و این خلی جالی را بر دست نیست فلهم قوله تعالی ان الله عز وجل  
ان صورکم و افعالکم و لیکن میطر انی قلوبکم و بیانکم  
و نیز موشا جلال البشیر و می قد سر سره در بهمان سخن عبودیت  
تبل و عا میفرمایند ما برون لا نکریم و قاله مادرون  
نیکریم و حال در سر از بنه از نزول تجا دانی حق و عا بر  
قلب طالب هیچ که در شبی نیست سبحان الله عجیب است  
نموده بدان عظمت و بزرگی محمد و پدید برداشت و دل  
ان که در حکم و لیکن میطر ان قلوبکم طاقت این خط

10/15/2000 11:15:00

هست نکند در نیست که قطره تبیط ویت بود و بجای بر دل  
 به نظر رحمت است آن نظر کوه را و بجان من خست و این  
 نظر دل را همچو خست است دل پذیرفت آنچه کرد و دل  
 بر شفا خست دل بدانت آنچه عکس اندر نیافت در میان  
 طریقی بولیم نوع اثبات بداند که حضرت ماعط الله مرقده بود میرید  
 ندن تعلیم ذکر حق یعنی اثبات طریق امر میفرمودند و بهر بار  
 همراه خود مشغول بذر میکردانیدند با این طریق که نفس را از شیطانی  
 حبس کند و شیخ فراموش کند و لب بلب محکم سازد و زبان نگاه  
 حساسند و بکمال حضور باد تمام دوزاقی چون قندهار  
 نشسته و عظمت حق سبحانه را بدل از و حق جل و علا  
 بوقف محبوبیت در دل حاضر سازد و چنان کسی در حضور حق  
 نیاید بر و که قطره خیر در خاطر ظهور نکند و نبوده در دل و بدل  
 و از دل بی حرکت زبان لفظ الله از جانب قلب که آن بر  
 است

اینها در ظاهر و باطن  
 و در ظاهر و باطن  
 و در ظاهر و باطن  
 و در ظاهر و باطن

پستان چپ و پا در بدن تمام یکسو و بوی آن از موضع لطیفه افتا  
 است برساند چنانکه حرارت بر قلب و بر تمام اعضا پدید آید و نفوذ آن  
 را بجانب راست است از لطیفه روح است ارد و لفظ الله  
 را بر قلب صغیری که از اجزای آن که در پستان چپ و پا در بدن  
 او بر جمیع لطایف که در سینه ظاهرند واقع شود و حرارت و  
 گرمی بر قلب ظاهر گردد و این را طاق طاق کند و وقت که در  
 نفس محمد رسول الله گوید و در حقین منغولی ذکر لا اله الا الله  
 را که لطیفه مدد که است حاضر است حق سبحانه را بوی آن چنانکه  
 تصور کرده معنی کلام را ملحوظ و منقوش لوح صغیر و در فهم  
 آن و کوشش بلیغ نماید تا حدیکه کل نفی خبر برد و اثبات  
 ذات واجب الوجود و معبودش برد و در نظر حق پدید آید  
 ذات حق سبحانه تعالی دیگر فایده و اثبات بکل از میان برد

پس باید دانست که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله ترمود یعنی  
و علان محققین متبادر باشد تاویل نیست لا اله یعنی هیچ الهی  
موجود نیست الله مگر الله پس اذان لازم آمد که هر چه که  
آن است عین اله است پس از به عبارت لازم آمد که هر چه  
عین الله است که در دین شایسته و حضرت مابین طایفه  
که وقوف عدوی را در حین ذکر بر فو لایم وانی و وقوف  
عدوی با صلااح صفات ماضی اله عظیم شمار ذکر را گویند  
پس باید که مواظبت بر وقوف عدوی باین طریق نماید که  
ابتداء از سر و کمر خود در هر دم سه بار ذکر گوید و چون شمار  
تنگ کند محذور الاله گفته بگذرد و ذکر را از وقوف و حضور  
گوید و اهتمام در زواعت و در حضور راه نباید چون  
درند نفس بر سه بار گفتنی ذکر تنگی نمیکند و شدت در حضور  
راه نمی یابد و باز در هر دم ابراز کند و چون نفس بر این

به قدر کبر و دجبار دیگر ایزاد کند و بهمانی محض دو دو بار در  
 دم بر طریقه نفس تنگی نکند ایزاد کرده باشد تا به دست و یکبار دیگر  
 در دم رند و بهین قسم هم دو دو بار ایزاد کرده باشد تمام  
 هم به دست و یکبار رند چندین مرتبه است و یکدم و به دست  
 و یک نفس قرار یزد و چون برانهم عادت شود در انصوت از  
 ایزاد کند مفایده نیست اما علی قدری تنگی نکند و در صفه  
 تفوقه نماند که تنگی نفس موجب تفوقه خاطر است چنانچه حضرت  
 خواجہ غلام الدین عطار رضی الله عنه میفرماید که بسیار گفتن  
 شرط نیست باید که هر چه گوید از سر و قوت و صفه بر گوید و بدل  
 گوید و در دل گوید و اردل گوید تا فایده بران مترتب گردد  
 و تجلیات و جذبات الهی بر قلب نزول کردن گیرد و چون  
 نامه هست و یک نفس برساند و لذتی و مصلحتی و حرارتی  
 و سردی یا بد بشنود و سپس خجاست اینها کار دارد و اگر



لدقی حاصل نشود نشان بهیجا صلی است پس اولی نیست  
 که عمل از سر نو گیرد یکبار یعنی شرایط رفع و عدم هر دو و ترا  
 لا از هر دو و هر دو طاق کند که الله و ترک و محبت الله و ترک  
 که از شش مجرای اولی الله یکبار و در ذکر نفس رعایت عدول است  
 نیست بلکه صفت خدایم باشد از هر نقیضه رضی الله عنه  
 در خصوص رعایت عدول از هر نقیضه اند باید که بر این اندازی  
 به که در هر صفتی که تصور لا معبود الا الله و الله مقصود الله  
 الله مخلوق باشد و از اینها متصور دارد و در وسط مسلم است  
 ملا خط لا معبود الا الله مخلوق باشد و در انتهای سلوک و تصور  
 مشغول و متفوق باشد که صفت ما رحمة الله علیه مفصل از  
 رحمت بیان نموده اند و ان نداده اند و ان مقامیت  
 الکو ذکر و که اگر نکند کوز در عالم بیرون جز یار عیسی معبود  
 پس فهم از این مطالب نیز بهر شد و شد که را نکست

بعد از نماز و رسم نمازها و نیز میفرمودند که دو وقت صلح  
 بر مشغولی ذکر لغی اثنایت لازم گیرند یکی صبح پیش از نماز و  
 یا بعد نماز و دوم وقت شام بعد از مغرب فائمه قمر الدین  
 یا ایها الدین امواذ کرم الله ذکر اکثیر او تسبیح او  
 و اصدیای بعضی از مسلمانان یا ذکر یا تسبیح او را در روز  
 و شبی میخوانید او را صلح و سلام و دیگر میفرمودند که ما با این  
 العود و الملوب وقت و وقت زمانست از مرد اهل تحقیق  
 عبارت در کتاب باشد و میفرمودند که در ذکر چنان سه بار  
 باید برود ذکر از دل گفته شود و بدل گفته شود و در دل گفته  
 شود بی تحریک زبان یعنی از معده بگوید که نتیجه قرب  
 من نزد از دل بگوید و بدل یعنی گوشت پاره صغیری  
 را بعد از گفتن مشغول گردانند تا که گرفت پاره صغیری  
 معجک بکست ذکر لفظ الله کرد و در خواب و

و هم در بیداری و هم در جمع من غلبه فاعری و با انی  
مدام مشغول بذكر پند و مخلصیت در آن یابید و نسبت  
مع الهی هم سازد و بر سرانیت اینجاست ذکر تاکید نماید  
میگردند و نیز میفرمودند که اثر ذکر آن بود که در زمان  
نعم و تدبیر نسبت مستقیم شود و در زمان اثبات اثری  
از آثار تقویات جذبات الوهیت مطابق اقتضا و نیز میفرمودند  
که بعد از اثبات مشغول بوقوف قلبی بر عبادت از متوجه  
شدن به قلب صغیری باشد بنشینند و در هر حال و در هر  
امور و در هر مسکنه از وقوف قلبی الحاکم باشند و  
خافل نشوند و دیگر میفرمودند که ذکر را می باید کرد در  
جمع شویها از کسب و تجارت و دیگر افعال و ارجح است  
از ذکر و وقوف قلبی خافل نباشد بلکه صافی مقصود  
است از ذکر و وقوف قلبی است پس در هر حال بسیار

من نزد بید بود تا بقره تا عمل شود بهنگام حضرت خواجه

و باید مانند ریخ پیش بر شیشه دل پاسبان (۱۳)

کز بینه دل زاریدت مست و ذوق و مذهب درید

طایف قلیع پس انگاس باید دانست که محمول حضرت ماریه

که بعد مرور ایامی چندان تعلیم نفی اثبات ببا سب انگاس آگاه میکردند

و طریق تعلیم آن انبیر بود که میفرمودند که در دخول و خروج نفسی

آگاه باید بود با این الفاظ مبارک بود الله یعنی در رفتن

نفس لفظ هو تصور کند و در خروج نفس لفظ الله بخیال آید

پس بر نفسی که آید و درون و بیرون آید و از درون درون

رو و از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت بر آن راه نیاید

یعنی هر دو تفهیم صحت حضور و آگاهی مفروض است پس در هر دو

جمع انفس بی تکلیف بر روی صورتی و از این جهت

نموده و تا وقتیکه بی تکلیف و مهارت کلی حاصل نشود

شدید و تکلیف بلیغ باید کرد تا نسیب مع الاهی حاصل

شود و باید دانست که قلب مردم در هر حال از لفظ مبارک

الله گو یا است و بکار آمدن هر آن منقول است و صفت

لازمی نفی می یابی است که نای هویت ذات و در هر

بی اختیار جاریست و این ذکر که بر نفوس انسان و حیوان

حالیست انفس ضروریه ایشان است بر طالب مستعد و

و مشتبه بر آن آگاهی دارد و مکر مبتدی که او را در فهم

و توارست که بسبب وقفه خفیف که ما بین النفسین

است از حضور و وقوف نزد واقع میشود و همیشه

عاجز میگردد و در استماع او از قلب که بر لفظ

مبارک

خبر است که باید جیب بمانی و قفله که ترو مبتدی  
محل ترو جلی راه می باید پس طالب تیز شو را در حصول (۶۴)  
این نسبت تعامل و فکر فم بهم باید رونه غنث است  
نه مشقت زیانی و نه بهد قلبی و نه ترو دلی بکنم حد  
روز فکر به فم این الفاظ که این کسر عاریست باید کرد  
و خست باید کشید و سی در حصول دولت فم باید  
نموده بی تکلف نگهداشت این نسبت مع اللهم  
حاضر دل بود و بتکلف نتواند که این نسبت را  
از دل دور کند و حضرت شیخ ابوالجبار نجم الکبر  
قدس سره میفرماید که همین صفت است که در اسم  
مبارک الله است و الف و لام در برای تعویذ است

و تشدید لایم از برای مبالغه در این تعریف پس می آید  
که طالب بهر شمع در سبب آگاهی بجای سینه برای غم و به  
که در وقت تا قضا با یوسف شریف بریت ذات حق  
سجده مانع غم و دل بند و در دخول و خروج نفس و وقت  
و آگاه باشد تا خیب بهیت امدان و شرف شناس  
انفاس ترا بود بران حرف اساس چاسن آگاه از ان حرف  
در امید هراس حرفی کفتم شکوف اگر داری پس بدو که مانع  
حصول این نیست ترا تا فهمی تحت خدا حجاب ندارد تو  
دید پیدا کن پس ترا لذت است که قدم ترک تا فهمی کنی که  
که بماند تا فهمی حجاب چهره منظور و دشمن وصال معبود است  
پس ای عزیز دوست معبود است دشمن از دل دور کنی  
و دوست طلبیدن به و حجت دانی که دشمن نیست و دوست  
و طلبیدن حجت

بجایست و شمع نورانی را در راه تا بهیشت و آن بهیشت  
بنوا و پیوستن و فطرت اکل و سرب و اندریم و غیر  
و دنیا و مملکت این و حب جاه و فکر این و عیان و از سر  
شمارن و غنی و غلبه غلبه و بد و این از جهت است  
بیمه و شمع تا بهیشت و حق را شناخته و توکل بر او تعالی نماید  
نیز این بوی این فطرات تا فهم موجب تفرقه است و اجماع  
قوانین و دوست نمودن پاک الله تعالی که در آنرا از فهم کامل  
خود شناخته پس هرگاه که سر اعداد که عبارت از این  
میوا و پیوستن و فطرات و دیگر آن عدد و الیه الله از تیغ  
له بزرگ است تا بهیشت و آن و در یک باشد در نظر تو یک است  
از الله که الیه میباشند و خداوند است و سحر از تعالی نماید و در هر  
هند روز بمقتضای صور الاله در راه الله و لا موجود

در این  
نوع



الحمد لله الذي جعلنا من عباده  
تائيد مواظبت بذكر اخلاصت بمفهومه ورحمة به  
ذكر مذكور تا ترا جان است پاکی دل خود ذکر رحمان است  
باید که بعدی در ذکر مواظبت غایب که ترا از غور و از  
خوش و بیگان امتیاز نماید و جز نیک و بد نباشد بلکه  
از ذکر و مذکور و ذکر الاهی نماید و خدا را ذکر کنی که  
ترا دیوانه و شیفته کند و همچون شمع زنده چاکم رسول  
صلی الله علیه و سلم فرمود قال رسول الله صلوات الله علیه  
وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا محضون  
یعنی فرمود است رسول الله صلوات الله علیه و سلم که بسیار  
کنند ذکر خدا را تا آنیکم بگویند ترا که دیوانه است از  
اضافات بیخوابی کوشش بلیغ نماید که اگر کسی  
باید

(67)

بانه غرور و پهلوی تو نشسته باشد بر او ان تو مطلع نشود  
عکس کل نفس هم آگاه بر صورت تو نکرد و چون ضامن  
در هیئت جمع بل و علی آلم ندی و اشیئت از میان  
برو است بقای رسیدن که حضرت ما رحمة الله علیه  
مطالع این فقیر را بیاورد است و تجلی ذاتی نشان داد  
اند و بعضی اولیاء اینهام را نشود و جو بدست معجز  
نموده اند و یکم اینهم مراتب که گفته شد در روز کامل  
که دل و جان او در بحر ذکرات مستغرق شده است  
میرست ذکر و فوق زبان و دیگر که معلوم  
باین افکار بمقام قید روز و قوف زبانی در طاعت  
از می رسد و ان بر دو معنی محمول است ابریکرد  
یعنی اگر میفرمودند که نزد اهل تحقیق بر حق می رسد است

عکس کل نفس هم آگاه بر صورت تو نکرد و چون ضامن  
در هیئت جمع بل و علی آلم ندی و اشیئت از میان  
برو است بقای رسیدن که حضرت ما رحمة الله علیه  
مطالع این فقیر را بیاورد است و تجلی ذاتی نشان داد  
اند و بعضی اولیاء اینهام را نشود و جو بدست معجز  
نموده اند و یکم اینهم مراتب که گفته شد در روز کامل  
که دل و جان او در بحر ذکرات مستغرق شده است  
میرست ذکر و فوق زبان و دیگر که معلوم  
باین افکار بمقام قید روز و قوف زبانی در طاعت  
از می رسد و ان بر دو معنی محمول است ابریکرد  
یعنی اگر میفرمودند که نزد اهل تحقیق بر حق می رسد است

که بعد از عذر طالب حاج باید که خاموش نشود بگوید اگر بگو  
باشد و حاجی فارغ از اظهار باید و بطور مراقبه  
و اندیشه خیریت در این سخن وارد باید که بگوید  
و خیال کند و نظر تامل نماید بر اعمال و افعال هر یک  
که در حق خود می بیند ظاهر و باطنی که عمل نموده است  
چای نکیر است و یا موجب عذر یا باعث عیب است و یا  
موجب عذرت است پس از اوج این سخن بخوان اردو و در آن  
تغییر سخن اگر عمل نداشت و پسندیده که موجب نکیر است  
در رضای سرزد نکیر آن خواب حق جل و علی  
بجا آورد و اگر ناپسندیده و ناپسندیده بعمل آمده  
و آن باعث عذرت است در آن توبه کند و عذر  
نماید و دیگر نکیر است و ناپسندیده آن گناه از برکت

و از این بر طرف سوار و مبدل بحیات نمود و تر از زبان گویند  
دویم آنکه ناله کند در ساعتی که اینج برانده شده است از غفلت (۱۸)  
گذشته و از حضوری که داشته است در آن حضور و چنان می  
بخارزد که از نیت از میان بریزد و چنان خود را در غفلت  
او بجا نماند مستغرق و مستهمل کند و از غفلت و نقصان  
گذشته است باز گشت کند و عمل از نو کرد و استغفار گوید  
و دیگر بداند طالب را در سیر لطیفه قلبی نسبت کشف حاصل شود  
و حالت عجیب و شوق و ذوق غریب بهم میرسد و افتاب عالم  
تجلی ذاتی بر قلب مسترند متجلی میگردد و آید بر از حوزت  
که یکدست و سافت و که را یکپاس کسی را زیاده  
علی قدر بر نهد او و نور این لطیفه را نور بر پانی فرموده  
در بیان لطیفه قلبی باید دانست که این لطیفه قلبی مربوط

است هر صفت بصفت تنزیهی و بصفت تشبیهی و چون طالب  
این لطیفه را مقام اعلی و احسن و اکمل و اجل و نهایت فرموده  
و منظر انوار و تجلیات و فطرات رحمانی و ملکی و اسمانی و  
نفائی و نسبانی گردانیده و جامع جمیع صفات افریده  
پس طالب نیز پیش از ادراک این مقام همایی باید که هر وقت و هر  
لحظه بر قلب حاضر و ناظر باشد و قتی که در آغوش خضره و یاکدم تجلی بر  
قلب نازل شود بگویم تمام دریافت نماید و اگر بداند که قابل قبول  
و موافق قول اهل سنت و جماعت و مشایخ این کبار است  
قبول کند و اگر بداند که قابل قبول نیست محض غرور نفس و  
شیطان است همچون وقت زده کند و هرگز در قلب جا نگیرد  
و هم بعد از درجید بسبب مواظبت ذکر متمرکز و خالص در ذکر  
در هر مکی دست و پا در این وقت طالب را باید که سکر  
او

بنی حانجی اردو بود رزان در فضا خود زبان سخن میسازد  
(۶۹) نه از ذکر آذر و نوریم خبر نماند و بود آفاق لطیفه قلب بدین  
رو در امر میفرمودند و در بیان لطیفه روح میباید دانست که  
لطیفه روح الحف است و انداز زیر پستان راست جا  
دید، اندوان حضرت بدستور لطیفه قلبی انبر لطیفه را نشان  
میدادند و لطیفه محول متوجه میگردند و از قوت جذب  
در یقه بخود میچسبند و این لطیفه بر طه است بی صفا  
چون در بر لطیفه طالب روبرو حاصل میشود و بهر آنجا  
حق و منسوب بجناب قدس باید دانست و منسوب  
حق باید شمرده و بعد طایفه لطیفه بلطفه نفس منسوب  
در بیان لطیفه نفس باید دانست که بعد لطیفه روح لطیفه  
نفس است و انداز به جناب چپ پانصد قلب جا دارد

اند و اخفیت به سوز لطیف قلبی و روحی است  
مبارک بر موضع لطیف می نهاده اند و اندک اندک می  
درست کرت لفظ مبارک این را از زبان مجرب بیان می  
نماید میفهمد و بطریق محول بقوت عذر متوجه می  
شود و او را از خود میبرد و کمال این لطیف است که سر  
همه خود را در دست حق میگذارد و مستحق  
استبلاک می یابد و خود را در و کم میکند و در از  
من عرف نفی فقد عرف میگوید و این لطیف را  
هم از تخیل صفاتی بهره است و در این میسرند را و  
اینها جنبه حاصل میسوز و بود طی این لطیف  
بر می امر میفرمودند و در بیان لطیف بر می باید دانست  
که بود لطف نفی لطیف سر است و از او در میان  
و سوسه بخار و اند و اخفیت این لطیف را لطف  
از بر

آنست طالب فرموده اند و بدستور طایف و بکر طریقی  
محول ایشان میدادند و آگاه میکردند و بهر شوقی آن امری  
نمودند و موصوفه بقوله جذبه بحال مسرعه شدند و میزدند و میخواست  
بر رسیدند و زاینده از بهر مقام می چنان میدادند و این طبعی بود  
است بتجلی شیرتانی ذاتی پس در این مقام حالت عجیب  
و غریب رو میداد پس طالب نیز خوش را می باید که در اینجا  
خود را فتن و مستوب بختی شود و هر جا که نظر قرار گیرد و گفت  
لا زنی باید دور و دوردست تمام طبعی بری بلطونی محمول  
میکردند بیان طبعی غریب است که بود طبعی بری طبعی خف  
است و آن نزد حضرت ما رحمه الله علیه در وسط می اند  
محل سجده دارد و او حضرت امیر طبعی بر این طبعی  
محمول نشان میدادند و در کتابت کتابت بر موصوفه طبعی



به سوز نهادن اسم بارگه را سه مرتبه میخوانند  
و بعد محول از قوه جذبیه متوجه به او میشوند و این عمل  
بهمین واسطه انجام میگیرد و از این مقام هم آگاه میشوند و بر  
درام شعولی این نسبت ارمیونمودند و اصل الدلیل این  
نقطه صفات سلبیه است که منطبق بر ثبوتات در این  
و اینجا ستر شده و در خود نمی باید و نسبت به اعلی  
شود و بطریق فنی بطریق افنی را میگویند و در بیان  
بطریق افنی باید دانست که بعد لطیف فنی لطیف افنی  
است و این لطیف الطف و افن و اصل و اکل لطیف  
است و قریب حضرت اطلاق و در مقام این لطیف  
الطاف و اقبست اما نزد حضرت ماحضه این علم بلد  
است که به ام الذیاع است و این لطیف را تا صطلح  
مطلوبه که در این مدتی در این مدتی در این مدتی

نیز که بنده را که نزد محققان اینها فائزده است و دل موزان  
ملی و معروف را از ازل صوری نامند و آن نیز پنهان  
چوب قیامت و دل دویم را از ازل مغزی که نیز فایان  
نیز یک نامند فایان این اسم الذی است و بحالی اخف است  
چشم دیده و اشغال اینها بر سر دل مغز و یک فائزده علوه  
است و طریق ملی اینها لطیفه ای که نزد صفت با مقدر است  
بر هر یک که سرزند بر و سکین اینها بر سر علم و وجه احسن  
هویدا است و اینها فقیر را اخف است و معلوم از علم طریق  
اینها اشغال موصی اند و طریق ملی اینها از ازل کن بنده اند  
اصل الاصل اینها لطیفه ای که است که از ازل است و در میان  
مرتبته تمیز و اندک مجرده و فنان اینها لطیفه از هر دو عالمی

همان مرتبه مقدم است و بعد بر سر لک لطایف است و بعد  
 باید دانست که بعد از لطایف سه مقام بعد است و بعد از  
 آن نیز در صفات ما در حقیقت احد است که این در سوره صافات  
 در سوره سجده و در نظر تو باید هم راجع دان که جز با یکدیگر  
 اخبار است همان یار است که صورت اخبار شده و اخبار بنا به  
 اخبار که دروغی است اثبات فقط نام است است که  
 تمام شده و برت گرفته است بسبب تقاین تمام و برت نام  
 نهاده و الا نه اگر تامل کنی تمام از و برت کنی همان اب خط  
 مد لنا عبد الرحمن حاجی قد سره بعد از من به فرستاده شود  
 حاجی معارفه بعد معاشرت است و پس ما در میان کتب  
 موجود و اسلام و تقاضی دان که ان الله علی کل شیء مجرب است  
 پس باید که مدام در تصور لا موجود الا الله باشی و در نگاه  
 این نیست چه که گویند اگر مقدر و چهار ساعت  
 خاطر خود را بعد از این نیست مستقل در هر که غیر از خداوند  
 بنام است

بنده است و اگر حق جل و علی از بند بیاد و تر  
 نشیند این کتاب است و انعام اوست جایگاه اخلاص و جود  
 علم هر صغیر این فکر و بوجه حق و رفیع این تعلیم نور  
 اند که در مال نیکوئی را که ندانم بر و پیش قدمی است و استند  
 بپایه را بر چهار کس خود نهادند و سر و دم را بر او خود انداختند  
 و باید خود گفتند درون این نیکو و آنچه جوفی در بند و در روح  
 از بند سر تا سر و دم جوفی در نظر نواید بر راقی دان و همی بی آن  
 در از سر و سما است بهر حق دان پس جبر مالک از مقام  
 ظهور کردی و از مراتب موهومات صورتی در گذشت و حق  
 تو حیدریانی رسیدن تعلیم با دوانست امر میفرمودند بیان با  
 درست باید دانست که بعد نگهد است نفا با بدست است و بر این  
 مقام نزد حضرت ما رجوع علم ما بر طریق است ای که ظاهر و ظن  
 خود را و قهای ممکنات را که می بینی این سر به ظاهر ظاهر حق است  
 و باطن و باطن حق است جل و علی پس ظاهر و در ظاهر حق

دان و باطن خود را باطن حق دانی و درین ظاهر  
 تمکینات را حق دانی و درین غلطی مکتودان را  
 مدد به حالت دوری و سبب بهجوری باین فرست  
 خدا از زینش می جوید و فرست که در صورت اگر معنی  
 معنی اگر صورت باین صورت و نیز نزد حضرت علامه  
 سیر این مقام عبارت از استیلا و ظهور حق است قبل  
 جلاله بر سبیل ذوق و کنایات از حضور بی غیب است و شاید  
 و دو دام الکافی از نسبت که نسبت است معنی بلوغ نمایند  
 و استیلا می آن جدی رسانند که از ظاهر و مشهود و در عارف  
 و معروف خجسته و بدانی که شاید و مشهود و کواکب و عارف  
 چیست و معروف چیست و اقیانوس من و تو از میان بر میزد  
 و حجاب اشیت در میان نماند و از خطره غیر کار و در  
 باید دانی که نسبت نزد حجاب چه و مقصود دارند است  
 باین بر نفی از آن گوشتش بلوغ تهای و بدانی چیست

سیر این مقام عبارت از استیلا و ظهور حق است قبل جلاله بر سبیل ذوق و کنایات از حضور بی غیب است و شاید و دو دام الکافی از نسبت که نسبت است معنی بلوغ نمایند و استیلا می آن جدی رسانند که از ظاهر و مشهود و در عارف و معروف خجسته و بدانی که شاید و مشهود و کواکب و عارف چیست و معروف چیست و اقیانوس من و تو از میان بر میزد و حجاب اشیت در میان نماند و از خطره غیر کار و در باید دانی که نسبت نزد حجاب چه و مقصود دارند است باین بر نفی از آن گوشتش بلوغ تهای و بدانی چیست

رست حجاب توده کرده پیداست که پس برده بخرد و دست  
 بران نیز رست جبهه از پیر حجاب پیون را می و در رخت  
 و دست برده دیده حق بنی تو بکم بصره تدرین بصره  
 و در صورت بیع موجودات مشاهده حق نماید و خود  
 را و هم موجودات مشاهده حق نماید و خود را و هم خود را  
 را قایم حق بپند و حق بپند لا جرم غریب و اشیاء از  
 پیش نظر او بردارند باز هر چه بپند حق بپند و هر چه دانند  
 حق دانند و حق از حضرت مار محمد اله علیه السلام ظاهر شود  
 و چشم بر آب کشند و دایمی بگریزند و منقول این  
 اشعار بر زبان مبارک رانندند هیچ میدانی  
 چه چیز گشته و چیست در دولت در باب بگویند و بایستی  
 انکار بپند بپند و انکار بپند بپند و انکار بپند بپند

خود بگو تو نیست این مقام را نفهمی تا از حجاب پند  
تجلی چون حجاب راه تو نیست است از خود زنجار  
سست نام خود را از خدایت رنج و از خود تو  
بدان تا کیست بپر هر کیفیت که گفتیم کتابت از صورت  
یاد دست است چون در پیشگاه بس خود کوئی و خود  
سنگی لمن الملك و احد القهار بیک در نیفاخ از پنج  
خود سخن گفتن شاید و قدم بر نیفاخه با شیت نهان  
نباید که در نیفاخ بپر هر یک صورت اند اگر فنی نگنی  
در جمله کت افقی صفت مار حتمه الله علیه در نیفاخ خوانند  
که اگر سخن خود را از قید سخن فله صرافه و از اشیات  
باز رسته است هر چه گوید و هر چه خواند و هر چه در نیفا  
نست است و فنی فنی است و اگر در خود  
مانده است و بخود که نماز است هر چه گوید و هر چه

حوز نماوانت بلکه مشرک است کلام حضرت فرید الدین عطار  
 رحمه الله علیه موبد کلام حضرت است رحمه الله علیه  
 توفیق با خودی خدا کوئی مشرک باشد و خدا آرزو  
 نیز کلام مدینه جلال الدین رومی رحمه الله علیه موبد موبد  
 حضرت است رحمه الله علیه نامصور یا مصور گفت  
 باطل اندکی ز صورت رشتنت نامصور یا مصور  
 اوست گویم موز است و بیرون نذر پوست یعنی  
 آنچه ظاهر را نامصور یا مصور گفتن یعنی منزه گفتن تو باطل  
 آمد و همچنین مصور و نه صورت گفتن تو باطل  
 بی خلص شدن از صورت یعنی منزه و شبه گفتن  
 بشیء آنست که بی موز است و بیرون نذر است  
 از پوست یعنی خفا فی الدنیا گشته و باقی نذر بیگانه



حق و صفت امور بر وجه مشکف شده که او نیز  
میگوید در عین تشبیه در عین تنزه پس میگوید  
اگر مردی خود را جدا کند خدا را که خود را بکنه خود را نگاه  
و چون خدایم را از قیود هر که خود را جدا کند پس در آن  
مرتبه بهمان دیده بیکر ظاهر صورت خویش شد  
بگوید یار میزدن معنی محبوب صفت جبار خلق  
بمقام صفت فرید الدنیه عطا رخ خویش میفرمایند  
خود انبیا الحق زو از لب منور خود بر آمدن شوق بر دل  
گفت لانا احمد بلا میهم رز زبان مبارک بخمار بست  
ارنی بگوشت خود خود گفت خود بخود کرد حسرت دیدار  
باز خود رفت و لنی نرانی زد هر چه هر کرمی بازار  
ناظر خود در است خود منظر خود طیب عزت خود بکار  
عاشق

کاشن خود نمود است و خود معلوم خود نماند و خود  
 کار خود نمود و پیام آورد گشت خود نمود و خود  
 از برای فریب خود نمود گشت خود و خود در خود  
 تاب و زلف و سبزه ابرو سر و چشم و خانه و رخسار  
 رنگ و آب و آب و قات و ریاقوت جوی و مشک و مشک و زعفران  
 خود کند زانچه نگاه کرد است خود کند باز تو بر استغفار  
 خود بود طوطی و خود ز آینه خود بود پیش طوطی آید و در  
 خود خویش از زبان خود خود گفت تا که بر خود بود و بدین قرار  
 من نیم بود و است غایب من نیم او خود در گفتار  
 معرمان بخالد در مقام حضور و غایب که چون مالک  
 از سیر لطیف سعد و در مقل نگاه داشت و یاد داشت

بر روی می انداختی این مقامات میکردی هر چه  
اشته میکردی و کینه بدانی لغو می نمودی و در لغو  
نسبت فتنه بانی مقل میرسانیدند و ارشاد میکردند  
که بقل حضور می مقامیست نازک و زیاده است  
و اینهای سلوک سالکان است و اکنون ایضاً بر  
زبان میزنند حضور کرمی خواهی از وفای من  
حافظ آنا بیان مفصل این مقام را بر یک صفت  
ما نیز نداشته اند بلکه اظهار این بر کسی ناک موجب  
الفتاح باب سرور پیدا شد اند لهذا فهم اشرا  
بر فهم طالب منتهی داشتیم و در انجمن سهروردی  
از سیر افلاک و نیوشان میدادند و میفرمودند که  
در انجمن را دوست میخواند و سر افلاک بسیار  
چند

جستار پیش می آیند و شخصی با این صورت و شکل هرگز در  
بیت الهدی رسد و چون در ان مقام رسید از ارجاع طبع  
انها علیهم الصلوٰه و التحیات و اولیاد کرام فی الله تعالی  
بعادت زیارت شریف شوند پسید باب سادات حاصل  
سازند و پیانیم بر اینفقیر محبت است و بیادیت بسیار احسن  
رقت الم علمه انی که نکته محلا انیمست که انی طور ملوک  
مرقع شده حقیقت طی سلوک فقیر همان است و کیفیت  
انقلابات را مفصلا از جانب تحریر نداده اند لهذا بر فهم  
سالک منتفی دانسته شد که سالک بخیر بنور راه و  
رحم منزله اما باید دانست که نزد محققان طریقت در طی  
سلوک بسیار اختلاف واقعیت یکتیر سلوک لطیف  
سنة و دیگر مقامات نزد حضرت مایه صمد الم علمه همان  
که در چیز عبارت در آورده و این فقیر را بهین سلوک  
تجربیت فرموده اند بیان طریق تربیت حضرت مایه صمد الم  
علمه نسبت به مردم بدانکه طور تربیت حضرت مایه صمد الم

حکایتی است که بحدیث قدس سره و مفصل لغز را  
قلم بست که پیر بر اردو ناز را بحالی نه  
شبان کن ای که او نالوان است که اگر آب در این مقام  
از مجاهده کید و شکر بلایع غیبت دور و هم نمی آید  
جذب نظر نیز نظر می فرورند و یا از چشم مبارک نیم  
ساعت بطرف او می آید میگردند و از نوشتن میروند  
و به پیش میروند و او طی انتظام نیکو دای عزیزش را  
وصف آن چشم محو و سحر را که از میان نطق  
و روضه می مانم بلکه زبان نطق را میگرد و بس چار و ناچار  
برین سر حافظ شیرازی قدس سره افتخار قدیم  
علامه ترکس است تو تاج داران نند خراب باد  
علل و تبهوت سازانند و گاهی طریق تو هر حضرت مار حشر  
او علیه اینجه و اگر سالک را میفرمودند که چشم فرایند  
نزد و مشهور به نقاب صوفی بر سر و مقابل نیستی ظاهر  
او می نیستی در این حضرت جود است مبارک شود

و میگردد و زنده و بیدار و زنده و دست خود را بر قلب میبرد  
 و میگوید ای من مایه دند و فی الفور سالک میدانست که گویا  
 بقدر باطن در قلب انش و داده اند و در این مورد  
 که از روز میرفت و از عالم میگرد و جاذبه ای که از انعام  
 چسبیده و کمر سالک حالت قبضه رو میبرد و دست خود  
 زنده بر دست مبارک است که در روز و روز در قلب  
 او می مایه دند و فی الفور رفع قبضه میزند و بطی غلیم  
 در دلش حاصل میگردد و در هر حال توجه بر قلب  
 او می باشد و تقوی از جذبه میفرمودند و دیگر اینست  
 که مجازان و غائبان تقوی حضرت ما رحمته الله علیه  
 یکبار ان اثر در دست کوفت بعیده و محب ظاهر و  
 باشد چنانکه گفته اند که دست پیر عالمیان کوتاه است  
 دست او خیر فیض را از دست و حوا سالک می

ملوک میکرد و از این مقامات مجبور می نمودند تا  
 سرفراز میفرمودند و بکدام شهر رفعت می نمودند و باین  
 طریق که نزد پادشاه اعلام در سلب امراض ظاهر می باشد  
 و رفع قهقرا حاصل بسط و سرد روان بدو که طریق سلب  
 امراض نزد حضرت پادشاه اعلام نیست، که اول سلب  
 کنفی بطریق سنت تا مرض و سایر مرضی حقیقی و علمی در  
 صحت مریض دریافت شود بعد بطوران مشغول  
 شوی و جرات فاعلی اگر دریافت شود که مرضی حقیقی  
 در صحت این مریض است هرگز قصد سلب کنفی نکرد جان  
 معلول باشد و اگر مرضی فنی بجهت بر صحت معلوم  
 شود باین طریق بر سلب او مشغول شوی که مریض را  
 مقابل بنشانی و یا صورت مثالی اقرار و بر روی  
 خود حاضر می کنی و متوجه سلب او باین صفت  
 شوی و قصد فاعلی که بقصد سلب او می رود و غرض از  
 صحت

چنانچه شخصی مقابل از قالب در بر مراد میکند  
 و مرض بر روی اید و کشیده میشود و باقی که برون  
 می آید تصور غایبی که عارضه معهوده مریض را کشیده  
 بر زمین می افکند و مرض بر زمین افتد و نیز تصور دارد  
 که از صاحب مرض و از صاحب سلب بیرون می آید و بر زمین  
 می افتد و روی شود پس باید که بوجه این از صاحب  
 مرض و از خود برداری زمین افکند و در تمامی تا  
 اثری بر خود و صاحب مرض نماند و اگر از رد کردن  
 و افکندن تصور می تواند که اینها بعد از اثر مرض بر صاحب  
 سلب خود بماند از این بسیار خبر دارد باید بود و اگر مریض  
 به جهت بی قوت و ناطاقت و طاقت حرارت  
 و خشم سلب ندارد یا اگر از سلب دفع مرض شده  
 و ناطاقت بدین مست و ثنائی از این ناطاقت سلب



عفو و مرض می شود پس باید که در آن مریض مهت کند و  
 قوت القا نماید و القا در خلقت انداختن ماکو و پلازمین  
 سلب امر باطنی نیز بدستور است و در سلب تبصره بر روی  
 زمین افکندن ضرورت فقط قوه کانیست بلکه در سلب  
 قوه قدرت مازجه اله عدم فقط دست مبارک و قوه و ماز  
 قلب جانب قهر سه کوه می نماید و فی الفور رفع حالت  
 قهر شد و بسط و سروری در همان جلد حاصل می شود  
 بیان طریق در یافتن و شناختن کیفیت باطن شخصی صالح و  
 طالح باید دانست که طریق در یافتن کیفیت باطن شخصی  
 صالح و طالح اینست که اگر قوه ای حقیقت صالح و طالح در آن  
 معلوم کنی باید که بفرع و زاری متوجه کنی بحال  
 نوی و کمال التجانی و در جمیع بکمال مضموع و شمع  
 بصفت علم بر غیر غایبی و از دل و زبان بکوی که یا  
 علیم

علم و یا خیر ما را از حال و کیفیت باطن این شخص مقابل  
 آگاه سازد و مطلع گردان باید که خود را اول از نسبت  
 متکلیفیه که لوازم باطن است خالی سازد و خود را  
 چون لوح ساده ساده نماید و منتظر از صفت علمی  
 او حجاز قلم باشد و خود را در میان نه نبی بود از آن  
 آنچه آثار و احوال در باطن خود منعکس است بدانی که عکس  
 این شخص مقابل است از ظهور نور و سرور و شرح صدور  
 اطمینان خاطر و جمعیت باطن و اینها طم و تلب خود باید  
 آثار نسبت ذکر و عبادت صلاح و تقوی است و اگر  
 ضیق و غلظت و پریشانی و اضطراب نفسانه و حب  
 جاه بر قلب طاری شوند نشان فسق و فجور است  
 چنانکه آینه قلب را صاف و پاک کرده اند و در آینه  
 آینه صفت در آن که زار نور مجید و مقابل شخص صورت

کیفیت اثر او را به خود منعکس می نمایند و در بیان کیفیت  
در بیان کیفیت کشف القبور بدانکه کشف القبور نزد  
حضرت عاقله الله علیه است که روح صاحب قبر متعلق  
می شود و بصورت مناسب از صورت مثالی و صاحب کشف  
ویرا در آن صورت بدیده بصیرت مت هدیه میکنند  
چون شیاطین را هم اینقدر قوت داده اند که بعضی  
در مکان مختلف متعلق گیرند و شکل شوند از نوعی حضرت  
ما قدس سره ازین کشف اعتباری نگرفته اند و میفرمایند  
الله تبارک و تعالی طریق کشف القبور زیارات اصحاب  
قبور خاصه معتبر و نموده اند که چون خود هر که احوال میت  
در یافت کند باید که اول چون بکورستان رسد و مقابر  
را بنهد برابر کورستان سلام گوید و این دعا بخواند  
که از حدیث است است السلام علی اهل الدنیر  
من

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ  
وَالْمُسَاهِرِينَ مَا أَتَى اللَّهُ يَكْمُلُ لَكُمْ لَكُمْ حَقُّكُمْ وَلَكُمْ

سورہ فاتحہ یکبار و سورہ اخلاص ستر بار و سورہ ناس و سورہ ایں بحکم  
رباعی و سورہ الہاک معیت بار و درود اول و آخر

بسم اللہ تعالیٰ مقابلہ سنیہ بیت بسنت بجانب مسجد ورو

بجانب صفت کرده برابر صبر و شکیلی و قریب صبر و شکیلی  
نیز است و معده متوجیه صفت علمی و سخاوت نماید کرده و

مهر از نسبت میکیفیه یکی خالی سازد و همان متوجه  
صفت علم خود علی گردد که انار خرد و شرعاً

برقہ الہیہ را رونمائی شود و معانیہ کذب باید کہ یکس

نویسندہ پروردگار خداوند و اگر حال او دیگر کون ہو

برای او استغفار گوید و فاتحه خواند و اگر حال او نبرد  
و سرور و سواد و برکت یا برنگر گوید و برای علویان  
او دعا نماید و رزق ارواح انمغوره این اصول مقاصد  
دینی و دنیوی استمداد خواهد داشت و این مقاصد و برکات  
کند و این تجلی را حضرت مافور الله مرقدہ تجلی مقابله فرموده  
اند و ظهور این تجلی بعد از صفای باطن حاصل میشود  
و این کیفیت منقوش شدن بر خاطر و اخبار غیبی باید که اول  
خود را از جمیع خطرات پاک سازد و از نسبت  
تشکیفه خود را بکلی خالی کند و در جرح بصفت علمی  
و سبحان قلم نماید و متوجه خاطر خود شود و باطن خود را  
کند بعد از آن هر چه از نیک و بد و خیر و شر و نور و ظلمت  
نمود نماید و در خاطر افتد بداند که عکس این شخص مقابل است  
اما در اثر او خود را محسوس بداند که عکس این شخص مقابل  
است و این شخص را در ستره اول نسبت که اید و این  
باز

بر از مصطفی ریاضت و مجاهدت زبان پاک و صاف  
 کند که هیچ عبارتی حجاب چهره مقصود نباشد و  
 نسبت متکلفه بکل نفی نمود و چنان که گفته اند موقوف  
 زنگار رشح او پاک کن بعد از آن که نور را در آن کنز  
 و انبر کلیم است که هر که بر خاطر خود قلم است او را اشرف  
 بر خاطر غیر حاصل است و درم اندر از خاطر کسی معلوم  
 کند انرا یکس اظهار نکنند و از عیب و صواب او بیج  
 میرزبان بیارد که عالم الغیوب ستار العیوب است و ترا  
 باین اشرف داده اند تا لکوی سر سلطان را یکس  
 تا نریزی قند را بسجس و اگر تو ای راز را بر زبان  
 آوری باز اشرف نگردد و معلوم نشود و اگر گوید بدورت  
 برای منته و نهایج بطور انجا بکنید و بکنید که بکنید

کرد و سوال کرد و در اختیار عیب خا طر خود را نیز در جمیع صفات  
بدستور خللی سازد و صفت علمی او جماعه قلند مله ای گردد و بدل  
و در دل بگوید که یا علیم و یا مجید علم شافی مراد بر زبان  
عظا ز ما توانا و تمکین امر و اضع نکرد و منکشف نشود درین  
مناجات متوجه و مشغول باشد در دل نه بر زبان قیاس است که ان الله  
تعالی و یک حبله و خواجه در دو حبله و صوره زیاده از ان الیه  
مصلح شود و ظاهر گردد اما کف اسر زبکند که استیزار از اہمیت  
ذکر و طریق دریافت کردن احوال از حضرت رسالت پناه صلعم  
و فیض یاب و پیر منکر دیدن و محفل انس و صلعم و دیگر اولیا  
حضرات فریش باید که اول اتباع رسول مقبول صلی اللہ علیہ  
و سلم بطریق اہل سنت و جماعت بظاہر و باطن صفت  
لازمی خود گردانند و زن نہیات دور باشد حتی کہ از حضرت  
کشدین خود محارز شکرش آن بہر ہمز در حضرت ما محمد الم  
عند یقر محمد کہ از بوجہ دہان مکتب ان و طرح تقدس  
امراج

استخراج این سنو را بنیاد منظر است و در دو بسیار حضور  
 قلب خوانند و در صبح بجانب اوستاده کمال کمال مصلحت نماید  
 و الحمد لله از قباب متفیع المنید نبیین و حشمه العالیان خواهد  
 منتظر افواجم ان سرور انبیا صلی الله علیه و سلم باشد و در بر  
 اسم الله الرحمن الرحیم گفته تبصیر جمال جهان از ای انحضرت علیه  
 الصلوٰه و السلام بنشینند خود را بقیه داند که حضور آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم نشست ام و تصور نماید که در مدینه منوره  
 زاد او شرف آرد و بروی هر قدم و یار مجلس مقدس حاضر  
 ان شاء الله تعالی از فضل الهی و از عنایت حضرت رسالتی  
 صلی الله علیه و سلم و از توبه حضرت پیران خود و حشمه  
 علیه هم اجمعی باریاب محفل قدس مشاکل شود و در آن  
 را از انظار جمال جهان آرا منور سازد و دیده را از فاکه  
 قدوم تفضل و در محبت لزوم انحضرت صلی الله علیه و  
 سلم که کل الجواهر دیده بر دیده است و محمول و منور



که اند و هر یک درین سلسله علم برگزیده صوفیه داخل  
طریقت است بلا شبهه از دیدار جهان آرایانی سرور دنیا  
علمی که علم و سلیم خواه در راه و خواه در خواب مشغول شده  
است و اکثر از زبان پدایت بنیال بعضی چیزها تعلیم یافته  
است و نیز از زیارت و صفات طریقه حوزر رضوان عالم  
فما علیهم اجمعین سعادت اندور شده است تا قیام قیامت  
ان الله تعالی خود را الحمد لله علی ذالک انیکم نوشتیم این  
طریق ملوک طریقه برگزیده گفتند و قادر بر حضرت ما  
رحمة الله علیه بود و آنچه طور ملوک چنین صابر حضرت ما  
رحمة الله علیه است اگر اینها با یار فقیر ارشاد کرده اند و خوب  
فرموده اند لیکن اینرا برای تطویل کلام شرح نداده ام بجز  
و که در بیان مقول حضرت ما رحمه الله علیه بطریق و  
وجود بدانکه مقول حضرت ما رحمه الله علیه با تناسل و رانیا  
صلی الله علیه و آله برانا احمد بلا سمع است و بر مقول حضرت  
خواجگی باقی با الله و حضرت خود را نموده که سنی حضرت خواج  
علیه السلام

محمد بن عبد الله بن محمد باقر باقری باقری  
 و حدیث در بر بوده است چون ذکر مقول حضرت خواجه  
 احمد لایق افتاد که بعد کلمات از حدیث شریف و کلمات  
 قدس آیات مقولات حضرت خواجه بکان رضی الله عنهم  
 از تصنیفات ایشان از جام نیام تا صقیقت و حدیث وجود  
 از مقولات حضرت خواجه که در خاطر طالبان و سالکان و  
 پیروان ایشان منقوش و متکلم کرده و قولی حدیث ماحضه  
 الله علیه با اتباع سرور انبیا صل الله علیه و سلم و حضرات  
 خود دانند و از جاده یقینی با بیرون نهند و تردد و  
 تکیه نکات را بخاطر راه نهند مقول حضرت خواجه محمد باقری باقری  
 رضی الله عنه که رفیع شریف بجانب هیچ کمال نوسانند قال  
 نبی صلی الله علیه و سلم صاحب المقصودین لد  
 حملا وة الدیجان یعنی هر که ذات و صفات تمیز کرد  
 را دور انداخته زند او را خلوت ایمان بمال شریع جز  
 خدا دیگر موجود است و دیگر او جز ذات الله

الا لله المملوك العالم للمحبوب الاله الخلد المكنان  
جمع نقد از جانب ان برادر و ملاکوم برای پیرو عارف  
هم کار نیک میکند بی آنکه خویش در میان باشد از هم  
کار این بد بختیست بی آنکه شکر کار بد باشد و خدا را عباد  
هم دانند و در همه بیند بی آنکه هیچ یکی را خدا گوید و خدا عالم  
باید بی آنکه دوی در میان باشد شرب عارف از هم مشربها  
جداست بی آنکه مشرب هیچ کس را غیر مشرب نداند و در  
هم مشربها بر می آید بی آنکه آلوده فانی شود و خدا را میخیزد بی آنکه  
در دمنده شود و از خدا کل غافل میشود بی آنکه خلقت را غیر  
مصور باید و در عین خلقت حاضر و در عین حضور غافل  
شهود عارف در دنیا زیاده از شیوه است بمناجات  
بنور اکمل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کار عارف صد در صد است  
و صیرت در صیرت و هیچ فکر و اندیشه ندارد و خود خود  
است و خود را بی خود است و اخلاص در میان نیست و در عالم

در عالم واقع میگردند خواست عارف نه بخواست عارف  
 نه مردود و عارف نه مقبول عارف نامش نیست  
 عین موقوف است که عارف و کو موقوف است حقیقت  
 حال که هیچ حقیقت ندارد که ال موقوف عین موقوف است  
 کی موقوف و حیرت که هر دو حقیقت در ذات عارف است  
 آنچه عارف را معلوم است عین واقع و را دنیا باقی هر دو  
 به معلوم و به مجهول و نه معلوم و نه مجهول عارف چه از  
 زمان و مکان برآمده است دنیا و آخرت او را یکیت  
 و نیست و دوزخ او را یکیت است که سخن مجمل گفته  
 میشود و درین وقت کنجانش تقصیر است مجمل است  
 ندانم یا دکنی بی آنکه فدای خود سازی یا از خود عاجل  
 یا عقل باشد یا آنکه فدای طور سائر یا از خود عاجل باشد  
 یا از خود عاجل یا حضور حقیقت روحی موقوف و است باشد

خاخرایش در خاقل بایش نه بنده بایش نه خدا فیه فایده است  
پس خدا صلا و سلم لازم و از بی انکه هیچ را حق دانی  
یا حق را منحصر در محمد دانی بدانکه محمد حق و حق محمد عالم و  
عالم محمد حق و محمد و عالم تو حق حق محمد محمد عالم عالم تو تو مقول  
حضرت فواید خورده بن حضرت فواید محمد باقی بالله قدس سرها  
ای سید چون بحقیقت تو حید بری و وحدت صفت تو یزداد  
که نسبت تو بحق بود از سلوک هیچ نیفروده است و همان نسبت  
است که پیش از سلوک بوده است بلکه تو پیش از وجود و بود  
از وجود پیشتر یکست آری دانسته و پیدا کردی و یقینی بر  
بنیدی که هیچ آب و آتش زایل نکرد از ازل تا ابد  
موجود است پس بر کنز دیگر موجد نشده و تو هم باطل  
اعتباری ندارد و زید را بیماری نند که خود را عمر دانسته  
لتر مردم او صاف زید سینه در طلب او نند چهره عالم جهال  
تو ب بیماری او دفع نند عمر هیچ فایده بود زید بود پس  
حق تمام

چنانچه خود را بصفت های خود میدانت امر حقیقت  
 های جزا نیست بعد از آن بیان صفات خود را اظهار نمود این  
 حالت اینجا عیر کجاست و غیر کجا موجود شد ای لیو حقیقت  
 کار اینچنین دانست معلوم نمود که قرب و بعد و مسافت  
 از قویم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شد و کی جدایی  
 داشت تا پیوستگی پیدا کند در عالم اگر هر زبان فکر کنی غیر  
 حقیقت مطلقه که عین وحدت است نیای به هیچ ذاتی  
 وصفاتی و هیچ حقیقتی و هیچ باجهتی و به خارجی و به ذهنی  
 و به و بهی هر سه که غیر او بود هر اوست و او هم است ای  
 سید هر چه در او را که می در آید اوست و هر چه در او را  
 نمی در آید هم اوست و آنچه وجود گویند ظهور است و آنچه  
 او را عدم گویند بظنون است اول اوست آخر اوست  
 باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست مقید اوست

کلی است جزوی است منزله است مثله است الیه است  
مقام حضرت مارحمة الله علیه بر این مقوله حضرت خودیها  
بود اما آنحضرت میفرمودند که اگر شیخ از قید است خود  
رسته و از انشیت مستخلص شده است هر چه گوید و هر چه خواهد  
و هر چه در اندیشه است و مباح است بلکه عین حق است و اگر  
در خود مانده و بخود گرفتار است هر چه گوید هر چه داند نادان است  
بلکه مشرک چنانکه حضرت فرمود بنی عطار قدس سره میفرمایند

و در قوی با خودی ضاکوی مشرک است و خدا آزار و نرسد  
مولانا جلال الدین برومی قدس سره میفرمایند نامصور  
صور گفتنت باطل احدی ز صورت رستنت نامصور  
باصور بعضی است گویم مونس و بیرون نذر است  
الغرض میخارج شدن از صورت منزله و شبه گفتنی است  
پرو و باطل است و گاهی بطور معقوله حضرت محمد و الف تالی  
رحمة الله علیه و حدیث و بنود را نظیر حق و حدیث شیعی  
ایم نیست

هم بحث فیم بیندین که قدم از جادو شریعت بیرون نه بیند  
 کلام میفرمودند اما اصل مقوله حضرت ماحضه الر علیه و صلیت  
 وجود است بدانکه حضرت مجد در حق الله علیه بیاس بر بود انشاء  
 وحدت وجود را بهر حاضر و عام مناسب ندانستند و سلم  
 وحدت وجود را بطور وحدت شهور بیان فرموده اند اما  
 اصل مقوله حضرت مجدهم رضی الله عنه وحدت وجود است  
 بر مقوله حضرت خواجه با بود و قایل بر وحدت وجود بودند  
 انو فر بر بیت ابنی فخر الخفیت بر مقوله وحدت وجود فرمود  
 اندا خفیت ظاهر و باطنی اتباع انبیا صلی الله علیه و سلم  
 داشتند و اگر کسی با خفیت هدیه می آوردی اگر لدینی قبول  
 نمیدیدند بلکه رد و انرا جایز ندانستند و در هر امر مقوله حضرت  
 است که غیر را باید که طمع نکند و منع نکند و جمع نکند و در پیش

جواب انوار



سیریت المهور و انکسوت ان بهر که چون این فیض و رحمت  
انحضرت اتمام سلوک نمود و طبع مقامات که در چون این سیر  
سلوک بکلی افروغ یافت انحضرت از زلایه و تیره پروری و  
بنده نواری از خرقه و کلاه خلافت ارغزار فرموده اجازت رسیدادند  
و مثل جمیع سلسله عطا فرمودند و ارشاد کردند که تا ترک نکنانند تنفی  
و منتظر وقت باشی و درست بکار و دل بیار داری و بعد نهضت دیگر فرمودند  
و بعد سیر المبعوث و طریقت انرا تعلیم فرمودند و گفتند که چنانچه متوجه سیر  
سیرت المهور بطریق معلوم نمائید اول نزد بانای طویل و عریض را بیدار  
بمان چسبیده و سر و روی بر زمین نهاد و بشقش خوانند نهاد و شقی با این  
نعل و صورت برابر آن نزد بانای لجام اسپ در دست گرفته و تقابلی بروی  
چرخ بروی اسپ کشیده استاده خواهد بود اول نقشه راه را و سمت المهور  
و آنچه ترا پیش خواهد آمد بر قرطاس کشیده خواهد نمود و باز بر آن  
لوار کرده و نقاب اریخ خود و از زرح اسپ دور کرده و سوار

مرده زنده راه جهان زردبان بمنزل مقصود خواهد رسید چون مدافع  
 رسد کیفیت آن بر تو تکلیف خواهد بود و حقیقت آنرا در یابی  
 این فرمودند و اندکی بر او ابراهیم بردند و هر رفع حجاب از نسبت جذبه  
 متوجه شدند و بخی جل و علی برای حصول مقاصد دینی و دنیوی دعا  
 خواستند و بخی بی عز و جل سپیدند چون فقیر از حضرت مخلص شده  
 مکان خود رسید بوقتیکه ظاهر بدید آمدن شب نگار عالی از یار و انظار دیده  
 شب الدرد را دیدایت بنیاد آن قطب الدرد در یک بیان و اوقافه  
 فرود برو متوجه بهر سمت المعوربت منتظر انعام الهی و امداد  
 حضرت رسالت بنای شد باین که منتظر الهی اندم عالمی پرید  
 امد و غایت ایزدی و دولت آمدی در رسید و ما را از غمش پر دو  
 از اثنیت در بود و دیده شهر بکبود در آن ربودی و بهجودی  
 انچه دیدیم دیدیم چه تویم شب که بایا در خوش یک بیان کردم  
 عجب کیم و تماشا کسان کردیم انقدر در آن بهجودی و

بهشت چه مانند میکند که یک نزد بان سمن نهایت طول  
و عریض از آسمان فرو و آوردند از زمین تا آسمان چنانچه  
در شمع نهایت و صیغه نقاب چنانچه فریب نزد بان جام  
اسب در دست گرفته است و آن اسبی است عجیب و  
عزیز که تمام جسم او چون اسب است و چهره او چون چهره انسان  
و نقابی بر چهره کشیده است این نقیصه چون نزدیک نزد بان رسید  
آن شخصی که استاده بود یک قرطاس از بغل کشیده و در  
دست من داد و دیدم که تمامی نقشه نزد بان و اسب و بیت المعمور  
و دیگر عجایبات که در پیش آمد و آخر از نظر گذشت در آن کشیده  
است چون در آن قرطاس و آن شخص و آن اسب نظر کردم بناغم  
که آنچه اخذت زبانی را یاد کرده بودند و جمیع همان شکل است هیچ  
قرقی نیست الا نظر الشجر ما را بران اسب نور کرد و نقاب از چهره  
نزد و از چهره اسب برداشت و خود پیش نهاد و بران نزد بان رسید

نبا و خرماتنا با آسمان بر دو عجایبهای الهی خود چون میخواست  
هم خروج و از آن اندر بگامی رسیدیم و مکانی دیدیم که از این جهت المومنین  
و ان مقابل کعبه شریفه است و ان را بر آسمان چهارم نشان داده اند چون  
در ان مکان رسیدیم حالتی پیدا شد دیدیم که آسمان است و در زمین  
نیز است و نه بین و من چون طیر در بر و در ان طیران  
بطرف ان مکان گوا کرد میگویم فی الحقیقت بی برائی  
سفر کردم بی لب و دندان لکری خود می طلب ذکر و فکر  
فایده طایر رخ دمان کردم با آسمان خراج لایع چشم  
بسته عالمی میدیدم در دور جان بی کف می چیدم بی کبریا  
تمام خود میکنم که با وجود بودن تمامی جسم و هر اعضای مسلم  
و بهم بالباس منسوب هرگز جد و لباس محسوس نمیشود بجزت می افیم  
در صیرت سون جد باز نگاه میکنم می بینم که هر جد لباسی

موجود است اما از دست من نمیکنم هرگز جسد و لباس محو  
نمیکرد و لهذا باز بار خیر بر خرمی فرایده و حیرت و جبرست میاید  
ای برادر می بر اهل میروم کاخا قدم تا آخرت و زمکاتی  
حرف میگوید که دم نامحرم بس صفش بگویم درازش هر یکیم  
که از اصرار جمیع خام ندیده و غیر آنک مستی بران چشم نک ده مکان  
است چرا از راز و اسرار فارغ از یاز و اختیار نه جهان فارغ  
نیست مودید بشد بکجهان بیجائی و چون می نگریم در همه جایی انوش  
چون قلم دران وادی نهاده چنان مستهلک و مستوف خود را با دور  
ایه و تجلیات نامشناهی یافتیم که چند خود را می جستیم می یافتیم  
و غرض دانستیم که نیست و کجایم و کجا میروم با بانه اشناکتم  
خاکم جان و دل فداکتم فناکتم نمیدانم کار فتح یا رب چه  
چو شست بی دمان فداکیم بیواسطه چشم جهان را دیدن  
بنشین و سوکنم که بغایت خوب است بی منت پاگرد جهان دیدن  
ای برادر

ایک اندرون از بنیام هم از توشه حضرت عروج واقع شد  
 بمقامی رسید که از ان مقام آن معتقد این فقیر چنین گشت که  
 در کون و مکان بطهر و باطن جز وحدت مطلق هیچ نیست  
 بلکه او سبحانه از قید اطلاق هم مطلق است و همان وحدت است  
 که بسبب است ظهور و استبداد نبود کثرت بنظر آمده و حجاب  
 چهره خود گشته و من و تو نام نهاده و الله اتحاد است میان  
 من و تو من و تو نیست میان من و تو چنانکه افتاب که  
 لذت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست پس باید دانست  
 ۱ از غایت ظهور و عیانیت نیست پس کثرت  
 عین وحدت ظاهر است و وحدت عین کثرت و عین وحدت  
 ظاهر است و کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این  
 کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و فی ساحتها  
 که عین وجود است بلکه وجود وی ساحت ظاهر است در یک کثرت

و این کثرت است که بسبب است ظهور و استبداد نبود کثرت بنظر آمده و حجاب چهره خود گشته و من و تو نام نهاده و الله اتحاد است میان من و تو من و تو نیست میان من و تو چنانکه افتاب که لذت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست پس باید دانست ۱ از غایت ظهور و عیانیت نیست پس کثرت عین وحدت ظاهر است و وحدت عین کثرت و عین وحدت ظاهر است و کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و فی ساحتها که عین وجود است بلکه وجود وی ساحت ظاهر است در یک کثرت

هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن سبحان الله عما يوردون

بسی ذات واجب سبحانه وجود مطلق است از هر وجود

حتی که نیز قید اللحق نیز مطلق است و در مرتبه ذات

خود نه کلی و نه جزوی نه واحد نه وحدت زائده نه کثیر

نه هیچ و صفی نماید او صاف او سبحانه مقدس است از تعلقات

و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه نسبت به هر یک از

اصلا و اوصیاء قائل واجب الوجود است بذات خود و عالم

عبارت است از یقینات و استیوانات این ذات که وجود

مطلق است پس او سبحانه منزله است در صفات خود و او

مشبه در مظاهر گویند که اینهم مراتب وحدت از کلمه لا اله الا

الله ظاهر است اگر چه در حقش خاتم در اظهار این راز طور است

اما آنحضرت اظهار این امر را را اجازت نداده اند بلیکم

حکم بتبیین معنی فرموده اند پس چار تا چار لایم افتاد

که زبان

که زبان بکلم جیبیان و خاموشی نه نشانی که کسی نکند و بخشاید  
محکم است: آرا و هم انرا برهم طالب منتی بگذارد  
که مالک بنیج بنمود زاده و رسی مثل که ای برادر اینجاقوه  
و دایت در روز باقی حضرت ما حجتی را علیهم باید کرد که این  
یک نظر که اثر میجو نادیده را طرفه الوین بدید انجمان میاید  
پس اگر بهیچوزان هزار نادیده لا اله الا الله بدیده حق و دیده خود  
بدید حق برسانید شدیم عجب امانکم چشم است یک صید  
و اکند سک را ولی گنند و مکسل بهانند ای عید  
چند اشارات و استلالات و دیگر مقامات تصوف که حضرت  
صوفی عالم قدسی السلام ارسا و فرموده اند بیو عرض میکنم  
نظیر قوم است که مالک را در وقت رفتن و آمدن در  
نظر و صفا و بهر جانظر اولست بای او است تا نظر او  
بهانند شود و بجای که غم باید که بنیند و میاید که نظر بر حق



این ذات بی‌صفت بر مالک بود سحر در وطن داشت کر که  
در طبیعت برای نفوذ یعنی از صفات بزرگ صفات ملکی و از  
صفات صغیر صفات حسیه انتقال فرمایند حضرت مولانا  
الحمد الدین فرموده اند که شخص خبیث بهر جای که انتقال کند  
خباثت از وی زایل نشود تا که انتقال نکند از صفات  
خبیثه و پوشیده نباشد که احوال شیخ طریقت قدس البر  
هم در اختیار فرماقت استند و افتاده است بعضی از  
الیه در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و سفر  
نکنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم نشوند خلوت  
در انجمن از حضرت خواجہ ہمدانی قدس سرہ پر سیدہ  
اند کہ بنای طریقت است فرمودہ اند خلوت در انجمن  
بظاہر خلوت و بیاطن با حق سبحانه از دون سوا شنا  
و از بیرون بیگانہ و بی اینچنانی زیبا بہ روشن کم نمرد  
سدرہاں حضرت خواجہ اولیاء کبیر قدس سرہ فرمودہ اند  
کہ خلوت

خلوت در محض الت که استقال و استخوان جزو ذکر می باشد  
که اگر بیازار بر آید هیچ سنی و آواز نشود و سبب استنباطی فکر  
یاد گیرد و آن عبارت از ذکر ربانی یا قلبی است یا گشت  
و آن الت که بر باری که ذکر می یازد دل کلمه طبعه را بگوید و در  
عقب آن و همان زبان گوید که خداوند مقصود من قوی و  
رضائی تو زیرا که این کلمه یا گشت فنی گفته است ملاحظه را  
که بنیاید از نیک و بد تا ذکر خالص کرد و نگاه داشت و در  
عبارت از مراقبه خود طریقت است چنانکه در یکدم چنانکه در یک  
صدا یا کلمه طبعه را بگوید که خاطر او بجز خود و یاد داشت که مقصود  
از این همه عبارت از دوام کاهی حق سبحانه و تعالی فوق  
است و بعضی باین عبارت گفته اند که حضور بی غلبه است  
و نزد اهل تحقیق مشاهده که استقامت شود حق است بر دل  
بنوعی حسب ذاتی کثایت از حصول یاد داشت است

وقوف زمانی صحت آنها نیست پس چه ابر قریب بود و اندک وقوف  
زمانی را کار گذارند و در روزی تا به دست نیست که بنده وقف  
از احوال خود نمایند در هر زمانی صفت حال او صفت موجب ملک است  
یا غیره وقوف زمانی نیز صوفیه قدس سره عبارت از کمال است  
که بر اساسی باشد بحال کمالی محال ممکن و فوق حد روان  
عبادت از رعایت حدود است در ذکر حضرت حق سبحانه و تعالی  
قبلی و آن بر حدیث محمول است باینکه دل را اگر واقف و  
نگاه باشد حق سبحانه و تعالی از مقور باد است و حضرت لایق  
در این کلمات قدس سره خود نوشته اند و وقوف قلبی عبارت  
از آگاهی و حاضر بودن دلست بحال حق سبحانه و تعالی  
که در هیچ بایستی غیر از حق سبحانه و تعالی دیگر نموده اند  
در ذکر آگاهی و آگاهی بگویند شرط است و این آگاهی را نمود  
و وصول و نبود و وقوف قلبی میگویند اگر کسی بگوید وقوف

چیست مگر انقطاع قلب از عالمی و مستغرق  
 و مستهکم بودی با ذات مطلق و احدی و مجرد  
 شکر چیست مگر توانی قلب با منع اگر برسد خلوت  
 بنوع طول از ان کوید که نشی در نشی دیگر فرود آید و داخل شود  
 تمام شمع در فانی بر چند شمع و دیگر فانی نشی دیگر  
 انجمنی حق را در این کفر است مگر توید است است  
 آب با قطره و بالست قطره با زلاله و در هر کفر  
 و این معنی از و هو مگر انجمنی است مگر که برسد که  
 محض است مگر فناء کونی و در ذات حق بی از مگر  
 برسد که مگر چیست مگر با فانی بغافل از سحر از مگر  
 برسد که فرق چیست مگر که عین را غیرند انجمنی از مگر  
 اجمع چیست مگر که غیر حق کام را عدم در نشی از مگر  
 که حق از مگر چیست مگر مستغرق و مستهکم از مگر طالب  
 را در ذات حق سحر جهان که از مگر نیست خود مطلق

ندارند بلند با حق تعالی توکل از غایت خویش روی  
طالب برای تعلیم خلق است مخلوق نماید اگر کسی برسد که  
او به واسطه راهی طور شده بود بطلاقت زمان و من  
الخلق تو تازه روی و سخاوت و غلبت اعراض و  
بد رفتن عذر هر که عذر خود بدش این و تمامی شفقت  
بر هم نیکی کار این و بد کردار این  
یا اگر کسی برسد که فقیر نسبت به فقر نسبت فقر اذا  
تجمع فهو الم یادران از حضرت ابوالخرقانی پرسیدند که  
صوفی چیست گفت صوفی بمرقع و سجاده صوفی  
نه بود صوفی آن بود که بنود و پیرسیدند که صوفی چیست  
گفت که دل سخن گوید یعنی آن گوید که درونش بود پیر  
با اخلاص است گفت هر چه برای حق کنی اخلاص  
است و هر چه برای خلق کنی ریاست از ابوالخرقانی  
پرسیدند که صوفی چیست گفت آنچه هر برادر بر نفس

انچه در سر دار به بنی دایم در کف دار بر بهی و اینم بود  
و بدینجهی و بهیم و در کفتم که وارث انکس بود که بعد از یون  
صلی الله علیه و سلم افتد اندک نه ان بود که وی کافه  
سیاه کند و الدائم علم بالصلوات تمام سحر فایده الطمانی  
من تصنیف جبارک ما دینار شد با انسانی قلند و حقه  
مستحاکف و فایق صف و طاصت میان سحر امیری  
صاحب مولد نو خط فام با بکار انم محمد کام بنار سحر  
ظهر و انسانی ۱۴۵۵ سحر محمد اند علی خطره و ام

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلوة والسلام عليك يا نور الهدى

یادگیری و یاد دهنی

مکتبہ اسلامیہ  
از نقابِ ماریوں  
ماریوں

مستوفی  
مستوفی  
مستوفی

یا محمد لطیف اندام تو اتحاد جزو غنی و فقیر منند  
یا رسول الله بدو کاهیت بنیاد او و دهام  
برینا رضایانند کجی با رسول الله و نادرج  
الکوجان رش مندی روی سکا و دهام

فاد در لفافه چای ایستاده

بیلگان

1.

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

2000

اللهم سبِّهْ هَذِهِ إِلَى غُيُوتِ النَّاسِ فِي  
 الصَّلَاةِ النَّاسِ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْوَسَّاسِ  
 وَالْفَضِيلِ وَأَبْنَيْهِ مَقَامًا مَحْمُودًا  
 الَّذِي وَعَدْتَهُ أَنْكَ لَا تَخْلِفُ الْمِعَادَ





الحمد لله

(۹۵)

یا حبیب الاله خدیو

ابدوست فدایدیت ما العزیز سیوک صفت  
ست مرعای و فوارین غیر تو نکند مجلس

کن حیمالذلتی و اشفع

فوزم کنده برای فوارین و اشفع  
یا شفیع توسل الی الصمدی  
ای بیا رفقای کنده خلق بطرف من

اعتصام و سوا حجابک لی

بناه غیر صاب تو نیست مرا  
کنش یا سدید الی الاله خدیو  
نیست ای بهکوائی من بسودر مجلس

غَدِيرَ عَمْرٍ وَكَسْبِي فِي الدَّارِ

غَدِيرَ سِيدِ نَوَاسِتِ دُرُودِ جَهَانِ

لَعَلَّ ذَ لَيْلِ مُعَمِّدِ رَحْمَتِ  
مَصَافِيهِ عَلَيَّ نَزَلَتْ بِأَعْيَانِ

صَلُّوا إِلَيَّ عَلَيْكَ فِي الْمَدِينِ

دُرُودِ مَنْ رُوِيَ بَارِدٌ رَحْمَةً وَنَارِ

كَانَ صَبَاحُ نَارِ عَنِ الْعَدُوِّ

كَمَا بَدَأَ تَجَارِدُ كُنْزَهُ أَرْزَقَ دُنْيَا

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ طُحْرًا

وَأَبْرَأَ سَيْبِ أَوْبَارِ دُرُودِ مَنْ تَعْلَمُ

وَعَلَى إِلَهٍ إِلَهٍ إِلَهِي

وَعَلَى الصَّخْبِ كُلِّهِ أَجْمَعِ

وَبِرَبِّانِ أَوْبَادِ غَامِ الْيَمَانِ قَامِ

هُمْ مَجُومُ الْمُدَاةِ وَالرَّشْدِ

كَمَا إِشَانِ سَكَّارِ كَارِ مَامِ وَرَاهِ سَتْنِ

وَعَلَى الْكَافِرِينَ هُمْ كَانُوا <sup>(ع)</sup>

و بر کافران در روز قیامت  
لَحْیَمُ النَّارِ اِذَا كَانُوا عَلَى  
برای خوراک نای حدود اسلام خاکی

اِسْتَفْعِنُوْا الْعَاجِزِ مُضْطَرِّ  
بفرمایید رسیدن برای عاجز و مضطر  
و ذیل الله الی المدد  
ببقا و محتاج و بیناب جذب  
بدامن نرم و روان

سبحان الله الرحمن الرحیم  
از در بقیارم فریاد رس الی  
کسیست جز تو یارم فریاد رس الی  
بی زانو نام بر لب رسید جانم  
جز تو و اندر غم فریاد رس الی  
میلین در زمزم میوزند چون  
آفتون بجان رسیدم فریاد رس الی  
شهباب طبعید غمها کشیدم

کمال است زندگان از خفته بودند فقیران تو را می فریاد بر آید  
 دیدم که یار ما کرد به خطای بر نفس خود و فریاد بر آید  
 بیچاره فقیرم از دست غم السیرم بیوسه تنی جگرم مرده و سر آید  
 چون رحمت از نواید رحمت نهی بیاید صیحه شفا غایب فریاد بر آید  
 هر عالم عالم الغیوبی هم سائر العیبه هر غافل از غنوه و نادان بر آید  
 هر درد دلد و دوائی هر رنج رانده از تو کنم که دوائی فریاد بر آید  
 هر شکسته خاطر در بند کینت حاضر هست تو خجسته خاطر و فریاد بر آید  
 سلطان باد و بر خلاق با نظر ز راق و شکر فریاد بر آید  
 مجبور بی روائی دل های خضالی موحود لا یزال فریاد بر آید  
 صبح از تو نشد معلق قرین تشنه بطن مسخ خدای حق فریاد بر آید  
 درد سار و آکنی ایمان بمن و طاکنی رحمت ز من جدا کنی مراد بر آید  
 هست صغیف ناکم در معرجه بلکم نه اندوه دردناکم فریاد بر آید  
 سر بند و ضوالم و طون قبولی بخانی این ره و انوار این

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک درد ذات خویش منفردی با صفات کمال منتهی  
بسر فرو مانده ام بچاه بدی یا حبیب الامم بقدری

مالجری سوار مستندی

رتبه قربت از بهر رفیع مستفید از تو اسباب جمع  
نام پاکت بدر دایم انفع کن رحمت اللطیف و شفیع

یا شفیع الوہد را الی الہدی

من کہ ہستم قربت بد عملی از تیرہ کاری خفی و جلی  
بر درت امدم خستہ دلی اعصابی سوی جنابک لا

نیر یار شیخ احمد الاحمدی

ای مظهر کبریا در صحن لشکر اوم و ملک صفین  
همت دشت توشا و غیره واک میس فی الدار

لعل دلیل معتمد

یا رسول خدا که کونین آب خیر العابدین  
از دل و از زبان از شفتان صدوة عنیک نه الدار  
کان متجاوزا عن العود

عبده از زبان خود جهر از دل شسته دم بدره

الرحمن فیه دهره و علی اهل بیته

و علی الله الابدی

انکم بوزند از خدا خشن در عبادت او بجمع  
گویم از دل برای مجمع و علی الصبح کلیم  
کا النجوم هدی الی الله فی (۹۵)

عن ذنوب المدد صافو  
فی عباداته لهما خانو

بای ملت فشرده تارانو  
و علی التابعین هم کافو

لحنایم السداد کا الوعدی

ای هم ایلیت دین پرور وی عامی صحابه اکبر

اندر بری خدا و پیغمبر استغفروا عن غفیر مظهر  
شمار یلکم انی المددی



مستلجم بدور گردید و یکس و دروغ افروزی  
 کس نداشت که یکم جو یا شفع الامام اعظمی  
 و لدم من خباب لم یلیدی

بسم الرحمن الرحیم

یا حبیب الله خذ بید ما کفر فی سب و صیغه  
 ایدون خدا بگردست من است در عجز وین غیر تکرار  
 کن رحمتی و شفع یا الله فی الوسعی  
 تو هم شنیده برای خدا من و شفاعت کنی در بار شفاعت شنیده

اَعْقَامْ سَوَاجِبْکَ لِي لیس یا سید

باید که غیب نویست را غیب این بهنوی من بوی روح  
 غفر ذلک لیس فی الدایم کان محاوره عن الوارث  
 بخود تو در وقت در دو جهان در عجز و بارگاه زنده

# سَمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند انبی حضرت فوخیل بحقیقت پاک عزت و کرامت

بحقیق اینه لایعظونے بحقیق رحمت فضل تعالیٰ

بحقیق ان ملائک بار افلاک بحقیق ان کلام شریف پاک

بحقیق انبی و محمد پیران بحقیق ادبیا و نویسندگان

بحقیق حضرت ادب و صفات بحقیق بریک نام نبیہ

بحقیق نبی و ادب و سخاوت بحقیق نوح و یونس و سلیمان

بحقیق صالح و عیسی و موسیٰ بحقیق ابراہیم و اسحاق و یعقوب

بحقیق نام اسعول و عیسیٰ بحقیق موسیٰ و داود و ایوب

بخت زنده باد ایامی که مهر  
 بگذر یاور بر ضیاء سبزه  
 بخت این نبی خاتم زمانه  
 بال اعیان ابداً نه غایب  
 ابو بکر و عمر عثمان و عیور  
 بان حسن و حسین و بربر  
 بخت عالیشان بود اصبیه  
 خدیجه ماریه صفیه  
 بخت و سلمه ام کلثوم  
 رقیه زینب و فرات و صوم  
 بخت طیب و طاهر و قاسم  
 بابر ابراهیم کل از تدر اش  
 بخت حضرت عباس و حمزه  
 زبیر و جابر و عوف و سلمه  
 بخت ان سعید و عبد الرحمن  
 بلال و برید و ادریس و ایمن  
 بخت بنی العابدین باقر و جعفر  
 بخت موسی کاظم مع  
 بخت ان علی موسی رضیم  
 تقی و جعفر ماه محرم  
 بخت امیر مومنان علی  
 بخت اهل بیت احباب و نور

بخت آن امام اعظم که سالک بخت شافع احمد و مالک  
بخت و بخت قرنا حسن و حسن بختی سقلم و ذولنون

بخت زبیر و منصور جنید و بایزید و شاه صبور  
بخت فواد معروف کرجی بان شیلی بخوار و حسن بختی  
بخت یوسف و حسن بختی ابرصالح حبیب بختی و بختی

بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید  
بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید

بخت یوسف و حسن بختی بختی سیدی السید زاید

جن قطب میں بہشکر کنج جن ان علی صابر صبر ج  
بان قطب جمال ملک عالم بان چشم سلیمون سراف  
جن شیخ عبدالمنن حق کو نظام الوینہ نصیر الدین جو  
جن شاہ الشرف انجمن کیر جن شاہ شرف علی محمد پیر  
بان جابر ہواچ ہند اسن حیدر الوینہ واسد الدوام بن  
جن شیخ عارف جی مانوس جلال الدین محمد آقا بس  
بہ عبدالواحد مخفص اشال محمد الدین عبدالواحد  
جن حضرت برہان عالم بوجہ الدین ہم سلطان عالم  
جن ازوری بخش محمد بزرگ الوین وراجہ خداداد  
بان محبوب عالم دین جن سانگری سلطان محمد  
بنا سید راجہ رکن عالم برکنی راہنما

محرم خواتم باقی سید احمد (۱۵) ضیاء الدین سید علی بن محمد

حق ان الہدی علی جان جبرہ رفق او دلہ علی جان

بَن دَاوُدَ، طَائِفَةُ سَيِّدِي بَابِ مَحَبَّتِیْ اَوْ کُلِّ اَقْطَابِ

بہ حافظ مولانا (م) الحق نسخہ سودی پیر محمد

عبد الغفور محمد الراقی مبارک ہو۔

باباں پیر و حرم و شاہ شہباز: کہ یوں لکھ لکھ کر

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

کجاست پندار کنی پیران خلعت بنی نامل

بر این حاجت دنیا و دینی را به بخشش تو صدق یقین  
 بر این از روی بر دو عالم رحم سزدن تو فرما طایم  
 رمانی از عذاب قبر ما را با مسکن جان کنی بخش تو  
 بر دوشتر رحمت ما نای که به بخشش تو در عیان رمان  
 کنی اسوده از ضرور ضای غافل در دم حرص بران  
 یکشم بر این نفس افاده الهی مرا مغلوب کس بر غمخوای  
 در این آه مهلوقی زنی ز فضل خود بهر طلب نوازی  
 ساری خشمیت باه بعین هم بدینا و طوا  
 در عیان هر چه کنی مستحضر یکم دل در رضای  
 به بر فواید تو عالم را بر یک یک محبت خویش خوانند  
 بهر یک رنج رحمت ما شفا بر دست ای جباری مرا بر  
 بر این از یک اولاد به از هر داری و ای پادشاه  
 در عیان کنی ما به هر یک علم خا



نگهداری از روز و خوراک و خواب  
برای داری مرا از خوردنهای غرض و بعضی کم خوردن  
نخست و بعد این و بعد از آن کتی از بیم به روزگار  
رضا و خوشی و خوشی آبی خیر بیان را قوی است  
کتی مقبول باری اینها که ز فضل خود براری هر چه حاجت  
هم از صفات

اگر کتی تو قطع در روز نکر ای به نگوشت اندر خنده  
قطع روز و شب و در فتنه با نیت خورس  
قطع بکشت میگرید شد ترا را اگر بینی اندر عمار  
قطع روز و شب و غایت دان به یا در روز و شب شود  
قطع روز و شب و تر از زبان غم زیاده بکشد تل صبر  
قطع روز و شب و چهار شد و در روز و شب و اهل از بهای و غور  
قطع روز و شب و در جهان دارد با ع

قطع روز جمعه من آمده زین و انبیا تو اردن آمده  
نزد تو نکر نباید در دغ جاوردن باشی تو با حق  
او که کن طبع تو در اون تبار نماند از روی رزق و شمار  
مگر کسی تو قطع در روز آخر پس شقاوت علیه السلام  
قطع نیست کفتم حال نشو این جوان احوال پوشیده اند

که در روز شنبه ای جان و سوره شیطانی رساندت جان  
و او یکشنبه مگر ما از یک کس با هم زور دران

در روز دوشنبه در این جوان نیک مرد اوراق نار

در روز دوشنبه لغو میراث متبلد با حق غرض

در روز دوشنبه در کمال بیش فخر باشند خود از روزگار

در روز دوشنبه مگر به این اندران در وقت کسوف

در روز دوشنبه از این روز جمعه

بعد از صفات شریفه و شکر در حق تعالی  
ببین سخن شریفانه و این است که بشناختن  
تکذبات خود و در جهان مادی مشکل بکن  
مشکل من نبود و این است که در دنیا و آخرت  
ذات پاک خود بر جمع اهل حق رحم کن هر خداوندی  
مردود کن که تم و نام تو می آید مرده بازنده و خوار  
خاک مایی تو بود و نشانی از تو دیده را بخش  
علی الاضنه دلم نت که اندر دوزخ و جهنم  
تو بود و در جهان مادی نظر بدنه تا خوار  
اندر جهان که تو را سکانت دارد به روزه و احضرت  
خاک مایی که نت که به رحم کن با کشتن صفات  
قد بکلیس بخله می درت نیست مانع از شرف  
کلام



و چون خبر رسید که در میان کاتبان  
صدف از این کاتبان مقتدر و بی‌نور  
جان فدای رسول الله  
کاش هر مورس زبان نرود در شمار نوکارتان  
که بیایم جبار سر مستم  
از هم خلق نشسته بیکانه  
فارسع استبدادی کونین  
مبتدای تو ای رسول الله  
و لاک که نازل شد در حق  
خود است از او جدا  
بسته بیچاره چه این صفت  
حریفان این است  
و ریش و افتخار و نور و شرف  
گشته ملائک هم قربان  
و هر چه بود در دست است  
از جان و طایفه و نادر  
است

نیز در کلامی شرافت میباید بدینجا حرم عصیانم تو عفو الهی  
منم در وقت مردم نه از دنیا از او منم بزود از وقت بکشد در وقت  
بانی بستم حرمی و ایتم که هر روزت منم بیدل الصدوق میباید در وقت  
بودت جان نزع ایستاد که نه بکشد و راندم فضا باید تو عفو الهی  
ویدم در ره لطیفان نهاد در حرم عصیان از آن زندان بر فضا از مردم و ایتم  
نه و نه دوست میباید نه عفو الهی را فریدم نه دیگر از مردم نه در فضا را ایتم  
معمایه و نانی که لغت کار شطرنج حواصیر صفای زمین بر در ایتم  
صفت اینخت بدکارم زرت تا با کار امید رضا نو دارم بد ایستاد  
خارج از نادم بفعل خود و شمام دلان زو یکم در مانم تو عفو الهی  
عام عمر در مانم زنگ و خون قریب تازر بنود نوران را هر که بودم  
در مانده او مخوف تو فریاد بر محول صند بادل خود زده ایتم  
ایام کرم ما را بد تو فیق بر طاعت زرت تا طاهر ایتم  
چنان بر گشتی از تن نور بیز خلق منم نه غایب منم سکین  
بدن حکم و تاریکی که اندر تنم بستم فراخی خشن و شوق  
نفس و طبع که بر خاک تامل تو ای خارج خود ساز زرت تا ایتم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً وهدى للناس  
والعلماء ائمة الهدى في الدنيا والآخرة  
والمؤمنون هم خير الخلق عند ربهم  
الذين اتوا بالبرهان والحق

105

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]









[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم صل وسلم على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید ابوالفتح محمد بن ابی طالب رضی اللہ عنہما

و در کنار بار حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت سید مرتضی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام جواد علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام رضا علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام محمد تقی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام علی نقی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت سید مرتضی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام جواد علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام رضا علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام محمد تقی علیه السلام  
 عزت ازینا حضرت امام علی نقی علیه السلام

بہر گزول  
معاذ اللہ کہ جس نے اسے لکھا ہے  
میں نے اسے لکھا ہے کہ یہ ہے

[illegible]

۱۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر چار پیر چهارده خانواده و فروغ ان اول

خود را ملائیکه نامی قدس الله سره اول فرقه

شکر پاره دوم فرقه هزار معجز سوم زند شمع

نخستین معجزه حضرت پیر چهارم زبر عابد معجز زند شمع

مکتوبه فارسی حضرت معجزه مصطفی صلی الله علیه و آله

دوم اوم صغیله علی بن ابراهیم علیه السلام سوم ابراهیم علیه السلام

علی بن ابراهیم علیه السلام چهارم حضرت علی علیه السلام

طریقت اول حضرت امام حسن علیه السلام دوم امام حسین

علیه السلام سوم قزوینی علیه السلام چهارم خواجه علی

چهارم حضرت اول مرثیه علیه السلام دوم تکالیف علیه السلام

سیوم اسرافیل علیه السلام چهارم عمر را بقتل علیه السلام مبارک  
 معوقت اول اب و دین السیوم فاکت چهارم مبارک  
 خانزاده که بواسطه علی علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید  
 از علی یک خلیفه بود پس بعد از سر آمدن و در وقت شهادت  
 یک حبیب خمری و حبیبی از بدو سر آمدن و در وقت شهادت

از حبیب خمری خانواده از عبد الله بن ابی طالب خانواده

حبیبیان - حبیبیان - حبیبیان

کرخیان - صفحان - او همیان - همیریان

حبیبیان - کازونیل - حبیبیان

کوسیان - فرودیان

حبیبیان - حبیبیان

حبیبیان - حبیبیان

حبیبیان

طغوریان نه کرده

(۱۱۵)

طفاقتان فوجان ~~و پیاپی~~ قاشقان  
قاندان ~~کرستان~~ شاد و شاد

طغوریان ~~کرستان~~ کرده  
~~کرستان~~ کرده

~~کرستان~~ کرده

نعت ~~کرستان~~ کرده

~~کرستان~~ کرده  
~~کرستان~~ کرده  
~~کرستان~~ کرده  
~~کرستان~~ کرده  
~~کرستان~~ کرده



ازان شاه و مانی ررافان  
خاک روی بوشاه کلون شاه قاضی  
مقتانیه قاضی قاضی شاه قاضی  
سپهرویان با بزرده کرده

مرتضی شاه حبیب شاه کیلان بنی باک  
در اوق شاه بیرون شاه امام شاه دوله شاه  
حبیب شاه لوانی سهاک شاه  
کریم شاه بک شاه سهروردی

قادر و بیاض بکرده قزوین بدین بدین  
اولی شاه  
خواجه شاه که از عبدالوهاب بنید قاضی دارنده دارنده  
نیز بنی بکرده قاضی شاه بکرده

در این شاه که از عبدالوهاب بنید قاضی دارنده دارنده  
نیز بنی بکرده قاضی شاه بکرده

بیرمان کاسه

(۱۱)

جشنیان

طایفه

قشربه

تقدیر کرده که هر یک از اینان از قشور

محابیه و قشور و قشور

هزاران حکم

ملاصیه

تقدیر شده که هر یک از اینان از قشور

میرد و از روی اجابت بوان علی علیه السلام

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسند

فان

تند و نازک و کلفت و دراز و پهن و دراز

اینکه  
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اینکه  
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اینکه  
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اینکه  
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اینکه  
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اینکه  
در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

اگر چه در میان دو کس جدای  
باید کرد از راهی که در این  
کس در دست قلبی پیدا شود این  
ع ۱۴



ع ۱۵

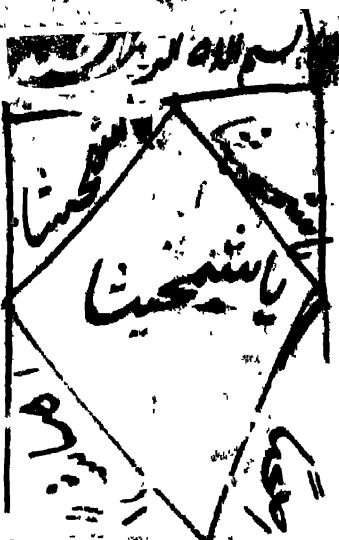


اگر چه در میان دو کس جدای شود این تصویر را نوشته در راه

باز در جبهه سر و پا قها - یا قها قها قها  
ما قها قها قها قها قها قها قها  
فوق اگر در این نقش را نوشته در قرآن مجید  
در هر کس که ندید باشد حکم او و کند تا که دردی  
نمیدهد که از او فرزند نشود و القور در دردی  
در دردی قور بد بد و قور و قور و قور

امیرت

ایم نور بهت نوار  
کریم ننداد و نعل  
ای کشف نادر کرد



د	ج	ب	ا
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	خ
ق	ف	گ	ن

مرد دکه بست و بیکر دارد  
یکفرد خود ز غوبه لغز

مرد بیکر برادر دفع موشان و ملخ برادر دفع نه و گشت  
مزرعه بر چهار سال اب نارسیده و زرد بارگاه  
خانه و بایگشت و بارگاه برادر دفع کوه و نهر

۶	۱	۱
۷	۵	۳
۲	۹	۴

۶	۱	۲
۱	۵	۴
۳	۲	۱



این آیه را با اسم مبارک خود بخوان  
 هر که در خانه بگوید  
 بار و در وقت صلوات  
 قلب پیدا کرد و مال له له له له له له  
 له اسم البصر فلان بن فلان هر که این آیه را  
 نوسه روز کردن الب فراده سوره فوره در اقامه بخواند  
 و بگوید یا ای افعال نوسه اسم فروخت شود سلام  
 الرحمن الرحیم فاستبشیر و یبکرم الله به  
 یعتنم یکر و ذکک هو القوی  
 هر که دفع شوم شر زشته در سوره بخواند  
 چهار دفع نت

۱۰	۲۳	۵	
۲۲	۱۱	۱۹	۲۱
۱۲	۲۵	۱۸	۱۵
۱۶	۱۴	۲۴	۲۲

۱۵	۵	۱۰	
۲	۹	۱۶	۳
۱۳	۷	۲	۱۵
۶	۱۲	۱۱	۷

هر که این آیه را بخواند  
 در وقت صلوات  
 بار و در وقت صلوات

اللهم ان الله قنك وتفقرك  
خواجه از نور دم خدا رفونو هم از نور دم  
و نوم ب و نتوكل عليك  
بیا و خودم ایمان بتو ای غفور فتوکل بتو زود در امور  
و نسني عليك الحاح دست ناله  
فتاخر گوید ترا نشکرده بسیارم بدل کا هر قدر  
و خلع و نتوکل و نتوكل  
از ترا بر از قایل گویم از حکم تو من به عجب  
اللهم یا رب فیل و الک فضل و تسجد  
یا با عبادت کنم مرا عبادت کنم به  
و نه نفس و خفا در سر کار و به



یوست و بیستم کردیم (له یوم بریم هفت است)  
و غنیم علی ایست از علی باب الکفار  
مترسم از قوت یستم کفار حیدر است  
ایست و است تا چشم عدو غاریم باز فو نه ایست  
است و غنیم است اگر از امار شدت غنی فاقنی  
تدابیر پیش نهی غوراب

هو البکاء فی آیه اب لیل

هو الضحاک فی یوم احزاب، ویک روز

الصلوات بر ما غنیمت و سرور و بختی از  
ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک  
و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک  
و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک و ملائک

[illegible]

سراست و خرد و بیاد و اسب و سحر باید که دارد

سعدان بخود و به از آن غنیمت و بران است برکت

الحمد لله رب العالمين

کامہ مارو سورہ والصفات کہیں مارو حوالہ الہی

خواهد ان با رجم مذکور زیاده خواهد بود و اگر کمتر

لم عواهد و انزاد سوز خورده بانه معلوم نماید بجهت

دکتر رفیعہ از حضرت سید محمد علی مدظلہ العالی

شرویت در معنی که خوانده اید است و دنیاوی

بہارِ روایتِ تاریخ و تہذیب

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

باجمیان یا منان یعنی مادہ

یا ایها النبی یا رسول اللہ

کتابخانه  
 جامعہ اسلامیہ  
 دارالعلوم  
 دیوبند  
 رقم کتاب ۱۱۶  
 تاریخ ۱۳۰۵  
 ۱۱/۱۲





